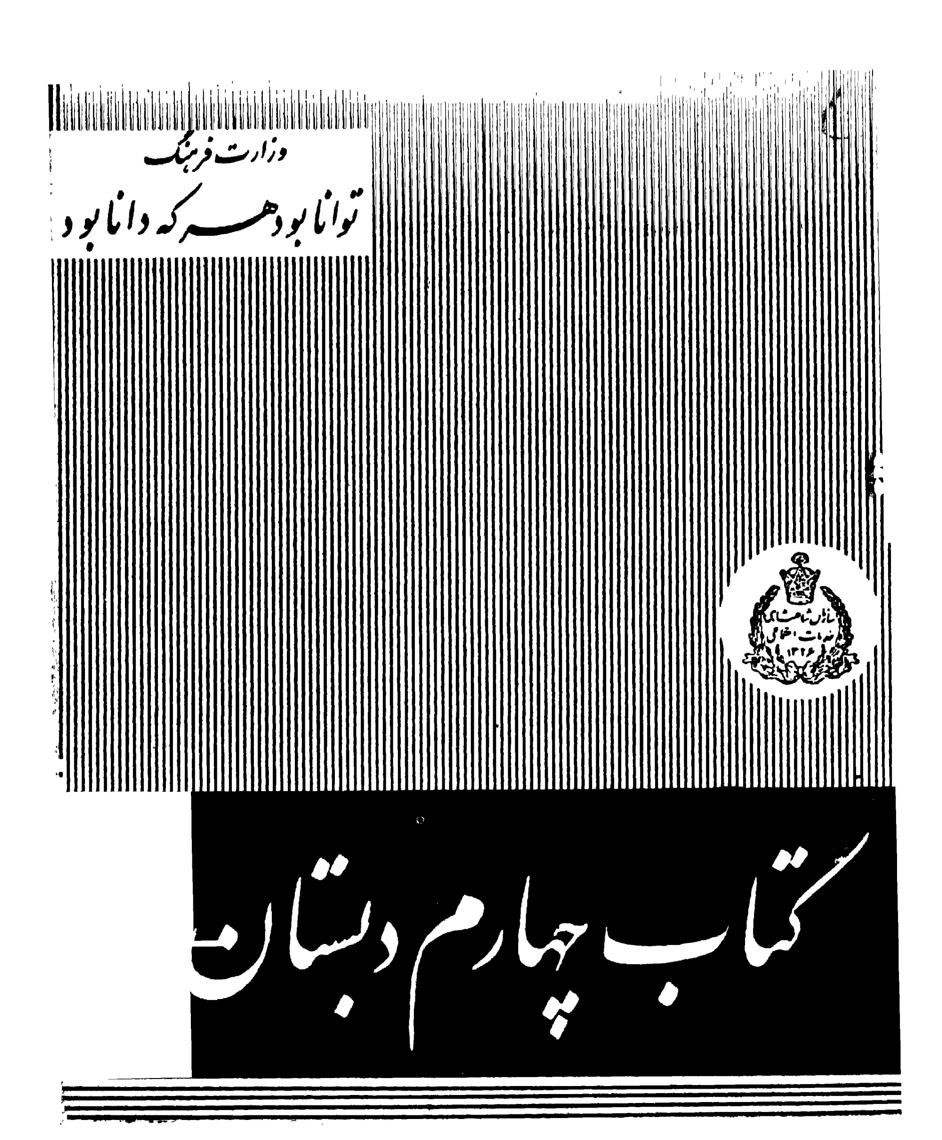


۱۳۳۷

With the Compliments of
The Cultural Counsellor
to
The Iranian Embassy
New Delhi

بسم الله الرحمن الرحيم





بسال ۱۳۲۶ بفرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاه سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تشکیل یافت و اساسنامه آن بمورد اجرا گذاشته شد . طبق بند «ب» از سومین مادهٔ این اساسنامه کمک بفرهنگ و مساعدت به دانش آموزان و دانشجویان مستعد کشور از جملهٔ مقاصد سازمان بشمار آمد .

برای تأمین این منظور با ابتکار والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی نیابت ریاست عالیه مقرر گردید که یکروز در هر سال بنام روز سازمان تعیین شود و در سراسر کشور بوسیلهٔ فرهنگیان مراسمی انجام گیرد و اعاناتی جمع آوری شود .

از سال ۱۳۲۷ این رویه در سراسر کشور بموقع عمل گذاشته شد و بهر سال اعاناتی جمع آوری گردید که برای تهیه لباس و کتاب و هزینهٔ تحصیلی محصلین بمصرف رسید و حتی دو خوابگاه مجهز در امیرآباد ساخته و بدانشگاه هدیه شد که اکنون محل زندگانی عدهٔ از دانشجویان شهرستانهاست و بعلاوه نیز متجاوز از یک میلیون ریال بمصرف طبع و توزیع کتب دورهٔ ابتدائی رسید . برای اینکه باز هم بتوان بفرهنگ کشور کومکی مهم و مؤثر معمول داشت بپیروی از علاقه و توجه شاهنشاه بتعمیم تعلیمات ابتدائی و با سواد شدن مردم سازمان شاهنشاهی تصمیم گرفت کتابهای دورهٔ ابتدائی را بخرج خود و بطریقی مرغوب و مطلوب چاپ کند و میان دانش آموزان سراسر کشور اعم از غنی و فقیر برایگان و مجان توزیع نماید . اینک پس از مذاکره با وزارت فرهنگ فعلاً نه جلد کتب چهار ساله ابتدائی که متن آن بتصویب شورایعالی فرهنگ رسیده است از طرف سازمان طبع و برای توزیع در دبستانهای سراسر کشور باختیار وزارت فرهنگ گذاشته شده است . بدینطریق بامر مبارک شاهنشاه در راه خدمت بفرهنگ کشور قدمی بسیار بزرگ برداشته شده که تاکنون نظیری نداشته است و مسلماً تأثیر شگفت آن از نظر ارباب بصیرت پوشیده نخواهد بود .

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی طی ده سال که از ایجاد آن میگذرد تأسیساتی در کشور بوجود آورده و اقداماتی معمول داشته که مهمترین آنها فهرست وار ذکر میشود :

کتاب از عوامل اساسی تعلیم و تربیت است و باید علاوه بر انطباق کامل با برنامه های تحصیلی از لحاظ مطلب و سادگی و عبارت دقیق و رسا و از حیث کاغذ و تصویر و چاپ نفیس و زیبا باشد تا نوآموزان را بتحصیل راغب و بخواندن و نوشتن مشتاق سازد .

متأسفانه در گذشته بعلت آنکه تهیّه و توزیع کتابهای درسی اغلب با جنبه های تجاری و منفعت طلبی توأم بود چنانکه باید بنفاست چاپ و خوبی کاغذ و صحّافی و تجلید توجّهی خاص مبذول نمیشد و در نتیجه رغبتی در خواننده برنمیانگیخت و سودی ببار نمیآورد .

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که با عنایات و راهنمائیهای خاصّه خویش فرهنگ کشور را پیوسته بجانب کمال هدایت میفرمایند رفع این نقیصهٔ مهمّ را توصیه و امر فرمودند کتابهای بهتری تهیّه و بطور رایگان در دسترس دانش آموزان مملکت گذاشته شود . والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی نیابت ریاست عالیهٔ سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی نیز که همواره در کارهای خیر و امُوری که بهبُود وضع زندگی افراد بدان پیوسته است پیشقدم اند ، بپیروی از منویّات مبارک ملوکانه دربارهٔ چاپ و انتشار رایگان کتب ابتدائی بسازمان دستور اکید صادر

۱- آموزشگاه پرستاری اشرف پهلوی - تهران .

۲- کانون کار و آموزش «آموزشگاه حرفه‌ای» - تهران .

۳- آموزشگاه تعلیم و تربیت نابینایان - تهران .

۴- بخش درمان کچلی - تهران .

۵- بخش پرتوشناسی «عکس برداری» - تهران .

۶- بخش جراحی سوانح و حوادث بیمارستان سینا - تهران .

۷- چهار شعبه کمک بمادران و کودکان - تهران .

۸- ناهارخوری باغ فردوس - تهران .

۹- ناهارخوری و درمانگاه سرآسیاب دولاب - تهران .

۱۰- ساختمان دو خوابگاه برای دانشجویان در کوی دانشگاه - تهران .

۱۱- هشت بیمارستان - نقاط مختلف کشور .

۱۲- شصت و دو درمانگاه - نقاط مختلف کشور .

۱۳- دو درمانگاه درمان تراخم - دزفول .

۱۴- پرداخت کمک هزینه تحصیل بعده‌ای از دانش آموزان و دانشجویان - سراسر کشور .

۱۵- توزیع کتاب های چهار کلاس ابتدائی - سراسر کشور .

۱۶- کمک های نقدی - جنسی و دارو بموسسات خیریه دیگر - سراسر کشور .

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی

وزارت فرهنگ

توانا بود هر که دانا بود



کتاب چهارم دبستان

۱۳۳۷

وانجام امر را بمؤسسه انتشارات فرانکلین واگذار فرمودند ، وزارت فرهنگ ضمن
عرض سپاسگزاری از این اقدام سودمند تا حدودیکه فرصت اجازه میداد در
کتاب اوّل تجدید نظر کلّی بعمل آورد و آنرا با روش جدید تدوین و در کتابهای
دوّم و سوّم و چهارم ابتدائی نیز اصلاحات لازم نمود و کوشید که ضمن تعلیم خواندن
و نوشتن و حساب کردن بوسیلهٔ حکایات و مطالب راه و رسم زندگانی و شناسائی
محیط اجتماعی بدانش آموزان آموخته شود و روح ایمان و خداپرستی و شاهدوستی
و وطن خواهی در نهاد اطفال تقویت گردد و پایهٔ تربیت مردان و زنان آیندهٔ
کشور بر اساس متین استوار شود .

بدیهی است وزارت فرهنگ در فرصتهای بیشتری که در پیش دارد تجدید نظرهای
دیگری نیز در کتابها بعمل خواهد آورد و ضمن مطالعات عمیق تر در بهبود کتب ابتدائی
و تنوّع مطالب و سادگی و روانی عبارات طبق رشد فکری اطفال سعی بلیغ مبذول
خواهد داشت . دانش آموزان ایران نیز که برای نخستین بار همانطور که در سایر ممالک
راقیه متداول است کتاب رایگان در اختیار خود می بینند از این هدیهٔ بزرگ
سپاسگزار و با کسب فضایل و کمالات معنوی و بکار بستن مکتسبات علمی خویش جبران
محبت بی شائبه سازمان را خواهند نمود .

وزیر فرهنگ - دکتر محمود مهران

ای نام تو بهترین سرآغاز   بی نام تو نامه کی کنم باز

خدای بخشنده مهربان را شکر می کنیم که با عقل و هوش داد تا او را بشناسیم و به هستی او پی ببریم. زیرا شناختن خداوند جهان و پروردگار زمین و آسمان جز بیاری عقل سلیم ممکن نیست. می دانیم که بشر از زمانهای بسیار قدیم بر روی زمین زندگی میکرده است و دیدنیها را می دیده و شنیدنیها را می شنیده اما تا مدتی آن سعادت را نداشته است که بداند همه چیز را خداوند بینا و شنوا و دانا و توانا آفریده است و هست و نیست تمام موجودات عالم از اوست

انسان تا مدتها نمی دانست که حرکت و طلوع و غروب ستارگان درخشان و تابش خورشید و ماه و گردش زمین و کرات آسمانی، آنهم با چنان نظم و ترتیب باراده خداوند بزرگ و پروردگار بی همتاست.

پس از گذشت هزارها سال بشر کم کم دریافت که دستگاه بزرگ خلقت بدون خالق ممکن نیست ولی آن نیروی فکری را نداشت تا یکتائی او را درک کند، بلکه می پنداشت که خدایان بیشماری بر عالم فرمانروائی میکنند.

بشر در این حال بود تا یکایک پیغمبران از جانب خداوند براهنمائی او مامور شدند و

نقاشی از محمد زمان زمانی

خطاطی از عباس منظوری

نصیحت

نصیحت بشنو ای فرزانه[1] فرزند	که بادا یارت از هر بد خداوند

زهر پندت بود این بهره‌مندی[2]	که در وقت ضرورت[3] کاربندی

بگوش اکنون که در کف مایه داری	بفرق از چتر دولت سایه داری

اگر خواهی سعادت دانش آموز	شوی تا بر مراد خویش فیروز[4]

هوای عیش و نوش از سر بدر کن	بسن کودکی کسب هنر کن

گر آموزی هنر اندر جوانی	کنی در وقت پیری کامرانی

نیابد هیچکس عمر دوباره	بدانش کوش کزوی نیست چاره

نخست از کسب دانش بهره ور شو	ز جهل ابا د نادانان بدر شو

چو کسب علم کردی در عمل کوش	که علم بی عمل زهریست بی نوش

بود معلوم هر آزاد و بنده	که نادان مرده و داناست زنده

اگر باشد شب تاریک اگر روز	قبول رنج فرما دانش آموز

«جامی»

---

۱ - عاقل ۲ - استفاده ۳ - ناچاری واحتیاج ۴- غالب

باو آموختند که دستگاه آفرینش دارای خداوندی است یگانه و بی همتا. یکی است و جز او نیست .

. پیغمبران بشر را متوجه ساختند که پروردگار مهربان با عقل و جان بخشیده است تا او را بشناسیم و بپرستیم و از این همه نعمت که با مرحمت فرموده است او را شکر کنیم و فرمانش را از جان و دل بپذیریم و بدانیم که آسایش و خوشی ما در دوران زندگانی و رستگاری ما در آن جهان بسته با طاعت از فرمان اوست .

جوانمردی

یکی از صحابهٔ[1] پیغمبر گوید که در یکی از جنگها کار بر ما زار شد.

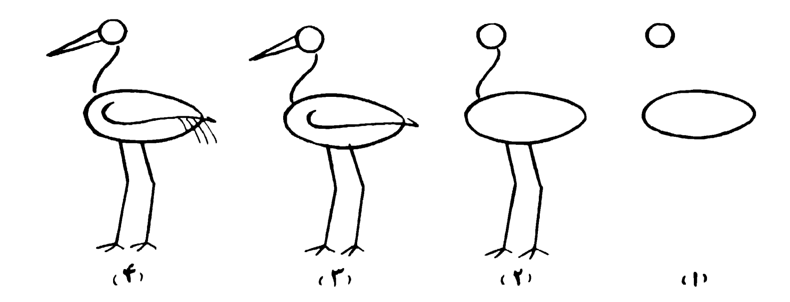
بسیاری شهید شدند و جمعی دیگر سخت مجروح در میدان جنگ افتاده بودند. آب کمیاب بود و بسا زخمیان که از تشنگی جان میدادند. مرا درین هنگام کمی آب بدست آمد آنرا در ظرفی برگرفتم و بکوتک زخمیان شتافتم. پسر عمّ خود را یافتم که وی را نَفَسی بیش نمانده بود. خواستم آب را بدو دهم گفت بهشام[2] ده که از من تشنه تر ست نزدیک هشام رفتم او نیز حواله[3] بدیگری کرد که آب را بوی ده چون بسر آن دیگری رفتم جان تسلیم کرده بود نزد هشام بازگشتم که آب را باو رسانم او را نیز مرده یافتم. پس ببالین پسر عمّ خود شتافتم او هم وفات یافته بود و بدین ترتیب هر یک از ان سه تن جوانمرد با نهایت تشنگی دیگری را در نوشیدن آب بر خویشتن مقدّم داشت تا هر سه تشنه درگذشتند.

---

۱ - صحابه یعنی یاران و هم صحبتان ۲ - هشام نام یکی از یاران پیغمبر است ۳ - حواله یعنی بدیگری رجوع کردن.

پرسش : یاران پیغمبر را چه می‌نامند ؟ زخمدار اوّل چرا آب را قبول نکرد ؟ هشام که بود ؟ چرا هشام آب را از دست آن یار پیغمبر نگرفت ؟ کدام یک از زخمداران آب را نوشید ؟ ازین حکایت چه پندی آموختید ؟ چرا عنوان حکایت را جوانمردی قرار داده اند ؟

نقّاشی : ابتدا مثل شکل «۱» بکشید بعد آنرا مانند شکل های «۲» و «۳» و «۴» کامل کنید تا آنکه شکل لک لک پیدا شود .



اندرز دهقان بفرزندان

برو کار میکن مگو چیست کار | که سرمایهٔ جاودانیست[1] کار
نگر تا که دهقان دانا چه گفت | بفرزندگان چون همیخواست خفت[2]
که میراث خود را بدارید دوست | که گنجی ز پیشینیان اندر وست
من آنرا ندانستم اندر کجاست | پژوهیدن[3] و یافتن با شماست
چو شد مهرگان[4] کشتگه بر کنید | همه جای آن زیر و بالا کنید
نمانید[5] ناکنده جائی ز باغ | بگیرید از آن گنج هر جا سراغ
پدر مُرد و پوران[6] بامید گنج | بکاویدن[7] دشت بردند رنج
بگاو آهن و بیل کندند زود | هم اینجا هم انجا و هر جا که بود
قضا[8] را در انسال از ان خوب شخم | ز هر تخم برخاست هفتاد تخم
نشد گنج پیدا ولی رنجشان | چنان چون پدر گفت شد گنجشان

«ملک الشعراء بهار»

---

۱ - همیشگی ۲ - خوابید ـ خفت در اینجا یعنی مُرد ۳ - طلب کردن ـ دنبال چیزی گشتن

۴ - مهرماه ۵ - نگذارید ۶ - پسران ۷ - کندن ـ گودکردن ۸ - اتفاقا

تکلیف : نابرده رنج گنج میسر نمیشود | مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

ورزش

ورزش برای همهٔ مردم از کوچک و بزرگ لازمست .

چنانکه بعضی تصور کرده اند ، ورزش تنها برای جوانان سودمند نیست بلکه اطفال و پیران نیز بدان محتاجند و هرکس باید خود را بفراخور حال و سال بیک نوع ورزش عادت دهد .

ورزش در نمو بدن اطفال تأثیر بسیار دارد و پیران را قوی و سالم نگاه میدارد .

ورزش باید در هوای آزاد و فضای گشاده بعمل آید زیرا در جای سرپوشیده و محدود ناسودمند بلکه زیان آور است .

راه رفتن در هوای آزاد طبیعی ترین و آسانترین ورزشهاست .

توپ بازی و دویدن سبب تندرستی و نیرومندیست .

شنا ماهیچه های انسان را قوی و محکم میسازد .

باغبانی بدن را سالم و دل را شاد میدارد .

بهترین ورزشها اسب سواریست که بدن را نیرومند و چابک میسازد و روح را فرح[1]

---

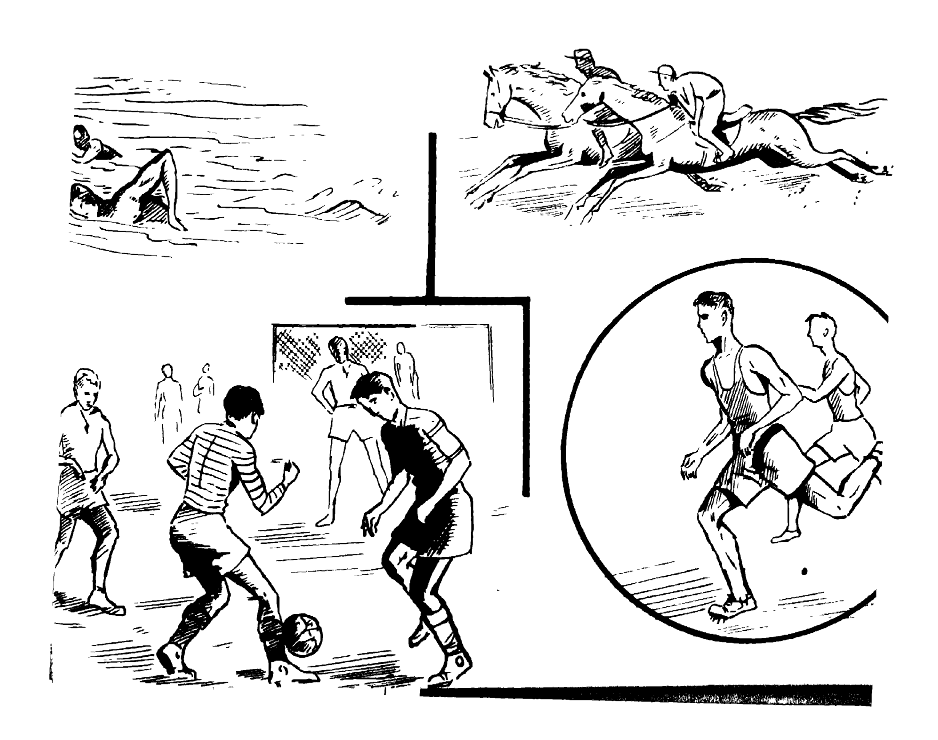
۱ - شادمانی

میبخشد ایرانیان قدیم اسب سواری رابسیار دوست میداشتند وبفرزندان خود
این هنر رامیآموختند .

گوی وچوگان بازی از ورزشهای قدیم ایرانیانست .

زنیرو بود مرد را راستی　　　ز سستی کژی زاید و کاستی

پرسش : آیا ورزش فقط برای جوانان لازم است . ورزش برای اطفال وپیران چه فایده دارد ؟ شما کدام ورزش رادوست دارید ؟ چه بازیهائی رامیدانید ؟ چه ورزشهائی میکنید ؟ شناکردن میدانید ؟ شناکردن برای چه خوبست ؟ ایرانیان قدیم چه ورزشهائی را دوست میداشتند ؟ آیا ورزش درگود ورزشخانه های قدیمی مفیدست یامضرّ ؟



قاضی باتدبیر

از خانهٔ بازرگانی مال بسیاری ربودند[1] . بازرگان شکایت بقاضی برد . قاضی برای یافتن دزد کوشش فراوان کرد چون بجائی نرسید ، بخدمتگزاران بازرگان بدگمان شد؛ آنان را احضار[2] کرد و بهریک چوبدستی داد که باندازه یکسان بود وگفت فردا صبح همه با چوب خود دراینجا حاضر باشید امّا این راهم بدانید که چوبدست آنکس که مال را دزدیده است بقدر یک انگشت از چوب دیگران بلندتر خواهد شد .

کسیکه مال را دزدیده بود وقتی بخانه رسید نگران گردید و ترسید که فردا کارزشتش فاش شود از این جهت بقدر یک انگشت از چوب خود را برید . روز دیگر قاضی چوبها را اندازه گرفت و از کوتاهی یکی از چوبها دزد را شناخت ، مال را ازو گرفت و بصاحبش سپرد و دزد رسوا را بزندان فرستاد .

پرسش و تمرین : چرا دزد چوب خود را کوتاه کرد ؟ اشخاص دزد و جنایتکار چرا همیشه ترسان ونگرانند ؟ این حکایت را در کلاس بفکر و زبان خود بیان کنید . این جمله را پنج بار با خطّ خوب بنویسید :

بدکار عاقبت رسوا خواهد شد

---

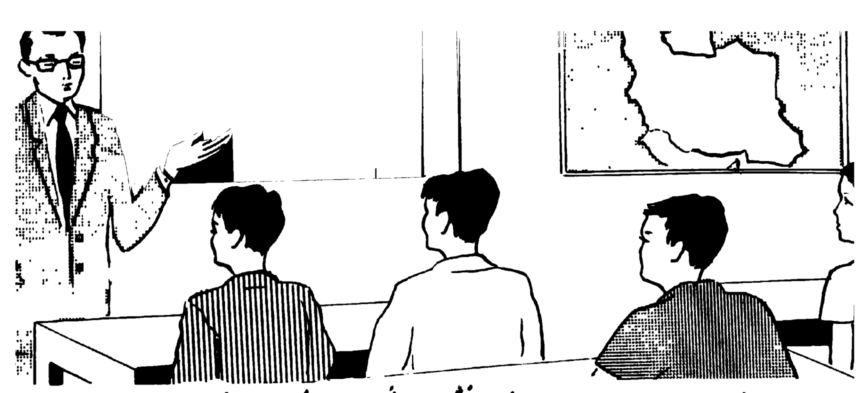
۱ - دزدیدند ۲ - بحضور طلبید - نزد خود خواند .



سازمانهائی که برای آسایش مردم بوجود آمده است

روز اوّل اُردیبهشت است ، دانش آموزان از تماشای گلهائی که باغبان سالخورده درصحن مدرسه بوجود آورده خوشحـال اند ، بلندی روزهای بهار وهوای ملایم فرصت میدهدکه همه سرگرم بازی وگفتن وشنیدن باشند . پرویز ومحمود که همسایه وهمکلاس ودوست صمیمی وبسیار باهوش وکنجکاو بودند ازآنچه شب گذشته رادیو گفته ونام چندبنگاه خیریّه رابرده ومردم رادعوت کرده تابااین مؤسّسات همکاری کنند بایکدیگرصحبت میکردند وچون نتوانستند وظیفه هریک ازاین سازمانها را بدرستی معلوم کنند ، تصمیم گرفتند درکلاس ازآموزگار بپرسند و دیگران راهم از وجودچنین مؤسّساتی آگاه نمایند .

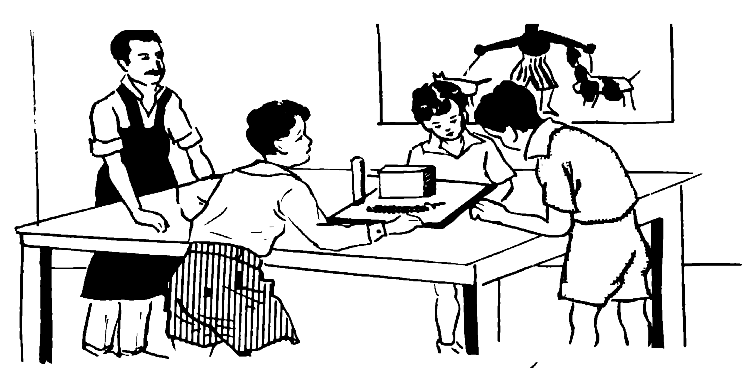
زنگ درس زده شد خوشبختانه درس تعلیمات دینی واخلاقی داشتند و برنامه هم تمام شده بود . پرویز برخاست و اجازه خواست وگفت دیشب از



رادیو حرفهائی درباره سازمان شاهنشاهی، شیر و خورشید سرخ، بنیاد پهلوی و انجمنهای خیریّهٔ دیگر شنیدم درخواست میکنیم ما را از این مؤسسات آگاه فرمائید.

آموزگار که از این سؤال و دقّت و انتظار دانش آموزان دربارهٔ جواب شادمان شده بود چنین گفت :

فرزندان عزیز پیشتر گفته بودم؛ افراد خانه و خانواده ها اجتماعات را درست میکنند ، اجتماع برای آسایش اعضاء خود مقرّرات و قوانینی درُست کرده است . همهٔ شما پلیس راهنمائی را سرچهارراهها دیده اید که چگونه اتومبیل ها را تنظیم میکند و از سُرعت و پیشدستی آنها جلوگیری مینماید . فکر کنید اگر مقرّرات راهنمائی نبود رانندهٔ هراتومبیلی بمیل خود جلو ، عقب ، راست و چپ میرفت چه مصیبتهائی بوجود میآمد ؛ هر مؤسسه ای درست شده و هر قانونی بوجود آمده همه برای آسایش مردم است . همین سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی که گفتید یازده سال است با مر مبارک شاهنشاه بوجود آمده و برای بهداشت مردم



و ایجاد در مانگاهها در تمام کشور کارهای مفیدی کرده ، باگدائی و ولگردی مبارزه نموده و کانون کار و آموزش را که هزاران نفر از افراد فقیر را تاکنون بکار مفید تشویق کرده بوجود آورده است . برای وسائل تحصیل دانش آموزان و کتاب و لباس آنها کوشش بسیار نموده است و از درآمدهای خود بسیار مؤسسات خیریه مساعدت زیاد کرده است ، ازجمله با جمعیت شیر و خورشید سرخ که خود از بنگاههای مفید مملکت است همکاری بسیار نموده است .

متأسفانه وقت ما کم است و در سالهای آینده بیاری خدا از بنیاد پهلوی که بسیاری از کارهای خیر مملکت مانند بنگاه حمایت مادران و نوزادان ، جمعیت خیریه ثریا ، بنگاه نیکوکاری ، انجمن ملی ایرانی حمایت کودکان در آن مؤسسه بزرگ جمع شده صحبت خواهیم کرد ، تنها در اینجا از شیر و خورشید هم باید آگاه شوید .

در تمام دنیا برای پیشامدهای شدید که از توانائی بشر خارج است فکر زیاد کرده اند



ببینید وقتی که زمین بلرزد و بواسطهٔ زلزله جمعی بیخانمان شوند وعدّه‌ای زخم بردارند یا بمناسبت بارانهای زیاد در فصل بهار سیل بیاید و خانه و محصول کشاورزان را با خود ببرد چه باید کرد : در اینگونه پیشامدها جمعیت شیر و خورشید سرخ فوری وسیله میفرستد ، چادر و دارو و خوراک و پوشاک بمردم مصیبت دیده میرساند و از درد و رنج بیچارگان کم میکند . این مؤسسه بکشور ما خدمت زیاد کرده است .

فرزندان عزیز : درس ما تمام ولی خدمت شما بمردم کم کم شروع میشود سعی کنید برای هم میهنان خود و برای تمام مردم دنیا مفید باشید ، تا میتوانید از بیچارگان دستگیری کنید ، در غم و شادی افراد بشر شریک باشید و بخاطر داشته باشید :

بنی آدم اعضای یک پیکرند　　که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار　　دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بیغمی　　نشاید که نامت نهند آدمی

سرود

دهقان

گردد زمین از رنج دهقان آباد — دهقان نترسد از مه و برف و باد

در برف و در گرمای تابستانی — آماده سازد باغی و بستانی

با بیل خود خاشاک و خس بردارد — برگرد بستانها علف نگذارد

پاکیزه روید ببستان هر چیز — پاداش زحمت میبرد در پائیز

ای برزگر که بر زمین زنی تخم — وانگه بدست خود پراکنی تخم

برف دی و بهمن نگاهش دارد — ابر بهاری بر سرش ببارد

تیر آید و درو کنی بکوبی — نانها همی پزی چه نان خوبی

چون نان خویش از زحمت تو جوئیم — باید سپاس زحمت تو گوئیم

«گل گلاب»

دستیاری دختر مهربان بمادر

انشاء از روی تصویر :



با توجه بشکل های بالا آنچه را که یک دختر مهربان موقع ناخوشی مادرش انجام میدهد شرح دهید .

پند و مَثَل

۱ - کافر همه را بکیش[1] خود پندارد (بدکاران نیکان را مانند خود تصوّر میکنند)

کسانیکه بد را پسندیده اند
ندانم ز نیکی چه بد دیده اند

هرکه عیب دگران پیش تو آورد و شمرد
بیگمان عیب تو پیش دگران خواهد برد

مرد باید که گیرد اندر گوش
ور نبشته است پند بر دیوار

۴ - نابرده رنج گنج میّسر[2] نمیشود
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

۵ - از کوزه همان برون تراود[3] که در اوست (هرکس جنس خود را بروز میدهد)

۶ - هرچه زود برآید دیر نپاید (هرچه زود بدست آید پایدار نیست)

۷ - اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی

۸ - مُشک آنست که خود ببوید نه آنکه عطّار[4] بگوید (خود را نستائید بگذارید دیگران شما را بستایند)

---

۱ - دین ۲ - فراهم - آسان ۳ - تراوش کردن آب و هر مایع دیگر از ظرف ۴ - عطرفروش

محکم کاری

آهنگری در کارخانه مشغول کار بود، پیشبند چرمی بگردن آویخته آستینها را بالا زده بود، میله آهن سرخ شده ای را از کوره بیرون میآورد، روی سندان میگذاشت و با پتکی پیاپی بران میکوفت. آهنگر با خوشحالی و نشاط میخواست آنرا برای کسانیکه درآینده بکار خواهند برد خوب و محکم بسازد. در هر ضربه که آهنگر بر میله مینواخت صدها شراره از میلهٔ آهن باطراف میجهید امّا از قلب گرم و پرامید آهنگر اخگرهای نامرئی بیشتر از محبّت بنوع و نیکوکاری جستن میکرد. میلهٔ آهن زیر ضربتهای چکش او آراسته و صاف از کار درآمد. آهنگر کار خود را تمام شده میدانست، پس از رنج و زحمتی که تحمّل کرده بود از کارخانه بیرون آمد و با شادمانی راه خانهٔ خود پیش گرفت. فردای آنروز با دقّت بیشتر بمیله نظر انداخت. در آن درز کوچکی دید، چنان کوچک بود که هرکس آنرا میدید وعیب آنرا نمیفهمید، امّا از چشم دقیق و باریک بین آهنگر پنهان نماند. آهنگر بخود گفت: کار سست و ناقص ممکنست باعث زیان و گاهی مرگ دیگران شود، باید کار را استوار کرد. میلهٔ آهن را بدست گرفت و در کوره گذاشت، همینکه میله سرخ و نرم شد آنرا بیرون آورد و دوباره زیر ضربه های شدید چکش قرار داد. این دفعه میلهٔ آهن ساخته و پرداخته شد و خوب و محکم از کار درآمد.

قضا را میلهٔ آهن بدست مهندسی رسید که آنرا در ساختن پلی بکار برد ، چیزی نگذشت که دسته ای سپاهی از روی همان پل میگذشتند و پل زیر پایشان میلرزید :
وزن ششصد نفر سپاهی میله های پل را خم کرده و در میان میله ها تنها یکی محکم و استوار مانده بود ، این همان میله بود که آهنگر نیکوکار و وظیفه شناس در ساختن آن دقت کرده بود . اگر یک درز در آن راه یافته بود طاقت بار سنگین را نمیآورد و پل میشکست و فرو میریخت و جان پر ارزش ششصد نفر سپاهی که برای دفاع وطن میرفتند از دست میرفت . امّا خوشبختانه چنین نشد ، پل ثابت و پایدار ماند و سپاهیان بسلامت از روی آن گذشتند .

میلهٔ آهنی که مثل قلب سازنده آن محکم و بی عیب بود جان سپاهیان را حفظ کرد و بوسیله آنان کشوری از خطر نجات یافت .

پرسش : چرا آهنگر میلهٔ آهنی را که خود ساخته بود نگاه کرد ؟ چرا دو مرتبه آنرا در کوره گذاشت ؟ آیا آهنگر میدانست که این میله را کجا بکار خواهند برد ؟ نتیجهٔ محکم کاری او چه شد ؟ آیا فقط آهنگر باید محکم کاری کند ؟ چند مثال بزنید که سهل انگاری در کار باعث زیان یا خطر جانی برای دیگران باشد . در بعضی کارها باید محکم کاری و دقت کرد یا در همهٔ کارها ؟

قطعات حفظ کردنی :

پند

بگیر ای جوان دست درویش پیر — نه خود را بیفکن که دستم بگیر[1]

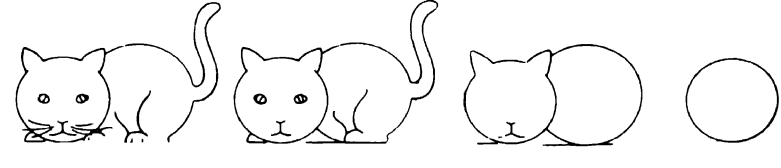
خدا را بر آن بنده بخشایشست — که خلق از وجودش در آسایشست

کسی نیک بیند بهر دو سرای[2] — که نیکی رساند بخلق خدای

گویند از سر بازیچه حرفی — کز آن پندی نگیرد صاحب هوش

و گر صد باب حکمت پیش نادان — بخوانند آیدش بازیچه در گوش

نقّاشی کنید :



۱- یعنی خود را میفکن و مینداز تا بدیگری بگوئی (دست مرا بگیر) ۲- سرا یعنی خانه مراد از دو سرا دنیا و آخرتست

دانا بیناست

طفلی با چشمان بسته از مادر بدنیا آمد . چون بسن هفت رسید از هر جهت تندرست بود جز آنکه چشمانش هنوز بسته بود و نمیتوانست چیزی را ببیند . پدر و مادرش که پیوسته ازین باب متأثر[1] بودند بعلاج او مصمم شدند و او را نزد چشم پزشکی حاذق[2] بردند .

طبیب پس از معاینه[3] آنان را اطمینان داد که چشمان طفل سالم و فقط پلکها بهم چسبیده است و او با جراحی میتواند پلکها را از هم جدا و طفل را بینا سازد . سپس رو بطفل کرده گفت عزیزم برای اینکه چشمان ترا باز کنم اول کمی رنج خواهی برد اما بعد تو نیز مثل ما خواهی توانست همه چیز را ببینی و از دیدن آفتاب و ماه و ستارگان آسمان و مشاهده[4] گلها و درختان روی زمین و بسیاری چیزهای دیگر لذت فراوان بری .

طفل چون از رنج و زحمت میترسید زیر بار نمیرفت[5] میگریست و میل داشت همچنان چشم بسته و کور بماند و میگفت چه احتیاج دارم اشیاء[6] دنیا را ببینم ؟ اما پدر و مادر که خوشبختی فرزند را در بینائی او میدانستند بگریه و زاری او توجه نکردند و او را

---

۱ - غصه دار ۲ - ماهر - با اطلاع ۳ - وارسی - رسیدگی ۴ - دیدن - تماشا کردن ۵ - اطاعت نمیکرد ۶ - چیزها

رای معالجه در اختیار پزشک گذاشتند .

با عمل و مواظبت طبیب چشم طفل کم کم باز شد و چون توانست همه اشیاء را مثل

دیگران ببیند بسیار خوشحال وا ز پدر و مادر و پزشک بی اندازه ممنون و سپاسگزار گردید

بچگان تنبل و کاهل نیز مانند آن طفل کورند که نمیخواهند آموزگار چشم دلشان را بنور

علم روشن کند و عالم تازه ای با نان نشان دهد .

این کودکان باید بدانند که نادان کور است و زحمت و کوشش در راه تحصیل اگر چه

بنظر شان مشکل آید عاقبت[1] موجب نیکبختی و خوشحالی آنان خواهد شد .

پرسش : چرا پدر و مادر میخواستند چشم طفل خود را باز کنند ؟ چرا پدر و مادر طفل خود را بدبستان

میگذارند ؟ چرا طفل کور نمیخواست چشمش را باز کنند ؟ چرا شاگرد تنبل نمیخواهد درس بخواند ؟

فرق باسواد و بی سواد چیست ؟

مصراع ذیل را بیست مرتبه با خطّ خوب و قلم درشت بنویسید :

تن مرده و جان نادان یکیست

---

۱ - سرانجام

شیر و موش

بود شیری ببیشه ای خفته | موشکی کرد خوابش آشفته[1]
آن قدر گوش شیر گاز گرفت | که رها کرد و گاه باز گرفت
تا که از خواب شیر شد بیدار | متغیر[2] ز موش بد رفتار
دست برد و گرفت کلهٔ موش | شد گرفتار، موش بازیگوش
خواست در زیر پنجه له کندش | بهوا برده بر زمین زندش
گفت کای[3] موش لوس یک غازی[4] | با دم شیر میکنی بازی؟
موش بیچاره در هراس[5] افتاد | گریه کرد و بالتماس[6] افتاد
که تو شاه وحوشی[7] و من موش | موش هیچست پیش شاه وحوش
تو بزرگی و من خطا کارم | از تو امید مغفرت[8] دارم
شیر از این لابه[9] رحم حاصل کرد | پنجه وا کرد و موش را ول کرد

۱- پریشان ۲- غضبناک ۳- که ای ۴- غاز در قدیم پولی بوده برابر ½ شاهی اینجا بمعنی: بی ارزش است ۵- ترس ۶- درخواست ۷- درندگان و جانوران کوهی و بیابانی ۸- آمرزش و گذشت ۹- گریه و زاری.

اتفاقاً سه چار روز دگر   شیر را آمد این بلا بر سر
از پی صید گرگ یک صیاد[1]   در همان حول[2] و حوش دام نهاد
دام صیاد گیر شیر افتاد   عِوَض گرگ شیر گیر افتاد
موش چون حال شیر را دریافت   از برای خلاص او بشتافت
بندها را جوید با دندان   تا که در برد شیر از آنجا جان
هر کسی نیک کرد یا بد کرد   بد بخود کرد و نیک با خود کرد
شیر چون موش را رهائی داد   خود رها شد ز پنجهٔ صیاد

«ایرج میرزا»

پرسش : چگونه موش خواب شیر را آشفته کرد ؟ شیر با او چه کرد و چه گفت ؟ موش چرا در هراس افتاد ؟ بشیر چه گفت ؟ شیر چگونه بدام افتاد ؟ که او را نجات داد ؟ نتیجهٔ این حکایت چیست ؟

این اصطلاح را یاد بگیرید : « نباید با دم شیر بازی کرد »

۱- شکارچی   ۲- دور و بر - اطراف

پسر نیکوکار

انشا از روی تصویر :



سرگذشت یک پسر نیکوکار از وقتی که از منزل خارج میشود تا رسیدن بدبستان .

پند و مثل

در نومیدی بسی امیدست　　پایان شب سیه سفیدست

جائی که نمک خوری نمکدان مشکن　　(از هرکس نیکی دیدی با و بدی مکن)

مرد آنست که لب ببندد و بازو بگشاید　　(مرد کسیست که بجای سخن بکار پردازد)

بزرگی سراسر بگفتار نیست　　دو صد گفته چون نیم کردار نیست

چراغ دروغ بیفروغست　　(دروغگوئی باعث بی آبروئیست)

حفظ بدن واجبست　　حفظ وطن از آن واجب تر

حرف حق تلخست

مهر محکم شود ز خوشخوئی　　دوستی کم کند ترشروئی

هرکه تنها بقاضی رفت راضی برمیگردد .

آموزگاران بکوشند که اطفال پندها را حفظ کنند و معانی آنرا بگویند و برای یک از آنها را یک حکایت مناسب جای دهند .

فایده های گوسفند

انشاء از روی تصویر :



آنچه را که از هر شکل میفهمید شرح دهید .

پاداش نیکوکاری

یکی در بیابان سگی تشنه یافت — برون[1] از رمق[2] در حیاتش[3] نیافت

کله[4] دلو کرد آن پسندیده کیش[5] — چو[6] حبل[7] اندر آن بست دستار[8] خویش

بخدمت میان[9] بست و بازو گشاد — سگ ناتوان را دمی[10] آب داد

خبر داد پیغمبر از حال مرد — که داور[11] گناهان او عفو[12] کرد

تو با خلق نیکی کن ای نیکبخت — که فردا نگیرد خدا بر تو سخت

این حکایت را بزبان ساده در کلاس بیان کنید .

تکلیف : شعرهای بالا را یک مرتبه بنویسید زیر اسمها یک خط ، زیر صفتها دو خط و زیر فعلها سه خط بکشید

انشاء : حکایت بالا را بنثر بنویسید .

۱- برون بجای بیرون - اینجا معنی بجز است ۲- باقیماندهٔ جان ۳- زندگی ۴- کلاه ۵- عقیده - مذهب ۶- مانند ۷- ریسمان ۸- شال - عمامه ۹- کمر بست (تصمیم گرفت) ۱۰- جرعه‌ای ۱۱- خدا ۱۲- بخشش .

سبکتکین و آهو

سبکتکین پدر سلطان محمود غزنوی، روزی با یکی از دوستان از سرگذشت خود چنین حکایت میکرد:

پیش از آنکه کارم با رونق[1] شود، در تنگدستی میگذراندم و گاه بود که پول برای هزینهٔ خود و خوراک اسبم را از شکار بدست میآوردم. روزی در چنان حال بقصد شکار بصحرا شتافتم، هنگام عصر بود و اسبم بسیار تندرو چنانکه هیچ شکار از کمندم رهائی نداشت. آهوئی دیدم ماده و بچه‌ای باوی. اسب از پیش بتاختم، بچه از مادر جدا شد، بگرفتمش و بر زین نهادم و بازگشتم. روز نزدیک نماز شام رسیده بود. چون کمی براندم آوازی بگوشم آمد، بپشت سر نگاه کردم، مادر بچه بود که در پی من میآمد و ناله میکرد چنانکه گوئی بچه خود را از من خواهش[2] میکند. بطمع اینکه او را نیز بگیرم اسب برگردانیدم و بتاختم، چون باد از پیش من برفت. بازگشتم[3] و دو سه بار همچنین اتفاق افتاد، بیچاره میآمد و مینالید تا نزدیک شهر رسیدم و آن ماده آهو همچنان نالان نالان

---

۱ - رونق یعنی آب و تاب ۲ - میخواهد ۳ - برگشتم

می‌آمد دلم بسوخت و با خود گفتم: از این آهوبره مرا چه فایده حاصل خواهد شد؟ بر این مادر مهربان رحم باید کرد. بچه را به صحرا انداختم. سوی مادر بدوید. غریو کردند و هردو بسوی دشت رفتند. چون بخانه رسیدم تاریک شده بود و اسبم بی‌جو بمانده. سخت دلتنگ شدم و غمناک بخفتم. در خواب پیرمردی بزرگوار را دیدم که نزدیک من آمد و مرا میگفت: ای سبکتگین بجای بخشایشی که بر آن ماده آهو کردی و آن بچه را باو بازدادی و اسب خود را بی‌جو گذاشتی[1] ما غزنین و زاولستان[2] را بتو و فرزندان تو بخشیدیم و من رسول[3] آفریدگارم.

من بیدار شدم و قوی‌دل[4] گشتم و همیشه از این خواب میاندیشیدم[5] و اینک بآنچه مرا در خواب مژده دادند رسیده‌ام و یقین دانم که پادشاهی در خاندان و فرزندان من تا آن زمان که خدا تقدیر[6] کرده است بماند.

(نقل از تاریخ بیهقی با کمی تصرف)

۱- گذاشت ۲- زاولستان یا زابلستان نام ناحیه‌ای از ایران قدیم بود شامل زابلستان فعلی و قسمتی از افغانستان ۳- فرستاده و پیامبر ۴- دلیر و مطمئن آینده ۵- فکر میکردم ۶- مقدّر و معیّن کرده است

پرسش، سنگلین که بود ؟ چرا بصحرا میرفت ؟ چرا شکار خود را رها کرد ؟ چرا اسبش بی جو ماند ؟ برای شما اتّفاق افتاده است که بر حیوانی رحم کنید ؟ اگر چنین اتّفاقی افتاده است حکایت کنید .

این حکایت را بزبان خود در کلاس بیان کنید .

انشاء : این حکایت را با انشاء ساده بنویسید .

تکلیف : از روی این حکایت بنویسید و زیر اسمهای آن یک خط و زیر صفتها دو خط و زیر فعلها سه خط بکشید .

نکوئی

هر که در حال توانائی نکوئی نکند در وقت ناتوانی سختی بیند .

بداختر تر از مردم آزار نیست   که روز مصیبت کسش یار نیست

دانش

گر دل نهی[1] ای پسر بدین پند
از پند پدر شوی برومند

غافل منشین نه وقت بازیست
وقت هنرست و سرفرازیست

دانش طلب و بزرگی آموز
تا به نگرند روزت از روز

میکوشش بهر ورق که خوانی
تا معنی آن تمام دانی

هر چیز که دل بدان گراید[2]
گر جهد[3] کنی بدستت آید

گفتن ز من از تو کار بستن
بیکار نمیتوان نشستن

* * *

کم گوی و گزیده[4] گوی چون دُر[5]
تا ز اندک تو جهان شود پُر

لاف[6] از سخن چو دُر توان زد
آن خشت بود که پُر توان زد

با آنکه سخن بلطف[7] آبست
کم گفتن آن سخن صواب[8] است

۱- توجه کنی ۲- میل کند ۳- کوشش ۴- خوب و انتخاب شده ۵- سنگ قیمتی

۶- لاف زدن یعنی بخود بالیدن ۷- نرمی و خوشی ۸- درست و بجا

چون شیر بخود سپه شکن باش — فرزند خصال[1] خویشتن باش

آنجا که بزرگ بایدت بود — فرزندی من نداردت سود[2]

گفتن ز من از تو کار بستن — بی کار نمیتوان نشستن

«نظامی»



۱ـ خصلتها ، صفتها ۲ ـ فایده

زندگی در خانواده

نسبت بپدر و مادر و بزرگتران باید با ادب باشیم و آنان را احترام کنیم. پدر و مادر خیرخواه فرزندند. آنان خوشی و راحت خود را فدای آسایش ما میکنند و از نگاهداری و تربیت ما دریغ نمیدارند. بنابرین باید آنان را از دل و جان دوست بداریم و فرمانشان را اطاعت کنیم. نگذاریم از ما آزرده خاطر شوند و بدانیم که نافرمانی پدر و مادر گناهی بزرگ و نابخشودنی است.

با چشم ادب نگر پدر را	از گفتهٔ او مپیچ سر را
با مادر خویش مهربان باش	آمادهٔ خدمتش بجان باش
چون این دو شوند از تو خرسند	خشنود شود ز تو خداوند

باید دربارهٔ برادر و خواهر کوچکتر از خود مهربان و غمخوار و در نگاهداری و پاکیزگی آنان مادر و پدر را مددگار باشیم.

نسبت بخدمتگزاران هم باید با محبّت و دلسوز بود، هر وقت چیزی از آنان میخواهیم ممکنست با گفتن دو کلمه «خواهش میکنیم» دل آنان را شاد و پس از انجام کارهم با جملهٔ «تشکّر میکنیم» آنها را خرسند سازیم، همانطور که در حفظ اعضای بدن مثل سر و دست و گردن میکوشیم باید خدمتگزاران را که در حقیقت اعضای خانواده بشمارند، نگاهداری

کنیم، در سختیها با آنان کومک کنیم و در شادیها و خوشیهای خود شریکشان سازیم.

دل زیردستان نباید شکست
مبادا که روزی شوی زیردست

اگر مهمان بخانهٔ ما بیاید باید بگشاده روئی با او رفتار کنیم و پرسشهای او را با ادب جواب دهیم؛ مهمان عزیز و محترمست و گفته اند: مهمانرا گرامی بدار اگرچه کافر باشد.

چو مهمان آیدت دلشاد میباش
ز هر بند غمی آزاد میباش

هنگامی که میخواهیم از خانه بمدرسه یا جای دیگر برویم باید در نظافت خود دقت کنیم سر و صورت ما مرتب و پاکیزه باشد. اگر لکهٔ گل یا چربی در لباس ما باشد باید آنرا برطرف کنیم.

چون باادب و تمیز باشی
نزد همه کس عزیز باشی

فراموش نکنیم که مقصود از لباس پاکیزه، لباس نو نیست، جامهٔ بسیار کهنه را نیز میتوان پاک و نظیف نگاه داشت.

از نرم و خشن هرآنچه پوشی
باید که بپاکیش بکوشی

شبان نیرنگ باز[1]

داشت شبانی[2] رمه[3] در کوهسار | پیر و جوان گشته از و شیرخوار
شیر که از بز بسبو[4] ریختی | آب در آن شیر در آمیختی
روزی از آن کوه بصحرای خاک | سیل در آمد رمه را برد پاک[5]
خواجه چو شد با غم و آزار جفت | کارشناسیش[6] در آن کار گفت
کان همه آب تو که در شیر بود | شد همه سیل و رمه را در ربود[7]

«امیر خسرو دهلوی»

پرسش: آیا کلماتی میدانید که در عبارات مذکور بجای این کلمه ها گذاشته شود و همان معنی را بدهد؟ رمه - سبو - پاک - جفت.

ضد هریک از این لغات را: پیر - غم - جفت - آمیختن اگر میدانید بگوئید

این حکایت را بزبان ساده بیان کنید. چرا شبان آب در شیر میآمیخت؟

چه پندی از این حکایت میآموزید؟

۱- نیرنگ بر وزن بیرنگ مکر و حیله ۲- چوپان ۳- گله ۴- کوزهٔ بزرگ
۵- تمام - همه ۶- کارشناس یعنی کاردان ۷- گرفت و باخود برد.

حکایت

بازرگانی چند بسته پارچهٔ ابریشمین بساربانی سپرد که بشهری بَبَرد و باو گفت چون بدان[1] شهر رسی آنها را نزد خود نگاهدار تا من بیایم .

ساربان بارها را بمقصد رسانید ، چندی منتظر ماند بازرگان نیامد .

ساربان او را مرده پنداشت ، پارچه‌ها را فروخت و از بهای آن خانه و باغی خرید

چندی گذشت ، بازرگان آمد و پس از جستجوی بسیار ساربان را یافت ، گریبان او را گرفت و اموال خویش را از او طلب کرد . ساربان بانکار گفت تو کیستی و چه میخواهی؟ من هرگز ترا ندیده ام و نمیشناسم . بازرگان بناچار شکایت بقاضی برد . قاضی ساربان را حاضر آورد و پرسید مال این مرد را چه کردی ؟ ساربان سوگند خورد که هرگز ساربانی نکرده و مردی دهقانست و بازرگان چیزی باو نسپرده .

چون بازرگان برای ثابت کردن ادّعای خود نوشته و گواهی نداشت قاضی نتوانست حکمی بدهد ، ناچار تدبیری اندیشید و آنان را مرخّص کرد چون آن دو نفر نزدیک در رسیدند قاضی آواز داد ساربان ! ساربان !

---

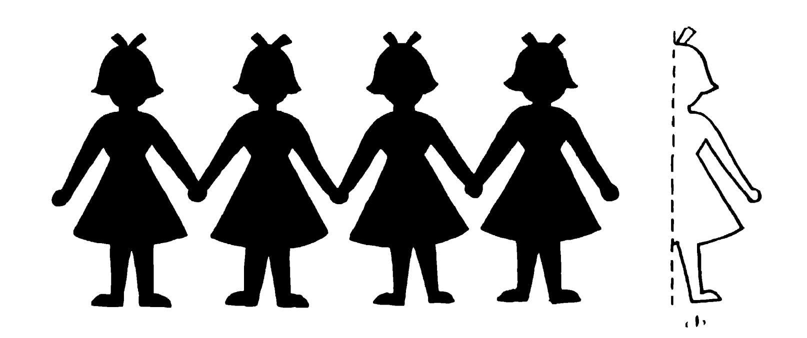
۱ - اینجا یعنی بآن .

ساربان دروغگو بی اختیار برگشت . قاضی گفت اگر تو ساربان نبودی چرا برگشتی و چگونه دانستی که روی سخن با تست ؟ آنگاه حکم کرد خانه و باغ را از او گرفتند و به بازرگان دادند .

کاردستی - از کاغذی رنگین مستطیلی بدرازای ۱۰ سانتیمتر و پهنای ۴ سانتیمتر ببرید .

این مستطیل را از درازی سه مرتبه تا کنید تا مستطیلی بدرازی ۴ سانتیمتر و پهنای ۱/۲ درآید .

بعد روی این مستطیل شکلی مانند شکل (۱) بکشید و آنرا با قیچی ببرید اکنون تا های کاغذ را باز کنید شکل چهار دختر خواهید دید که دست یکدیگر را گرفته اند .



انشا از روی شکل - سرگذشت طفلی که یکروز بدبستان نرفت و پشیمانی او



روزی منصور بدبستان نرفت تا در شهر و صحرا گردش کند. در ضمن گردش چون دید همه کار میکنند از کردهٔ خود پشیمان شد و بدبستان بازگشت. از روی تصویرها شرح حال آن روز منصور را بنویسید.

در دبستان

هنگام رفتن بدبستان نباید در کوچه و بازار بتماشای دکّان، مغازه و مردم مشغول شویم و بی سبب اینجا و آنجا توقّف کنیم، تا وقت ما تلف نشود و بدبستان دیر نرسیم؛ باید سعی کنیم سرِ وقت در دبستان حاضر باشیم.

همانطور که پدر و مادر را دوست داریم و آنان را محترم میشماریم باید مُدیر و ناظم و آموزگار دبستان را هم دوست بداریم و بآنان احترام بگذاریم.

در سرِ درس گوش و هوش ما باید بگفتار آموزگار باشد.

اندر سرِ درس گوش میباش — باهوش و سخن نیوش[1] میباش

میکوش که هرچه گوید استاد — گیری همه را بجا بجا یاد

اگر چیزی را نفهمیدیم بدون خجلت از آموزگار خواهش کنیم که دربارهٔ آن توضیح بیشتر بدهد.

اگر آموزگار چیزی از ما پرسد باید از جای خود برخیزیم و با عبارات ساده و روشن مطلب را بیان کنیم.

۱ـ سخن نیوش ـ آنکه سخن میشنود و بکار میبرد

مطالب کتاب را نباید ندانسته حفظ کرد باید بکوشیم تا آنچه میخوانیم خوب بفهمیم

میکوش بهر ورق که خوانی تا معنی آن تمام دانی

بدر و دیوار و میز و نیمکت مدرسه نباید خط کشید و آنرا کثیف کرد: مدرسه و اثاث آن مال همهٔ ماست باید در نگهداری و پاکیزگی آن سعی کنیم. دفتر، کتاب قلم، کیف، خط کش و سایر لوازم تحریر[1] خود را باید همیشه نظیف[2] و مرتب نگاه داریم تا گذشته از شادی و خوشحالی که ازین روش بخود ما دست میدهد[3] دیگران هم ما را بدیدهٔ تحسین[4] نگرند و عزیز دارند.

بلباس و کفش و لوازم تحصیل خود نباید ببالیم[5]، این نکته را باید بخاطر داشته باشیم که افتخار و برتری هرکس تنها بعلم و صفات پسندیدهٔ اوست.

هر قدر بتوانیم باید از وقت استفاده کنیم و علم و هنر بیاموزیم تا در آینده از آن بهره مند گردیم.

هر طفل که قدر وقت دانست دانستن قدر خود توانست

هر چیز رود ز دست انسان شاید که بدست آید آسان

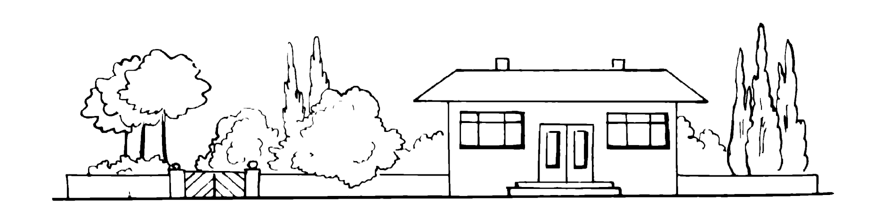
---

۱ - نوشتن ۲ - پاکیزه و تمیز ۳ - حاصل میشود ۴ - آفرین گفتن ۵ - افتخار کنیم

گر وقت رود ز دست ارزان   با هیچ گهر خرید نتوان
در عهد شباب[1] چند سالی   کسب هنری کن و کمالی
تا آنکه بروزگار پیری   در ذلّت[2] و مسکنت[3] نمیری
روزی که در آن نکرده‌ای کار   آن روز ز عمر خویش مشمار

نقّاشی - خانه و باغ

با دقّت و حوصله خانه و باغی از روی شکلی که در کتاب می‌بینید روی کاغذ نقّاشی بکشید، بعد آن را مطابق ذوق و سلیقه خود رنگ کنید.



۱- جوانی   ۲- خواری   ۳- بی‌چیزی.

پند و مثل

عالِمِ بی عمل درخت بی ثمرست . *

گرهی که بدست وا میشود بدندان نباید باز کرد «گره کز دست بگشاید مده آزار دندان را»

آشپز که دو تا شد آش یا شورست یا بی نمک .

آدمی را آدمیت لازم است .

ماهی را هر وقت از آب بگیرند تازه است .

گر صبر کنی ز غوره حلوا سازم .

تعجیل نکو نیست مگر در عمل خیر .

ندهد مرد هوشمند جواب / مگر آنگه[1] کزو[2] سؤال کنند

مال از بهر[3] آسایش عُمر است نه عمر از بهر گِرد کردن[4] مال .

عاقلی را پرسیدند که نیکبخت کیست و بدبخت چیست ، گفت نیکبخت آنکه خورد و کِشت[5] بدبخت آنکه مرد و هِشت[6] .

---

۱ ـ آنگاه ۲ ـ که از او ۳ ـ از برای ۴ ـ جمع کردن ۵ ـ کاشت ۶ ـ گذاشت .

* ـ آموزگاران باید معنی پندها و امثال بالا را خوب بشاگردان بفهمانند و محل استعمال هر مثل را هم با مثالهای متناسب بآنان بگویند

نصیحت

ایکه دستت میرسد کاری بکن | پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار
نام نیکو گر بماند ز آدمی | به کزو ماند سرای زرنگار[1]
صورت زیبای ظاهر هیچ نیست | ای برادر سیرت[2] زیبا بیار
گنج خواهی در طلب[3] رنجی ببر | خرمن آری میبایدت تخمی بکار
کام[4] درویشان و مسکینان[5] بده | تا همه کامت برآرد[6] روزگار
نام نیک رفتگان ضایع مکن | تا بماند نام نیکت بر قرار

«سعدی»

ادب

لقمان[7] را گفتند ادب از که آموختی گفت از بی ادبان که هرچه از ایشان در نظرم ناپسند آمد از فعل[8] آن پرهیز کردم .

مرد باید که گیرد اندر گوش | ور[9] نوشته ست پند بر دیوار

---

۱ - نقاشی و زینت شده با طلا ۲ - رفتار ۳ - خواستن ۴ - خواست و حاجت
۵ - بی چیزان ۶ - برآورد ۷ - نام حکیمی معروفست ۸ - کردن ۹ - در اینجا بمعنی اگرچه است .

شاگرد خوب



منصور در کلاس چهارم دبستان درس میخواند و همیشه در امتحانات شاگرد اوّل میشود پدر و کارکنان مدرسه از اخلاق و کار او بسیار راضیند و همه با چشم محبّت و تحسین باو نگاه میکنند. خوبست بدانیم منصور چه میکند که همه او را دوست دارند.

منصور شاگرد با ادب و مهربانیست سر وقت بدبستان حاضر میشود وقتی کسی صحبت میکند خوب گوش میدهد و چون سخنِ گوینده تمام شد مطلب خود را بیان میکند کلمات «لطفاً» «تشکّر میکنم» غالباً از زبان منصور شنیده میشود بچّه های کوچکتر از خود مساعدت[1] میکند و هر قدر بتواند احتیاجات آنان را برمیآورد، هر چه از کسی میگیرد باو پس میدهد راستگو و درست قولست میز و نیمکت خود را در کلاس پاکیزه نگاه میدارد، در و دیوار کلاس و مدرسه را خط خط نمیکند، سخنان یاوه و الفاظ پوچ

۱- یاری و همراهی

ولی معنی از منصور شنیده نمیشود .

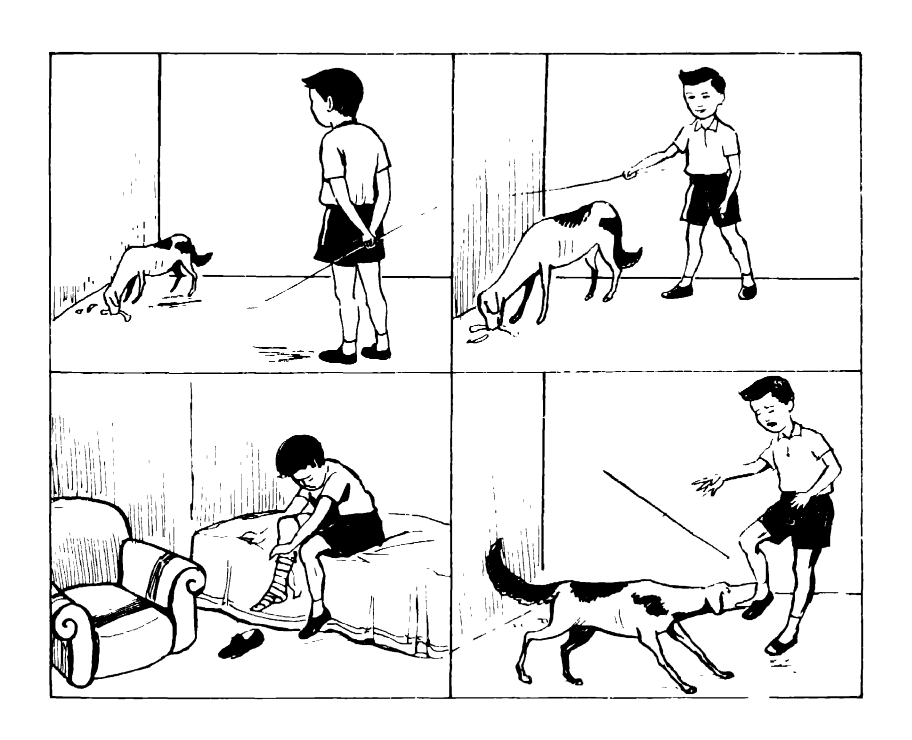
مادرش مکرر با و گفته است منصور بخند تا همه چیز و همه کس را خندان ببینی . از این رو منصور همیشه خنده رو و با نشاطست و از اخم و ترشروئی بدش میآید .

منصور گذشته از درس ، در ورزش و بازیهای گوناگون نیز از دیگران پیشتر است هنگام ورزش بی قاعده و ترتیب بازی نمیکند . بدیگران و بخصوص کوچکتران فرصت و مهلت بازی میدهد ؛ اتفاق میافتد که منصور گاهی در بازیها شکست بخورد اما خود را نمیبازد و دوباره بازی را از سر میگیرد تا ببرد ، اگر همبازیان او ببازند آنان را ملامت و سرزنش نمیکند از این جهت او را دوست دارند و در موقع بازی همه میخواهند که منصور از دسته آنان باشد ما هم میکوشیم مثل منصور باشیم .

تمرین - این درس را با خط خوب در دفتر خود بنویسید و زیر اسمها یک خط ، زیر صفتها دو خط و زیر فعلها سه خط بکشید .

نتیجهٔ آزار بحیوانات

انشا از روی شکل :



سرگذشت این بچهٔ موذی را شرح دهید

سرود

ایران

ما باغ ایران را گلیم — ایران گل و ما بلبلیم

ما غنچه های نو رسیم — گلهای بی خار و خسیم[۱]

ما را در ایران زاده اند — شیر محبت داده اند

او در وجود آورده مان — در دامنش پرورده مان

تا مهر و مه تابنده است

ایران ما پاینده است

باغ جهان ایران ماست — بی او جهان زندان ماست

گهواره جنبان همه — او جسم ما و جان ماست

یزدان پرستی دین ماست — شه دوستی آئین[۲] ماست

بر شاه و میهن حق شناس — این شیوه[۳] دیرین ماست

تا مهر و مه تابنده است

ایران ما پاینده است

---

۱ - خاشاک ۲ - رسم و روش ۳ - راه و رسم .

این خانهٔ شاهان بود — کاخ شهنشاهان بود

درگاه شاپور و قباد — دربار نوشیروان بود

این خانهٔ امیّد ماست — تکیه‌گه جمشید ماست

این خانهٔ زال[۱] زر است — دربان قصرش قیصر[۲] است

تا مهر و مه تابنده است

ایران ما پاینده است.

« سالک »

f وزن مارش

(مقدمه)

(آواز)

I II

---

۱ - زال پدر رستم ۲ قیصر. لقب پادشاهان سابق روم.

چگونه با هم زندگی میکنیم

مردم کشورهای جهان پیشتر نمیتوانستند خوب باهم بسازند و بدوستی و صفا زندگانی کنند. چون در رنگ و شکل و لباس و طرز زندگانی و زور و قدرت بین خود فرق میدیدند همکاری را محال میدانستند.

غالبًا بر سر چیزهای جزئی با هم مخالفت و دشمنی میکردند و بیکدیگر آزار و صدمه میرسانیدند، و هیچگاه آسوده و خوش نبودند.

سرانجام ازین زندگانی ناراحت بتنگ آمدند و بفکر افتادند راهی پیدا کنند که براحت و خوشی بسر برند و باهم دوست باشند. بعض کشورها عده ای را پیش هم فرستادند و گفتگوها و فکرها کردند.

عاقبت مصمم شدند که هر کشور یک نماینده معین کند و نمایندگان دریکجا جمع شوند و باهم چاره بیندیشند و دستوری بنویسند که چگونه از دشمنی دست بکشند و دوستانه زندگی کنند و اگر حادثه و رنجشی پیش آید بچه راه برطرف سازند. بنابرین هر دسته از میان خود یک نفر را انتخاب کرد و نام او را نماینده گذاشت.

نمایندگان یک جا جمع شدند. اوّل دستوری نوشتند که تمام مردم روی زمین مطابق آن دستور باهم زندگی کنند تا کمتر میانشان اختلاف افتد. همهٔ نمایندگان

آن دستور را امضا و پس محلّی ثابت معیّن کردند و آنرا انجمن نماینده های کشورها نام گذاشتند .

ازان زمان بعد هر وقت کشوری از کشور دیگر شکایت داشته باشد نمایندهٔ خود خبر میدهد . آن نماینده هم موضوع را با نمایندگان دیگر انجمن در میان مینهد . نمایندگان بشکایت رسیدگی میکنند و راهی میجویند که آن گله از میان برود و دو باره بین دو کشوری که ازهم رنجیده اند دوستی برقرار گردد .

میان دو تن

سخن میان دو دشمن چنان گوی که اگر دوست گردند شرم زده نباشی .

شعر

میان دو تن جنگ چون آتش است — سخن چین بدبخت هیزم کش است
کنند این و آن خوش دگرباره دل — وی اندر میان کوربخت و خجل
میان دو تن آتش افروختن — نه عقل است خود درمیان سوختن

اثر همنشینی

روزی محمود در خانهٔ جمشید مهمان بود، هنگام بازگشت جمشید چند دانه گل یاس چیده باو داد. محمود گلها را در دستمال ریخت و در جیب گذاشت، چون بخانه رسید میان خواهران و برادران خود تقسیم کرد.

روز بعد محمود با پدرش بگردش رفته بود در راه نهر آبی دید، دست و روشست و دستمال بیرون آورد که صورتش را خشک کند دید هنوز بوی گل میدهد بپدرش گفت من دیروز چند دانه گل یاس در این دستمال ریخته بودم هنوز بوی خوش دارد.

پدرش گفت این پیش امد برای تو درس خوبیست همین طور که این دستمال از همنشینی و مجاورت با گل بوی گل گرفته است، انسان هم با هرکس همنشینی و آمیزش کند خوی او را میگیرد، پس باید با مردم خوشخوی و دانا نشست و برخاست کرد و از معاشرت[1] با مردم بد و نادان گریزان بود.

گلی خوشبوی در حمّام روزی | رسید از دست محبوبی[2] بدستم
بدو گفتم که مشکی یا عبیری[3]؟ | که از بوی دلاویز[4] تو مستم

---

۱ - آمد و شد همنشینی ۲ - محبوب یعنی دوست ۳ - چیزی که بوی خوب میدهد ۴ - خوب و دلپذیر.

بگفتا من گِلی ناچیز[1] بودم ولکن مدتی با گُل نشستم
کمال همنشین[2] در من اثر کرد وگرنه من همان خاکم که هستم

موضوع انشاء :

این دو شعر را از بر کنید و درباره آن ۵ سطر بنویسید :

با بدان کم نشین که صحبت[3] بد گرچه پاکی ترا پلید[4] کند
آفتابی بدین بزرگی را پارهٔ ابر ناپدید[5] کند

نرمی در گفتار

درشتی ز کس نشنود نرمگوی سخن تا توانی به آزرم[6] گوی
که تندی و تیزی نیاید بکار بنرمی در آید ز سوراخ مار

(فردوسی)

---

۱ - بی قدر و ارزش ۲ - برتری و فضل ۳ - معاشرت ۴ - ناپاک ۵ - پنهان - ۶ - شرم

آزمایش هوش:

جمله های ناقص را کامل کنید:

شکار آهو و مرغابی

روزی در فصل تابستان سه شکارچی برای شکار از شهر خارج شدند.

روشنائی مهتاب منظرهٔ زیبائی بصحرا و دشت بخشیده بود؛ آب از هر طرف جاری بود اما بعضی از نهرها یخ بسته بود.

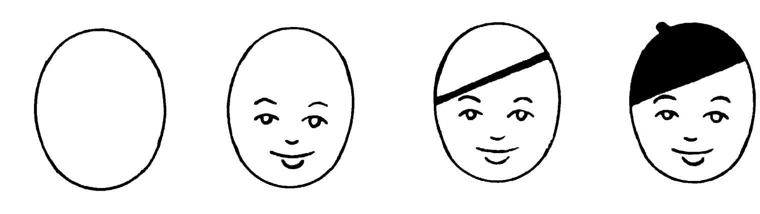
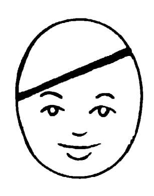
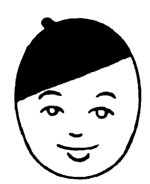
شکارچیان در راه با آهوئی برخوردند و از انجا که آهو چابک نیست و خوب نمیتواند بدود بزودی توانستند او را بکشند و بگیرند. دو نفر از شکارچیان همانجا مشغول پختن گوشت آهو و تهیهٔ ناهار شدند و دو نفر دیگر دوباره برای شکار براه افتادند.

دو فرسنگ بیشتر نرفته بودند که ناگهان نظرشان بیک مرغابی افتاد که روی درختی نشسته مشغول شیر دادن جوجگان خود بود. حیوان تا آنان را دید شیهه کشان فرار کرد وچنان تند دوید که شکارچیان توانستند او را بگیرند. وقتی که خواستند او را بکشند دندانهای خود را محکم بهم میزد و از شدت دست و پا زدن تمام پشمهایش ریخت اما توانست از دست شکارچیان خلاص شود و خود را بنهرآبی که از نزدیک آنجا میگذشت برساند، بیچاره بآب زد ولی چون شنا نمیدانست دوباره بچنگ آن سه شکارچی افتاد.

درین موقع که ظهر بود آن دو شکارچی که مشغول کباب کردن گوشت آهو بودند ناها را حاضر کردند و دوستان خود را برای صرف آن صدا زدند. اینان کبوتری را که شکار کرده بودند با زحمت بسیار بدوش کشیدند و بسوی آنان بازگشتند. بعد از صرفِ غذا مهیّای بازگشت شدند و یکساعت بظهر مانده بود که بخانهٔ خود در ده رسیدند.

آموزگاران این حکایت را در کلاس جمله بجمله بخوانند و از شاگردان در تصحیح آن کومک بخواهند اگر از جمله ای گذشتند و کسی متوجّه غلط آن نشد دو باره تکرار و شاگردان را بدقّت بیشتر وادار کنند. پس از آنکه داستان بانتها رسید از شاگردان بپرسند که درین حکایت چند اشتباه وجود دارد؟ آنان را وادارند که حکایت را تصحیح و پاکنویس کنند.

نقّاشی کنید:

کار کردن از مقام نمیکاهد

عُمَر بن عبد العزیز[1] در ایّام[2] خلافت شبی چیز مینوشت، چون پاسی[3] از شب گذشت روغن چراغ رو بنقصان[4] نهاد، مهمانی حاضر بود گفت ای امیر اگر اجازه باشد بروم قدری روغن چراغ بیاورم. گفت بمهمان فرمان دادن از مروّت[5] نباشد گفت خدمتکار را بخوانم تا روغن بیاورد. عُمَر گفت از برای این کار نباید زیردستان را نا آسوده ساخت پس خود برخاست روغن آورد، در چراغ ریخت و گفت برخاستم عمر بن عبد العزیز بودم و نشستم همانم و این کار هیچ از قدر[6] و منزلت[7] من کم نکرد.

میانه روی

سعدی گوید:

نه چندان نرمی کن که بر تو دلیر[8] شوند و نه چندان درشتی که از تو سیر گردند.

چو نرمی کنی خصم[9] گردد دلیر　　　و گر خشم گیری شوند از تو سیر

درشتی نگیرد خردمند پیش　　　نه نرمی که ناقص کند قدر خویش

---

۱ - عمر پسر عبد العزیز از خلفای نیکنام بنی اُمیه و دوستدار خاندان علی علیه السّلام بود ۲ - روزها ۳ - مقداری

۴ - کم شدن ۵ - جوانمردی ۶ - اندازه و مقدار ۷ - مرتبه و مقام ۸ - مُسلّط - غالب - گستاخ ۹ - دشمن

پند و مثل

در دستگیری بینوایان و زیردستان :

دریاب[1] ضعیفان را در وقت توانائی .

چو اِستاده[2] ای دست اُفتاده گیر .

تا توانی ناتوان را دست گیر .

مزن بر سرِ ناتوان دست زور .

مکن تا توانی دل خلق ریش[3] .

مروّت[4] نباشد بر اُفتاده زور .

گرت از دست براید دهنی شیرین کن مردی آن نیست که مشتی بزنی بر دهنی

تا توانی دلی بدست آور دل شکستن هنر نمیباشد

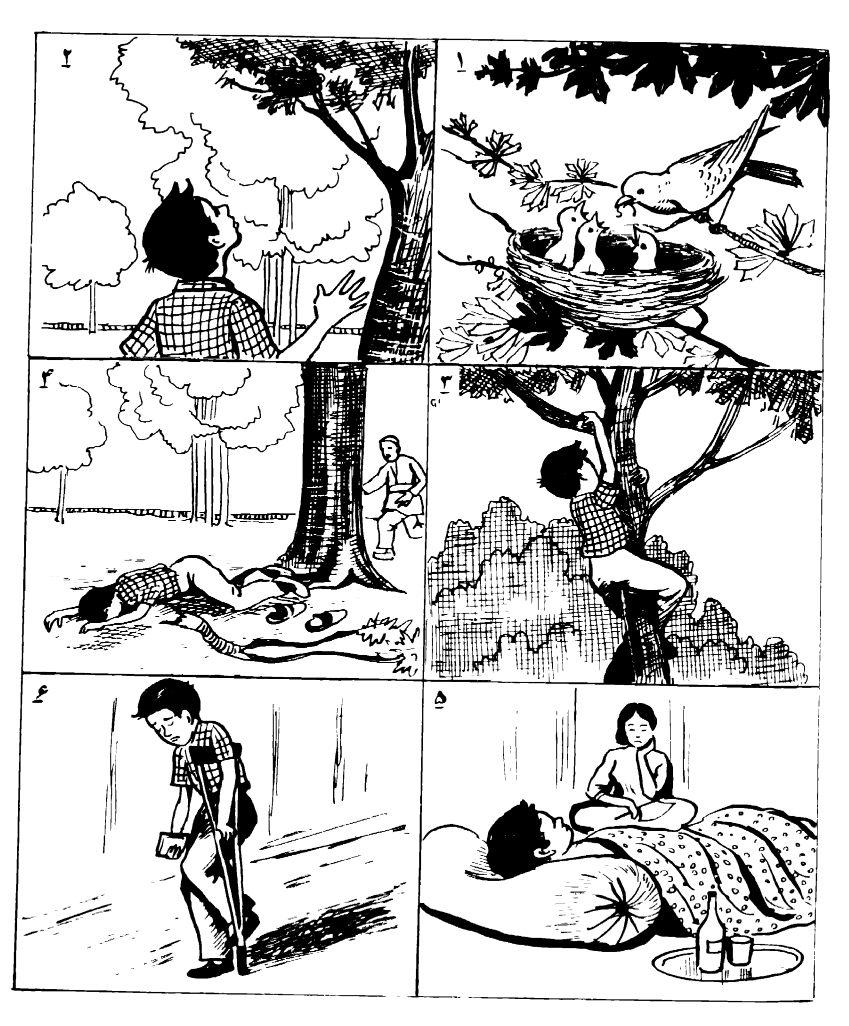
در صبر و شکیبائی :

صبر تلخست ولیکن بَرِ[5] شیرین دارد . بصبر از غوره حلوا میتوان ساخت

صبر و ظفر[6] هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید

۱- بداد ضعیفان برس ۲- ایستاده ۳- مجروح و شکسته ۴- مردانگی ۵- میوه ۶- فتح و فیروزی

انشاء از روی شکل : بازیگوش بی احتیاط



آنچه را که از این شکلها میفهمید بنویسید .

میهن خویش را کنیم آباد

سر زد از پشت ابرها خورشید — باغ و بستان دوباره زیبا شد

فصل سرما و برف و باد گذشت — موقع گردش و تماشا شد

در چمن بر درخت گل بلبل — وه چه شیرین ترانه ای دارد

هست خشنود و شادمان زیرا — وطنی آشیانه ای دارد

کودکان[1] این زمین و آب و هوا — این درختان که پر گل و زیباست

باغ و بستان و کوه و دشت همه — خانهٔ ما و آشیانهٔ ماست

دست در دست هم دهیم بمهر — میهن خویشتن کنیم آباد

یار و غمخوار یکدگر باشیم — تا بمانیم خرم و آزاد

---

۱ - یعنی ای کودکان

پدر و مادر را باید دوست بداریم

روزی بغرور[1] جوانی بانگ بر مادر زدم دل آزرده بکنجی نشست و گریان همیگفت مگر خردی[2] فراموش کردی که درشتی میکنی.

چه خوش گفت زالی[3] بفرزند خویش   چو دیدش پلنگ افکن و پیلتن[4]

گر از عهد[5] خردیت یاد آمدی   که بیچاره بودی در اغوش[6] من

نکردی درین روز بر من جفا[7]   که تو شیر مردی و من پیرزن

«از گلستان سعدی»

خیارهای تلخ

خواجه نظام الملک یکی از وزرای بزرگ ایران بود. این وزیر بزرگ و باتدبیر که ۳۰ سال وزارت داشت عادتش این بود که چون هدیهٔ تازه ای نزد او میآوردند میان حاضران قسمت میکرد. روزی باغبانی سه خیار نوبر برای او آورد بخلاف همیشه هر سه را خورد، بحاضران چیزی نداد و بباغبان جایزهٔ بزرگی بخشید.

اهل مجلس از کار خواجه تعجب کردند، یکی از آن میان سبب این کار را پرسید گفت هر خیار را که چشیدم تلخ بود، فکر کردم اگر بحاضرین دهم شاید یکی از ایشان از تلخی آن روی درهم کشد و سخنی گوید که باغبان سر افکنده و شرمسار گردد.

۱- غفلت ۲- کوچکی ۳- پیرزن ۴- تنومند ۵- زمان ۶- بغل ۷- بدی وستم

خانواده ـ ملّت و حکومت

ملّت عبارت از عدّه‌ای مردم است که بعلّتهای مختلف دور هم جمع شده و تابع یک قانون و مطیع یک حکومت باشند. اکثریّت افراد یک ملّت دارای یک نژاد و زبان و مذهب و آداب و رسوم و سوابق تاریخی هستند. بطور کلّی میتوان گفت که افراد یک ملّت مانند افراد یک خانواده بد و خوب و ترقّی و تنزّل و راحت و زحمت و سعادت و بدبختیشان بهم بستگی دارد.

سرزمینی که یک جمعیّت یا ملّت در آنجا زندگانی میکنند وطن یا میهن آنها نامیده میشود، در حقیقت آن سرزمین خانهٔ مشترک همهٔ افراد آن ملّتست

ما ملّت ایرانیم و وطن ما ایرانست.

همچنانکه در یک خانواده برای آنکه زندگانی افراد آن از هم نپاشد یکنفر باید ادارهٔ امور آنرا بر عهده بگیرد در یک جمعیّت و ملّت هم باید فرد یا جماعتی باشد که از تعدّی افراد بیکدیگر جلوگیری و امور مربوط بآنرا اداره کند. این فرد یا جماعت در جاها و زمانهای مختلف باسم رئیس، کدخدا، حاکم، یا دولت و حکومت نامیده میشود.

حکومت بر دو قسم است: فردی و ملّی.

حکومت فردی یا استبدادی آنست که یکنفر بمیل و دلخواه خود حکمرانی کند و مردم را در اداره کردن امور دخالت ندهد .

در حکومت ملّی بعکس اداره کردن امور بر عهدهٔ همهٔ افراد ملّت است اما چون ممکن نیست که تمام مردم امور حکومت را مستقیماً عهده دار شوند بدین جهت مردم موقّتاً این امور را بیک عدّه از برگزیدگان یا نمایندگان خود واگذار میکنند .

حکومت ملّی هم بر دو قسم است : مشروطه و جمهوری .

در حکومت مشروطه شخص اوّل مملکت پادشاه است و سلطنت در خانوادهٔ او موروثی میباشد امّا در حکومت جمهوری ریاست کشور با رئیس جمهور است که از طرف مردم برای مدّت چند سال انتخاب میشود .

شاه مظهر[1] قومیّت و ملیّت و مقام شامخی[2] است که قوای فعّالهٔ مملکت را هدایت و راهبری مینماید .

۱- نماینده ۲- بلند .

دوستان خود را بشناسید

مردی سه دوست داشت که بدو تن آنان بسیار مهربان اما بسومی بی اعتنا بود

اتفاقاً آن مرد را برای تهمتی[1] که باو زده بودند ، و در حقیقت گناهی نداشت بدادگاه خواندند

مرد با خود اندیشید که در روزگار سختی و ایّام تنگدستی باید بدوستان رو آورد تا بدستیاری آنان

گره از کار مشکل باز شود . با این فکر نزد یاران رفت و گفت : دوستان عزیز ! من در

زندگی پیوسته یار و مددگار[2] شما بوده و در روز محنت[3] و مصیبت[4] از همراهی و یاری شما مضایقه

نداشته ام اکنون تهمتی ناروا بمن زده اند که باید با مساعدت شما از خود دفاع کنم ، خوب

میدانید که من در این پیش امد بیگناهم و همراهی شما بمن فقط اینست که حقیقت را بگوئید

کدام یک حاضرست که بدادگاه آید و بیگناهی من شهادت[5] دهد ؟

یکی از آنان بهانهٔ اینکه کار بسیار فوری دارد و باید بخارج شهر برود از آمدن نزد

قاضی عذر خواست . دوست دیگر وی را تا در دادگاه همراهی کرد ولی در انجا گفت

من جرأت حاضر شدن در دادگاه را ندارم و باز گشت . اما دوست سوم که چندان

مورد محبّت و اعتنای[6] آن مرد نبود در دادگاه حاضر شد و بیگناهی وی را شهادت داد

۱- تهمت زدن یعنی نسبت ناروا بکسی دادن ۲- یار ۳- رنج و سختی ۴- گرفتاری و ماتم ۵- گواهی ۶- توجه .

در نتیجه حکم دادگاه بر بی تقصیری آن مرد صادر شد .

مردم غالباً دوستان خود را چنانکه باید نمی شناسند و دوستان جانی[1] را از دوستان زبانی تمیز نمیدهند . دوستان یکدل و وفادار تا پای جان فداکارند امّا دیگران رفیق نیم راهند و شخص را در هنگام گرفتاری و درماندگی ترک میکنند و تنها میگذارند .

این دغل دوستان که می‌بینی مگسانند گردِ شیرینی

این قبیل مردم باید بدانند که :

دوست آن نبود که در نعمت زند لافِ[3] یاری و برادرخواندگی
دوست آن باشد که گیرد دستِ دوست در پریشانحالی و درماندگی

از گفته های سعدی :

هرکه در زندگانی نانش نخورند چون بمیرد نامش نبرند .

دو کس مردند و حسرت بردند : یکی آنکه داشت و نخورد ، دیگر آنکه دانست و نکرد .

---

۱ - دوستی که از جان هم برای دوست خود مضایقه نمیکند ۲ - فرق گذاشتن - جدا کردن ۳ - لاف زدن یعنی ادّعای نادرست کردن .

مهمانی روباه ولکلک

هر بد که بخود نمی پسندی — باکس مکن ای برادر من

روباهی لکلکی را بناهار دعوت کرد. لکلک خواهش او را پذیرفت و در ساعت معیّن با اشتهای کامل بخانهٔ روباه رفت. روباه مکّار[1] برای آنکه مهمان خود را گرسنه بگذارد آش رقیقی را که برای ناهار تهیّه کرده بود در بشقاب لب تختی ریخت و بر سر سفره گذاشت لکلک با نوک بلند خود نمیتوانست خوب از آن بشقاب بخورد امّا روباه حیله گر باشتاب آش را میبلعید. و میگفت چه ناهار خوبی شده! ای رفیق عزیز ازین غذای لذیذ بیشتر بخور، این را فقط برای تو پخته ام و باب دندان تست! چون بزودی غذا تمام شد لکلک نیم سیر ماند امّا چیزی نگفت و بروی خود نیاورد و پس از ساعتی با روباه خدا حافظ گفت و رفت.

چند روز بعد لکلک روباه را بمهمانی خواند تا با وی ناهار بخورد، روباه دعوت او را پذیرفت و در وقت معیّن بخانهٔ او رفت.

هنگام ناهار، میزبان[2] غذا را در تُنگی که گردن دراز و دهانهٔ تنگ داشت ریخت و در میان گذاشت. روباه نمیتوانست پوزهٔ خود را در تنگ داخل کند و از آن غذا بخورد

---

۱ - پرمکر - حیله گر ۲ - مهماندار

اما لکلک نوک بلند خود را بآسانی در تنگ فرو میبرد و غذا میخورد و پیاپی برو باه تعارف میکرد و میگفت : ای دوست عزیز مبادا نیم سیر بمانی ، از اقبال بلند تو غذای بسیار خوشمزه و مطبوعی از کار درآمده است .

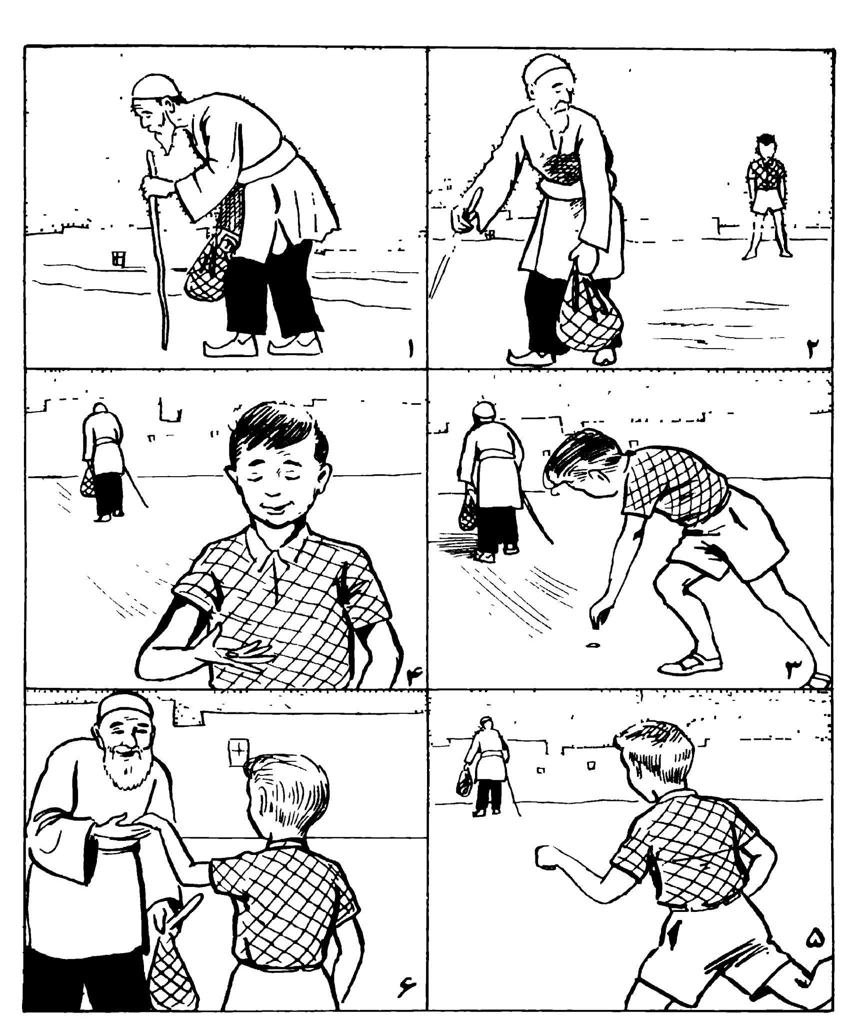
وقتی غذا تمام شد ، روباه حتّی مزهٔ آنرا هم نچشیده بود و پس از ساعتی آمادهٔ رفتن شد . لکلک باو گفت ای مهمان عزیز امیدوارم که امروز بشما خوش گذشته باشد . در آن موقع روباه با شکم گرسنه و گوش آویخته خداحافظ گفت و رفت و دانست سزای کسی که دیگران را فریب میدهد همین است .

ریگ در کفش

یکی ابلهی ریگ در کفش داشت	چو درمانده شد دست بر سر گذاشت
که نفرین بر آنکس که این کفش دوخت	که مغزم بکوبید و پایم بسوخت
بسی ناسزا گفت بر کفش دوز	سخن را نسنجیده از درد و سوز
ز جائیکه رنجیده باشد کسی	سخنها نسنجیده گوید بسی
کسی گفتش ای خسته از پای خویش	زمانی بیاسای در جای خویش
تو از ریگ کفش خود آزرده ای	بجای دگر ظنّ بد بُرده ای
ببین علت درد و رنجت کجاست	چو علت ندانی شکایت خطاست

«رضایت»

انشاء از روی شکل : طفل نیکوسرشت



آنچه از این شکلها میفهمید بنویسید .

مثل و پند

در عاقبت اندیشی[1] : ز ابتدای[2] کار آخر را ببین .

وام[3] چنان کن که توان باز داد .

تیر از کمان چو رفت نیاید بشست باز   پس واجب است در همه کاری تأمّلی[4]

در زیان عجله و شتاب : شخص شتاب زده کار را دو بار میکند .

عجله کار شیطانست .

اثر همنشینی : هرکه با رسوا نشیند عاقبت رسوا شود .

نیک چون با بد نشیند بد شود .

همنشین تو از تو به باید   تا ترا عقل و دین بیفزاید

* * *

تا توانی میگریز از یار بد   یار بد بدتر بود از مار بد

* * *

تو اول بگو با کیان[5] زیستی   پس آنگه[6] بگویم که تو کیستی

۱- فکر آخر کار را کردن ۲- از ابتدا ۳- قرض ۴- تأمّل یعنی تفکّر و عاقبت اندیشی ۵- چه کسان

۶- پس آنگه یعنی بعد .

حکومت ایران

حکومت فعلی ایران مشروطه است که از سال ۱۳۲۴ هجری در زمان سلطنت مظفرالدین شاه در ایران برقرار شد. پیش از این تاریخ حکومت ایران استبدادی بود.

در حکومت مشروطه وضع قانون با مجلس شورای ملی و مجلس سناست.

دولت یعنی چند وزیر که زیر نظر یک رئیس بنام نخست وزیر وزارتخانه ها را اداره میکنند هر وزیر قانونهائی را که مجلس تصویب نموده و بامضاء شاه رسیده است در وزارتخانه خود و شعبه های آن در شهرستانها اجرا میکند.

یکی از وزارتخانه ها وزارت فرهنگست که مأمور باسواد کردن و تربیت مردم میباشد مجلس در کارهای نخست وزیر و وزیران نظارت[1] و در موقع لزوم از آنان بازخواست میکند.

غیر از مجلس که وظیفه اش قانونگذاری و دولت که مأمور اجرای قوانین میباشد در کشور دستگاهی دیگر هست که کارش رسیدگی باختلافات میان مردم و شکایات و دادن حق بحقدار است و آنرا دستگاه قضائی یا دادگستری مینامند.

---

۱ ـ نظارت میکند یعنی مراقبت میکند که قوانین اجرا شود.

طبق قانون مخارج کشور را از قبیل حقوق آموزگاران و سپاهیان مردم میدهند .

آنچه بدین منظور میپردازند مالیات نام دارد .

بعضی معاملات و داد و ستدهای بین مردم محتاج بثبت در دفتر و تنظیم[1] سند و این

کار یعنی تنظیم سند و ثبت آن برعهدهٔ ادارهٔ ثبت اسناد محلّست .

ادارهٔ آمار و ثبت احوال که یکی از ادارات وزارت کشور است عدهٔ نفوس هر

محلّ و تاریخ تولّد ، وفات ، زناشوئی و طلاق آنان را ثبت میکند .

حفظ امنیّت هر شهر و جلوگیری از تجاوز[2] افراد بجان و مال یکدیگر از وظایف[3] شهربانیست

حفظ امنیّت راهها و نقاط خارج از شهر بعهدهٔ ادارهٔ ژاندارمریست .

آباد کردن شهر ، پاکیزه نگاهداشتن کوچه ، تهیّهٔ آب و روشنائی ، تهیّهٔ ارزاق[4] عمومی

وحفظ بهداشت مردم از وظایف شهرداریست .

---

۱ - منظّم و مرتّب کردن   ۲ - دست درازی   ۳ - وظیفه‌ها - تکلیفها   ۴ - خواربار

بکودکان و زیردستان مهربان باشید

مکن جوْر[1] بر کودکان ای پسر — که یک روزت[2] افتد بزرگی بسر

نمیترسی ای گرگک[3] کم خرد — که روزی پلنگیت از هم دَرَد؟

بخردی دُرَم[4] زورِ سرپنجه بود — دل زیردستان زمن رنجه[5] بود

بخوردم یکی مشت زورآوران[6] — نکردم دگر[7] زور بر لاغران

حکایت

دو برادر بودند یکی خدمت سلطان میکرد و دیگری بسعی بازوان نان میخورد . باری برادر توانگر[8] درویش را گفت چرا خدمت سلطان نکنی تا از مشقّت[9] کار کردن برهی ؟ گفت تو چرا کار نکنی تا از مذلّت[10] خدمت رهائی یابی ؟ که[11] خردمندان گفته اند

هر که نان از عمل خویش خورد — منّت از حاتم[12] طائی نبرد

نان خود خوردن و نشستن به که کمر زرّین[13] بستن و بخدمت ایستادن .

(سعدی)

---

۱ - ظلم و ستم ۲ - یک روز ترا - مقصود آن است که یکروز از بزرگی میافتی و زیردست میشوی ۳ - گرگ کوچک ۴ - بخردی درم یعنی در هنگام خردی و کوچکیم ۵ - آزرده ۶ - زورداران - پهلوانان ۷ - دیگر . ۸ - دولتمند ۹ - رنج ۱۰ - خواری ۱۱ - اینجا بمعنی زیرا ۱۲ - نام شخصی که در عرب بسخاوت معروف بوده است ۱۳ - طلائی .

صد هزار درخت خرما

گویند روزی امیرالمومنین علی علیه السّلام بارگرانی[1] از هستهٔ خرما بر شتر نهاده بخارج شهر میبرد. پرسیدند چه در بار دارد؟ فرمود اگر خدا بخواهد صد هزار درخت خرما.

حضرتش با آنکه جانشین پیغمبر و زمامدار کشور پهناور اسلام بود، با دست خود آن هسته ها را کاشت و آن قدر زحمت کشید و مراقبت کرد تا نخلستانی[2] بوجود آمد و درختانش بثمر رسید، بعد نخلستان را وقف فقرا و مستمندان کرد تا از آن بهره مند شوند.

درستگوئی و راستگوئی

تا نیک ندانی که سخن عین صوابست[3] — باید که بگفتن دهن از هم نگشائی

گر راست سخن گوئی و در بند[4] بمانی — به زانکه دروغت دهد از بند رهائی

(سعدی)

تمرین - آنچه از دو شعر مذکور میفهمید بیان کنید و بنثر بنویسید.

۱- گران اینجا بمعنی سنگین ۲- نخل یعنی درخت خرما و نخلستان جائیست که در آن درخت خرما بسیار باشد.

۳- عین صواب یعنی کاملا مطابق با واقع و حقیقت ۴- بند - زنجیر در بند بودن یعنی زندانی بودن.

حکایت

روزی حجّاج از شهر بیرون آمد تا در صحرا تفرّج[1] کند، دهقانی را دید که تخم بر زمین میافشاند[2] چون نزدیک دهقان رسید گفت ای مرد حجّاج را میشناسی؟ گفت بلی، مردی ظالم و خونخوار است چندانکه هرگز قدمی در راه خدا نگذارد و از ستمگاری دمی نیاساید[3]. چون حجّاج این سخن بشنید دهقان را گفت: اگر مرا نمیشناسی من حجّاجم. تا دهقان این بشنید حجّاج را گفت: مرا میشناسی؟ من آنم که بسالی سه روز دیوانه شوم و امروز از آن جمله است. حجّاج را خنده گرفت و گفت هرچند ترا سیاست[4] لازم بود امّا بدین[5] سخن که گفتی از خون تو درگذشتم[6].

شعر

نماند ستمکار بد روزگار × بماند بر او لعنت پایدار
از بدان نیکوئی نیاموزی × نکند گرگ پوستین دوزی

۱- گردش ۲- میپاشید ۳- آسوده نباشد ۴- مجازات - کیفر ۵- یعنی بسبب این سخن ۶- یعنی از کشتن تو چشم پوشیدم و ترا عفو کردم.

تمرین

این جمله ها را کامل کنید :

۱- سال چهار فصل دارد باین ترتیب : ....

۲- هر ساعت .... دقیقه است .

۳- بغداد پایتخت ...... است .

۴- در راه راست کسی .... گم نمیشود .

۵- یعقوب لیث از سلسلهٔ ...... بود .

۶- سی و سه پُل در شهر ...... است .

۷- بهترین قالی در .... بافته میشود .

۸- وقت رفتن از تهران بمشهد از ...... و .... میگذریم .

۹- هر ماه .... روز است .

۱۰- شهر تهران .... نفر جمعیت دارد .

۱۱- کشور ایران در قطعهٔ .... است .

۱۲- پایتخت فرانسه ... است . فرانسه از کشورهای ..... است .

۱۳- میهن ما .... و ما میهن خود را از جان و دل .... داریم .

۱۴- این شعر از ...... است :

توانا بود هر که دانا بود   بدانش دل پیر برنا بود .

۱۵- سیمان را از ...... و ...... میسازند .

۱۶- مؤسس سلسلهٔ صَفَوی .... بود .

۱۷ آهنگر کیست که .... میسازد .

۱۸ - عمر خیّام از شهر ...... برخاسته است .

۱۹- خطّ اِستوا زمین را بدو .... تقسیم میکند .

۲۰ - اقیانوس .... بزرگترین اقیانوسهای روی زمین است .

۲۱ - برای درست کردن پنیر به ..... مایهٔ پنیر میزنند .

۲۲ - گلبرگهای درخت که میریزد ...... نمایان میشود .

۲۳ - کتابخانه بمحلّی میگویند که در آن کتاب .... باشد .

۲۴- سال دوازده ماه دارد بدین ترتیب :

فروردین	......	خرداد
تیر	مرداد	....
مهر	......	آذر

دی . . . . . .

۲۵ ـ ایران در منطقهٔ . . . . . . واقع شده است .

۲۶ ـ بپایان رسد . . . سیم وزر نگردد . . . . . . کیسهٔ پیشه در .

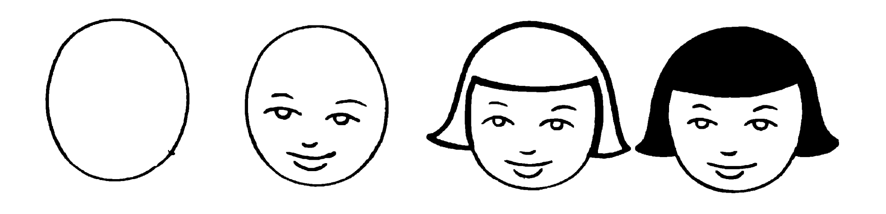
۲۷ ـ برای آنکه بال هواپیما سنگین نباشد آنرا از . . . . . . میسازند .

۲۸ ـ حسّ . . . . . برای چشیدن و عُضو آن زبانست .

۲۹ ـ در خطّ اِستوا همیشه شب و روز . . . . . . است .

۳۰ ـ تبریز در شمال . . . . ایران و نزدیک . . . . . . است .

نقّاشی کنید :



منصور از تهران بپدر خود که در آبادان است نامه مینویسد :

پدر عزیز مهربانم دیروز صبح پیش از آنکه بدبستان بروم نامه رسان پست نامهٔ آن پدر بزرگوار را بدستم داد ، نمیدانید چه اندازه خوشحال شدم و از سلامت شما و مادر عزیزم و پروین خدا را شکر کردم . اینکه فرموده بودید در درسهای خود کوشا باشم البته سعی خواهم کرد که نصایح[1] گرانبها و دستورهای سودمند شما را بکار بندم .

مدیر ، ناظم و آموزگاران همه در کمال مهربانی و دقت بکارهای تحصیلی ما رسیدگی میکنند کتابخانهٔ مدرسهٔ ما هر چند بزرگ نیست اما کتابهای خوب دارد ، در موقع فرصت از آن استفاده میکنیم . چون کتاب گلستان سعدی درین کتابخانه نبود هفتهٔ گذشته از پول پس انداز خود یک جلد آنرا خریدم و بکتابخانه اهداء[2] کردم ، تا همه شاگردان از مطالعهٔ این کتاب پر ارزش فارسی بهره مند شوند .

از وضع زندگانی من نگران مباشید زیرا عموجان و خانمش از من خوب مواظبت میکنند امیدوارم همیشه شاد و تندرست باشید . مادر مهربانم را سلام میرسانم ، خواهر عزیزم پروین را از دور میبوسم . فرزند شما منصور .

---

۱ ـ نصیحتها ـ اندرزها ۲ ـ هدیه کردن ـ تقدیم کردن .

جواب پدر منصور

آبادان - ۵ اردیبهشت ۱۳۳۶

فرزند عزیزم

از رسیدن نامهٔ دلپذیر شما که با خط زیبا نوشته بودی من و مادرت بسیار خوشحال شدیم و لذت بردیم، امّا این نامه تاریخ نداشت البتّه بعد از این دقّت خواهی کرد که گذاشتن تاریخ را در نامهٔ خود فراموش نکنی.

از اینکه کتاب گلستانی خریده و بکتابخانه مدرسه داده ای بسیار شاد شدم، سعی کن که همیشه در این قبیل کارهای خیر پیشقدم باشی.

نامه ای بآقای مدیر دبستان نوشتم و در آن از توجّه[1] و مراقبتی که اولیای[2] محترم آموزشگاه نسبت بکارهای تحصیل تو و دانش آموزان دیگر میکنند تشکّر کردم.

از مراقبت در تحصیل غافل مباش و سعی کن آنچه را میخوانی خوب بفهمی. یقین دارم که از محبّتهای عموجانت و خانمش همیشه تشکّر خواهی بود و مهربانیهای آنان را هیچوقت از یاد نمیبری. تعطیلات نزدیکست و تا بیست روز دیگر دوباره باهم خواهیم بود. پدر تو

---

۱ - مواظبت ۲ - صاحب اختیاران.

دستور زبان فارسی

اسم ـ فعل ـ صفت و تمرین جمله سازی

اسم

حسن   تقی   جمشید   اسم اشخاص است

شیر   گربه   بلبل   اسم حیوانات است

منبر   پنجره   گل   اسم چیزهاست

حالا خود شما اسم چند شخص را ببرید............................

اسم چند حیوان را ببرید............................

اسم چند چیز را ببرید............................

کلماتی مانند: حسن ، گربه ، پنجره را اسم میگوئیم

اسم کلمه ایست که با آن شخص یا حیوان یا چیزی را نام میبریم

درین عبارت ها :

هرکه علم خواند و عمل نکند بدان ماند که گاو راند و تخم نیفشاند .

کلمات علم ، عمل ، تخم اسم چیزها و گاو اسم حیوان است .

وهمچنین درین شعر :

ابر و باد و مه و خورشید و فلک درکارند

تا تو نانی بکف اری و بغفلت نخوری

کلمات : ابر ، باد ، مه ، خورشید ، فلک ، کار ، نان ، کف

غفلت اسمند

تمرین - درس یعقوب لیث صفاری رابنویسید وزیر اسمهای آن خط بکشید و اسم اشخاص ، جاها و چیزها را از هم جدا کنید .

صفت

پدر پدر پیر

فرق میان « پدر » و « پدر پیر » اینست که در پدر پیر حالت پیری پدر بیان شده است .

انار انار شیرین

پنیر پنیر تازه

گربه گربهٔ سیاه

میز میز کوتاه

اکنون فرق کلمات راست و کلمات دست چپ را بگوئید .

کلمهٔ پیر ، صفت پدر شیرین ، صفت انار تازه ، صفت پنیر سیاه ، صفت گربه کوتاه صفت میز میباشد .

کلماتی که حالت و چگونگی شخص یا جانور یا چیزی را بیان کند صفت نامیده میشود .

در جمله های :

«مرد دانا بهر کاری توانا است . صورت زشت بهتر از سیرت زشت و نکوهیده است .» کلمات دانا و توانا صفت مرد ، زشت اول صفتِ صورت و زشت و نکوهیده صفت سیرت است .

همچنین در شعر :

کهن خرقهٔ خویش پیراستن
به از جامهٔ عاریت خواستن

کهن صفت خرقه و عاریت صفت جامه است

تمرین - درس کشور ایران را بنویسید در زیر کلماتیکه صفت هستند خط بکشید .

فعل

حسن و پرویز با هم صحبت میکردند حسن ضمن صحبت گفت : گنجشک من . .

. . . . و ساکت ماند . پرویز باو گفت چرا حرف خود را تمام نکردی ؟

گنجشک تو چه کار کرد ؟ چه شد ؟ چگونه است ؟ حسن جواب داد گنجشک من

پرید پرویز گفت حالا فهمیدم چه میخواستی بگوئی .

پرید فعل است . فعل کلمه ایست که کردن کاری را میرساند واگر عبارتی بی

فعل باشد معنی تمام ندارد .

اگر بگوئیم : احمد سیب را . . . . . پرویز . . . . . برادرم . . . . . عبارتی نگفته ایم

که معنی تمام داشته باشد .

امّا اگر بگوئیم : احمد سیب را خورد . پرویز خندید . برادرم آمد . عبارتهائی

گفته ایم که معنی تمام دارند .

چند کلمهٔ پیاپی که از آن یک معنی تمام فهمیده شود یک جمله است .

در جمله های بالا : خورد ، خندید و آمد فعلست و سبب شده است که آن

جمله ها معنی تمام داشته باشد .

عبارتهای دیوار خراب . . . . رضا مریض . . . . هم معنی تمام ندارد .

اما اگر بگوئیم دیوار خراب شد رضا مریضست معنی جمله ها تمام میشود .
شد و است نیز فعل میباشد .

فعل کلمه ایست که کردن کاری یا وقوع حالتی را برساند

در جمله های : جمشید آمد ، پدر کتاب خرید ، اسب دوید « آمد ، خرید
دوید » فعلست و نشان میدهد که کاری انجام گرفته است .
در جمله های : جمشید ناخوش شد ، انار پروین سرخست « شد و است »
فعلست و حالتی را نشان میدهد .

تمرین - عبارتهای ذیل را بنویسید و زیر فعلها را خط بکشید :
آب را گل آلود کرد تا ماهی بگیرد . جمشید ناخوش شد . زمین گردست .

تکلیف - حکایت صفحهٔ ۷۵ را بنویسید و زیر فعلها را خط بکشید و بگوئید کدام فعل انجام کار
را میرساند و کدام فعل شدن یا بودن را نشان میدهد .

تمرین - این دو شعر را از بر کنید و فعلهای آنرا بگوئید .
ایکه دستت میرسد کاری بکن   پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

اندک اندک بهم شود بسیار   دانه دانه ست غله در انبار

تمرین جمله سازی

کلمات ستون دست راست را با کلمات ستون دست چپ طوری ترکیب کنید که معنی تمام و درست بدهد (مثلاً : چای سرد شد . شیشه شکست ......)

۱- چای . باد . شیشه	۱- شکست . سرد شد . وزید
۲- گربه . اسب . کور	۲- شیهه میکشد . نمی بیند . گاز میگیرد
۳- خوابیده . خریدم . نهال را	۳- نشاندم . بیدار شد . خانه را
۴- از دبستان . برآمد . تلفن	۴- زنگ زد . آمدم . آفتاب
۵- درخشید . پول من . باهوشست	۵- گم شد . جمشید . ستاره
۶- سخن را . غذا را . آب را	۶- نوشید . شنید . خورد

ترکه خشک گرفت آتش و میسوزد

کلمات بالا را طوری پس و پیش کنید که یک مثل معروف فارسی شود .

تمرین

- پنج اسم ، سه صفت و دو فعل بگوئید که هریک بیش از دو حرف نداشته باشد مانند :

سر . بد . کن .

۲ - ده اسم ، پنج صفت و پنج فعل بنویسید که هریک دارای سه حرف باشد مانند :

بار . خوب . رفت .

۳ - سه اسم ، سه صفت و سه فعل بگوئید که حرف اوّل هریک ن و سه حرفی باشد مانند

نان . نرم . نرو .

۴ پنج کلمه پیدا کنید که وارونهٔ هریک همان کلمه باشد مانند : نان

۵ - دو کلمه پیدا کنید که هریک را اگر از طرف چپ بخوانید کلمهٔ با معنی دیگری باشد مانند کلمهٔ سرد که اگر آنرا از سمت چپ بخوانید کلمهٔ درس میشود و روز که از طرف چپ زور خوانده میشود .

تمرین جمله سازی

ضدّ هریک ازین کلمات را بنویسید :

مثال : دانا - نادان .

دانا . قوی . کور . زود . روشن . لاغر . سرد . تیز . گرسنه .

گران . کم . خالی . نشسته . زیبا . خواب . پیاده . بد . ناامید .

کلماتی پیدا کنید که با کلمات زیر یک معنی داشته باشد :

مثال : خوب - نیک . لانه - آشیانه

خوب . ناتوان . لانه . زشت . فایده . غم . ستم . شادی

رنج . اندیشه . جامه . زر . متاع .

گوش موش دارد موش دیوار دارد

کلمات بالا را طوری پس و پیش کنید که مثل معروفی بدست آید .

تمرین

سه رود خانه ، سه نفر از شعرای مشهور ایران را اسم ببرید .

نام سه گل .... سه چیز از لوازم خانه .... سه نوع پارچه . .

سه عضو بدن .... سه حیوان اهلی .... سه شهر بزرگ دنیا . .

سه پرنده ...... سه پیغمبر بزرگ ..... سه شهر مهم ایران . .

سه پادشاه بزرگ ... سه درخت میوه ... سه چیز از افزار آهنگری را بگوئید .

انشاء - پنج سطر راجع بسگ بنویسید و کلمات زیر را در آن بکار ببرید :

آزار پاسبانی استخوان . دزد پارس

گاز میگیرد گله شکار

تمرین - خواندید که صفت کلمه ایست که حالت و چگونگی اسم را برساند. اکنون برای هریک
ازین اسمها صفتی مناسب ذکر کنید.

مثال مرد : مرد خوب

مرد . درخت . روی . پول . باغ . گل . زمستان . درد .
بلبل . همنشین . چمن . آفتاب . ماه . دفتر . مرغ . هوا . باد
تن . آسمان . شمشیر .

انشاء :

بپایان رسد کیسهٔ سیم و زر
نگردد تهی کیسهٔ پیشه ور

ازین شعر چه میفهمید ؟ دربارهٔ آن سه سطر بنویسید .

تاریخ

خلفای اموی و عباسی

پس از شهادت حضرت امام علی علیه السّلام معاویه بخلافت رسید و امر خلافت را که تا آن هنگام بانتخاب مسلمانان بود برخلاف قانون اسلام در خانوادهٔ خود ارثی ساخت و سلسلهٔ خلفای بنی امیّه[1] را تأسیس کرد.

بنی اُمیّه ظالم و بدکردار بودند و با خاندان پیغمبر(ص) دشمنی داشتند چنانکه معاویه امام حسن(ع) را زهر خورانید و کشت و پسرش یزید امام حسین(ع) را شهید کرد.

بنی امیّه چنانکه باید از دستورهای دین اسلام پیروی نمیکردند و از آن جمله دو پایهٔ استوار این

---

۱ - بنی امیّه یعنی «پسران امیّه» چون معاویه و جانشینان او از اولاد شخصی بودند که امیّه نامیده میشد آنان را «بنی امیّه یا امویان» میگویند

دین مبین[1] را که برادری و برابری است از ریشه برانداختند تا آنجا که با مسلمانان غیر عرب و مخصوصاً ایرانیان مانند بندگان رفتار مینمودند . این رفتار ناهنجار مسلمانان دیندار بویژه ایرانیان غیور[2] را برانگیخت تا برضد امویان قیام کردند و به پیشوائی ابومسلم خراسانی که از نامداران میهن گرامی ماست دولت بنی امیه را برانداختند و عبدالله سفاح را که از اولاد عباس عموی پیغمبر بود بخلافت برداشتند عبدالله سفاح و جانشینان او را بنی عباس یا عباسیان مینامند .

مدت خلافت بنی عباس پانصد و بیست و چهار سال بود (از سال ۱۳۲ تا ۶۵۶ هجری) ومعروفترین خلفای عباسی هارون الرشید و پسرش مامون میباشند . پایتخت بنی امیه دمشق ومقر خلافت بنی عباس بغداد بوده است .

---

۱ - آشکار و روشن ۲ - غیرتمند .

یعقوب لیث

کشور ایران بیش از دویست سال در تصرف خلفای اموی و عباسی بود و ایرانیان رفته رفته از خودخواهی و بیدادگری امرای عرب به تنگ آمده بودند قدرت حکومت عباسی هم بواسطه تن پروری و عیاشی سران عرب روبضعف و سستی نهاده بود، در این میان جوانی ایرانی از مردم سیستان کمر همت بربست و قد مردانگی برافراشت و آرزوی دوصد ساله هموطنانش را برآورد.

نام این دلاور یعقوب و نام پدرش لیث بود و در ابتدا با پدر رویگری میکرد و چون بعربی رویگر را صفار میگویند او را یعقوب صفار مینامیدند.

یعقوب از همان کودکی دست بازو دوست نگهدار بود، هرچه را کسب میکرد با همسالان و همسایگان میخورد و دل همگان را بدست میآورد همینکه بجوانی رسید طبع عالی و همت بلند وی را بر آن داشت که دست از کار رویگری بشوید و در لباس سپاهیگری درآید.

و چون دلیر و کاردان بود گروهی از دلاوران دور او را گرفتند و بکومک آنان کارهای نمایانی کرد چنانکه در اندک زمانی قسمتهای شرقی و جنوبی ایران را از دست حکومت عباسی رهائی بخشید و خود حکومتی مستقل تشکیل داد.

یعقوب در آخر کار قصد حملهٔ بغداد کرد تا یکباره بساط خلفای عبّاسی را که برخلاف دیانت اسلام رفتار میکردند درهم پیچد وی در نخستین جنگ با خلیفه شکست خورد و سپاهیانش پراکنده شدند . یعقوب دوباره بگرد آوردن سپاه پرداخت امّا اجل مهلتش نداد مریض شد و مُرد .

گویند هنگامی که در بستر بیماری افتاده بود خلیفهٔ عبّاسی پیکی را با فرمان حکومت فارس نزد وی فرستاد تا دست از جنگ بدارد و با خلیفه بسازد . یعقوب بفرمود قدری نان خشک و پیاز با شمشیری برهنه برخوانچه ای سرپوشیده پیش او نهادند آنگاه فرستادهٔ خلیفه را بخواند و گفت :

از من بخلیفه پیام بر و بگو اگر از این بیماری بمیرم از دست من رها میشوی و اگر نمردم و زنده ماندم این شمشیر کار را میان من و تو یکسره خواهد کرد هرگاه من پیروز گردم پادشاهی جهان مراست و اگر تو غالب آمدی با این نان و پیاز میسازم و گردن باطاعت بیگانگان نمی نهم .

بعد از یعقوب برادرش عمرولیث بپادشاهی رسید و پس از عمرو نیز مدّتی اولاد لیث بر قسمتهای شرقی ایران حکومت کردند و چون پدر یعقوب صفّار یعنی رویگر بود این سلسله از پادشاهان را صفّاریان میخوانند .

امیر اسمعیل سامانی

دومین سلسلهٔ پادشاهان ایران بعد از اسلام سامانیان نام دارند.

سرسلسلهٔ این پادشاهان امیر اسمعیل سامانی است.

امیر اسمعیل ابتدا از طرف خلیفهٔ عباسی در بخارا حکومت داشت. رفته رفته بر قدرتش افزود و حکومتش را پابرجا و پهناور نمود تا آنجا که با خاک صفاریان همسایه گردید. در این هنگام عمرو لیث صفاری بر مملکت وی چشم دوخت و بسوی او لشکر کشید. امیر اسمعیل در جنگ پیروز شد و عمرو را دستگیر ساخت و خراسان و سیستان را نیز مالک گردید.

قصهٔ دستگیری و شکست عمرو را چنین حکایت میکنند که چون لشکریان از دو سو آمادهٔ جنگ شدند اسب عمرو از آواز طبل برمید و او را برداشت یکسر میان سپاهیان امیر اسمعیل برد و بدین صورت بی آنکه جنگی روی دهد عمرو لیث اسیر و دستگیر امیر سامانی گردید.

امیر اسمعیل مردی عاقل و عادل و دیندار و نیکوکار بود و در حفظ دوستی با خلفای عباسی میکوشید. جانشینان وی نیز همین شیوه را پیشهٔ خود داشتند و از این رو تا اندازه ای آرامش در کشور سامانی برقرار بود. یکی دیگر از امیران نامی سلسلهٔ سامانی امیر نصر است که رودکی، نخستین شاعر بزرگ فارسی در زمان او میزیسته است.

عضدالدوله دیلمی

همان اوقات که سامانیان در قسمت شرقی ایران باستقلال سلطنت میکردند یک خانوادهٔ ایرانی دیگر مغرب وجنوب ایران را از زیربار حکومت خلفای عباسی درآورد و حکومتی ایرانی و مستقل درآنجا سرپا نمود .

این خانواده اصلاً دیلمی[1] واولادیکنفر ماهی گیر بودند که بویه نامیده میشد وبهمین جهت آنان را آل بویه یا دیلمیان میگویند معروف ترین سلاطین آل بویه عضدالدوله دیلمی است . عضدالدوله امیری دانا وخردمند ودانش پرور بود و درآبادی کشور وزیبائی شهرها و ساختن بناهای خیر میکوشید . ازآن جمله در بغداد بیمارستانی ساخت که سالها بنام وی باقی و برقرار بود .

مهمترین بنای عضدی[2] که تاکنون پایدار مانده واز بناهای تاریخی وباشکوه ایران بشمار میآید پل یا بند امیر است که آن را عضدالدوله در فارس بر رودخانهٔ کر ساخته است .

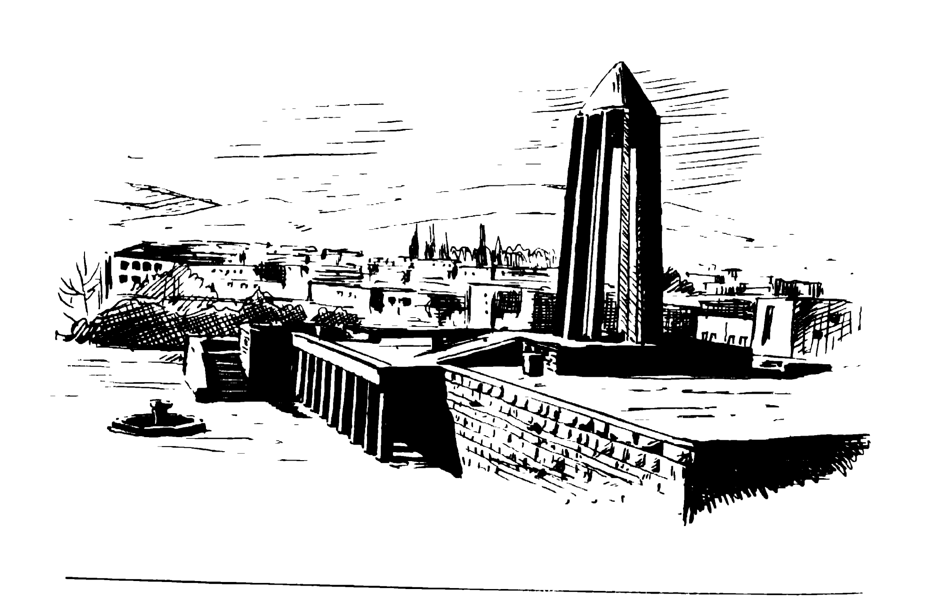
آل بویه بعلم دوستی وادب پروری مشهور وپیرو مذهب شیعه بودند در زمان

---

۱ - دیلم قسمت کوهستانی گیلان است ۲ - منسوب به عضدالدوله

مان علم و ادب رونق یافت و تعزیت داری حضرت امام حسین(ع) مرسوم گردید.
شیخ الرئیس ابوعلی سینا طبیب و دانشمند مشهور ایرانی معاصر[1] این سلسله از سلاطین
ان بوده و مدتی وزارت یکی از پادشاهان این دودمان را در همدان بر عهده داشته
ر همان شهر وفات یافته است.

تصویری که در زیر صفحه می بینید نمودار بنای باشکوهی است که بتازگی در همدان
ارامگاه آن دانشمند بزرگوار ساخته شده است.



۱- همزمان

سلطان محمود غزنوی

سومین سلسله پادشاهانی که بعد از اسلام در ایران حکومت مستقل یافتند غزنویان نامیده میشوند .

سلطان محمود سبکتکین[1] بزرگترین پادشاه سلسله غزنوی است پایتخت پادشاهان این سلسله شهر غزنه یا غزنین در افغانستان کنونی بوده وبهمین جهت ایشان را غزنوی و غزنویان مینامند .

سلطان محمود سلسلهٔ سامانیان را برانداخت و ماوراءالنهر[2] و خراسان را گرفت در زمان او کشور ایران از سمت مشرق وسعت بسیار پیدا کرد .

محمود بقصد جهاد دین یعنی ترویج مذهب اسلام چند بار بهندوستان لشکر کشید سلاطین وامراء آن سرزمین را مغلوب کرد . محمود هرکجا رامیگشود[3] بتکده ها را خراب و بتها را سرنگون میساخت . بتکدهٔ سومنات معروفترین بتخانه ای بود که بردست محمود ویران گردید وسلطان از آنجا سیم و زر و جواهر بسیار بایران آورد .

۱- سبکتکین نام پدر محمود بود ۲- قسمتی از ترکستان که در شمال رود جیحون واقع است ماوراءالنهر یعنی آن طرف رود نامیده میشد ۳- فتح کرد .

این پادشاه مذهب اسلام و زبان فارسی را در هندوستان رواج داد .

محمود پادشاهی علم دوست و ادب پرور بود . دربار او مجمع بسیاری از بزرگان شعرای فارسی زبان بوده است .

معروفترین شعرای زمان سلطان محمود استاد بزرگ سخن، حکیم ابوالقاسم فردوسی است که شاهنامه را بنام آن سلطان تمام کرده است .

این شعر مشهور که نشان فرهنگ ما است از آن سخندان نامی است :

توانا بود هر که دانا بود   بدانش دل پیر برنا بود



جلال الدّین ملکشاه

سلجوقیان[1] قومی بودند ترکستانی و ترک نژاد که در زمان سلطان محمود غزنوی با اجازهٔ وی از رود جیحون گذشته در مرز خراسان پراکنده شدند.

ترکان سلجوقی تا سلطان محمود زنده بود مطیع فرمان وی بودند و دم از خودسری نمیزدند ولی همینکه سلطان محمود مُرد میدان تاخت و تاز یافتند و نخست بر خراسان و رفته رفته بر سراسر کشور ایران مسلط شدند و سلسلهٔ پنجم از پادشاهان ایران بعد از اسلام را تشکیل دادند.

یکی از پادشاهان مشهور این سلسله اَلب ارسلان است. این پادشاه براهنمائی وزیر نامی خود خواجه نظام الملک طوسی دولت سلجوقی را شهرت و اعتبار رداد. پس از الب ارسلان پسرش جلال الدّین ملکشاه بسلطنت رسید و او بزرگترین پادشاهان سلسلهٔ سلجوقی است.

شهرت و شکوه پادشاهی جلال الدّین ملکشاه نیز بواسطه کفایت[2] و کاردانی وزیر با تدبیرش خواجه نظام الملک بود که همچنان بعد از الب ارسلان بر

۱- چون یکی از اجداد این قوم سلجوق نام داشته است آنان را سلجوقیان مینامند ۲- توانائی در انجام کار.

دست وزارت[1] قرار داشت .

خواجه نظام الملک بزرگترین وزیران ایران است که خدمتهای نمایان بکشور گرامی ما نموده است .

خواجه در غالب شهرهای ایران مدارسی ساخت که آنها را نظامیّه میگفتند و از همه معروفتر نظامیّه بغداد بود که بسیاری از دانشمندان اسلامی آن عهد در این دانشگاه تحصیل و یا تدریس کرده اند .

در زمان ملکشاه کشور ایران امن و آباد و مردم این سرزمین آسوده و راحت و علم و ادب در ترقی بود . عمر خیّام ، حکیم و شاعر نامی ایران در زمان ملکشاه میزیسته است .



---

۱ ـ دست وزارت یعنی مسند وزارت .

سلطان محمّد خوارزمشاه

پادشاهان سلجوقی برای ادارهٔ قسمتهای دوردست کشور امیران بزرگ یا شاهزادگان بنام را مامور میکردند. یکی از ولایات آباد و پرجمعیّت ایران ولایت خوارزم بود و حاکم آن ولایت را خوارزمشاه میگفتند.

امرای خوارزم کم کم قدرتی پیدا کردند و چون دولت سلجوقی رو بضعف نهاد سر از فرمان سلجوقیان پیچیدند و خود را سلطان خواندند.

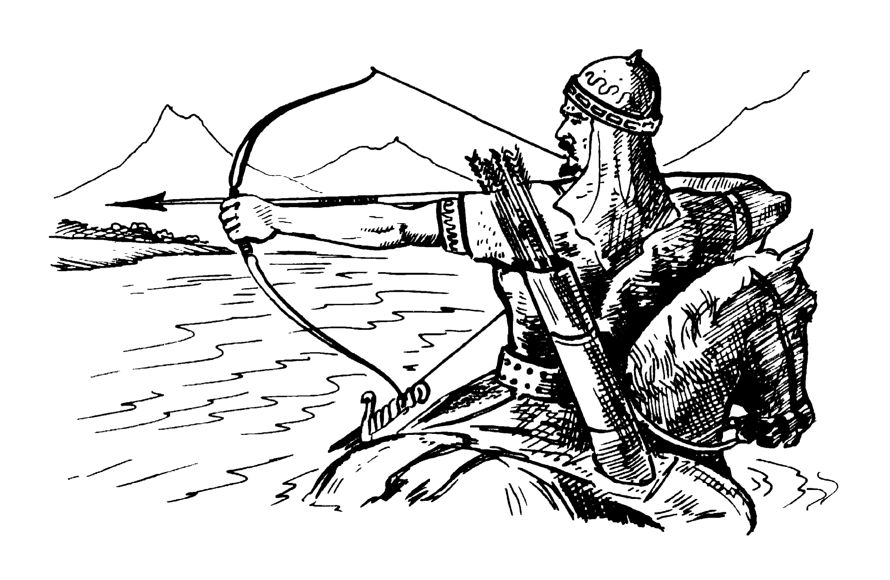
یکی از پادشاهان معروف این سلسله سلطان محمّد خوارزمشاه است که در زمان او کشور خوارزمشاهیان بحدّ اعلای وسعت رسید و از مرز چین تا نزدیکی بغداد را فراگرفت ولی از بدبختی در زمان این پادشاه قوم وحشی و خونخوار مغول بخاک ایران هجوم آوردند و خوارزمشاه را مغلوب و ایران را ویران ساختند.

خوارزمشاه که تاب جنگ با مغول را نداشت پیشاپیش لشکریان مغول از شهری بشهری میگریخت تا عاقبت بجزیره ای از جزایر دریای خزر پناه برد و در آنجا بخواری تمام بمُرد.

محمّد خوارزمشاه پسری رشید و دلاور داشت که او را جلال الدّین میگفتند.

جلال الدّین هرچند کوشید تا وحشت و ترسی را که از مغول در دل پدرش جای گرفته

بود برداید[1] و او را با پایداری در برابر وحشیان مغول وادارد نتوانست آنگاه خود به تنهائی با اندک سپاهی از ایرانیان دلیر بجنگ مغولان شتافت و چندین بار آنها را شکست داد اما چون لشکریان او اندک و مغولان بیشمار بودند عاقبت مغلوب گردید .
میگویند جلال الدین برای جلوگیری مغول و حفظ تاج و تخت هزار و یک جنگ کرده است و از این رو او را ینکبرلی[2] لقب داده اند .



۱ـ برطرف سازد ۲ ـ ینکبرلی بزبان ترکی هزار و یکی یعنی منسوب بهزار و یک است .

قوم مغول و چنگیزخان

چنانکه پیشتر خواندیم، در زمان سلطان محمّد خوارزمشاه قوم مغول بسرکردگی چنگیزخان از مغولستان بایران هجوم آوردند. مغولان مانند سیل بنیان کن بهرجا که رسیدند هر چه آبادی بود ویران ساختند مساجد و مدارس را خراب کردند، دانشمندان و نویسندگان را کشتند و در بسیاری از شهرهای زیبا و پرجمعیّت ایران جانداری زنده نگذاشتند و بقول یکنفر بخارائی که در آن روزگار میزیست: «سوختند و کشتند، رفتند و بردند».

کشور ایران قریب ۱۶۰ سال در تصرّف چنگیز و اولاد او بود. یکی از نوادگان مشهور چنگیز هلاکوخان است وی شهر بغداد را گرفت و دستگاه خلافت عبّاسی را منقرض ساخت (سال ۶۵۶ هجری).

خواجه نصیرالدّین طوسی که از بزرگترین علماء و حکمای ایران است در غالب سفرها همراه هلاکو بود و با حسن تدبیر از بسیاری خرابکاریهای مغولان جلوگیری میکرد. خواجه در مراغه. پایتخت هلاکوخان کتابخانه‌ای بزرگ و دستگاهی برای ستاره شناسی تأسیس کرد.

---

۱ – آموزگار مغولستان را از روی نقشهٔ جغرافیا بشاگردان نشان میدهد.

فرزندان هلاکو که بعد از او بسلطنت رسیدند رفته رفته باخلاق و عادات ایرانیان خو گرفته قبول دین اسلام کردند . یکی از آنان غازان خان است که پادشاهی عاقل و فاضل بود و شهر سلطانیّه را نزدیک زنجان ساخت . دیگر برادرش سلطان محمّد خدا بنده است که مذهب شیعه را پذیرفت و گنبد سلطانیّه از بناهای اوست .

شاه اسماعیل صفوی

کشور ایران قریب ۳۰۰ سال تحت استیلای[1] قوم مغول و تیموریان بسر برد و در این مدت خرابی بسیار از آن قوم خرابکار بکشور ما وارد آمد، بدتر از همه اینکه در اواخر آن روزگار سیاه پیکر میهن عزیز ما پاره پاره شده هر پاره ای از آن بدست یکنفر نا اهل افتاده بود که خود را حاکم مستقل آن میدانست.

در این هنگام جوانی چهارده ساله دلیر و دیندار بنام شاه اسمعیل در آذربایجان قیام کرد و تصمیم گرفت که آب رفته ایران نامور را بجوی باز آرد و آنهمه بی سامانی را سامان بخشد. شاه اسمعیل نوادهٔ شیخ صفی الدین اردبیلی است که مردی عارف[2] و پرهیزکار بود و مریدان و پیروان بسیار داشت اسماعیل بدستیاری مریدان نیا[3] و با نیروی ایمان ولیاقتی که داشت بمنظور خویش رسید و سلطنت مقتدری در سراسر ایران تشکیل داد.

شاه اسمعیل در سال ۹۰۵ هجری قمری بر تخت پادشاهی نشست و سلسله ای از پادشاهان را تشکیل داد که بمناسبت نام جدش شیخ صفی الدین صفویه نامیده شده اند یکی از کارهای مهم شاه اسماعیل این بود که مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران قرار داد

---

۱ - تسلط و غلبه ۲ - خداشناس . صوفی مسلک ۳ - پدر بزرگ . جد

دولت عثمانی[1] که همسایهٔ غربی ایران بود این اقدام شاه اسماعیل را بهانه نمود و با لشکری گران به آذربایجان تاخت پادشاه جوان صفوی برای جلوگیری از عثمانیان رشادت و دلاوری بی نظیری از خود نشان داد اما چون سپاه عثمانی با توپ و تفنگ مسلح بود و ایرانیان با نیزه و شمشیر میجنگیدند نتوانست مقاومت کند و عاقبت شکست خورد پادشاه عثمانی شهر تبریز را گرفت و با لشکریانش وارد آن شهر شد ولی مقاومت دلیرانه مردم غیور تبریز روی را مجبور به بازگشت نمود .

شاه اسماعیل از پادشاهان بزرگ و نامی ایران است و اوست که بعد از خرابکاریهای سیصد ساله مغول ایران کهن را نو ساخت و از جبال قفقاز و دریای خزر تا دریای عمان و از کنارهٔ جیحون تا دجله را زیر پرچم پرافتخار ایران درآورد و کشور باستانی ما را بحدود[2] طبیعی و تاریخی آن رسانید .

---

۱ - دولت عثمانی که امروز ترکیه نامیده میشود در آن زمان بسیار بزرگ و نیرومند بود ۲ - از روی نقشهٔ جغرافیا حدود مزبور که مرزهای تاریخی و طبیعی ایران است بشاگردان نشان داده شود .

شاه عبّاس بزرگ

یکی از پادشاهان بزرگ ایران شاه عبّاس صفوی است که بواسطه فتوحات و کارهای بزرگی که برای ایران کرده و آثاری که از خود باقی گذاشته است او را شاه عبّاس کبیر خوانده اند .

هنگامی که شاه عبّاس بپادشاهی رسید ایران در داخل دچار فتنه و آشوب و از خارج مورد حملهٔ بیگانگان بود : ازبکان از شمال شرقی ایران بخراسان میتاختند و عثمانیان آذربایجان و قسمتهای غربی ایران را متصرّف شده سودای[1] خام تصرّف سایر ولایات این کشور پهناور را در سر می پختند .

شاه عبّاس در اندک زمانی ازبکان را سرکوبی نمود و بجای خود نشاند و عثمانیها را از کشور بیرون راند و امن و امان را در سراسر ایران برقرار ساخت .

شاه عبّاس مردی شجاع و عاقل و جهانگیر و جهاندار بود . در آبادی شهرها و ساختن بناهای عمومی مانند پل و پایاب و کاروانسرا و راه کاروان رو در تمام نقاط کشور سعی فراوان داشت .

---

۱ - خیال . سودای خام یعنی خیال خام و بیهوده .

این پادشاه بزرگ در سال هزار هجری پایتخت خود را از قزوین باصفهان برد و در اصفهان بناهای بسیار ساخت که از آن جمله مسجد شاه و پل معروف به سی و سه پل و عمارت عالی قاپو هنوز برقرار و گواه بزرگواری اوست .

شاه عبّاس در ترویج[1] مذهب شیعه و تشویق علماء و دانشمندان کوشش فراوان مینمود تجارت و صنعت ایران نیز در زمان این پادشاه بزرگ ترقّی بسزا نمود .



۱ ـ رواج دادن .

نادرشاه افشار

درآخر دورهٔ صفویّه که شاهان نالایقی برایران حکومت میکردند متجاوزین بیکار ننشستند ووقت رابرای دست اندازی بخاک ایران غنیمت شمردند ، وکشور ما از شمال وغرب و شرق مورد تاخت وتاراجانب قرارگرفت واوضاع داخلی هم بسیار مغشوش بود .

امّا خوشبختانه این روزگار سیاه چندان دوامی نکرد ، چه درهمان هنگام رادمردی ایرانی ، رشید وشجاع بنام نادرافشار[1] ازخراسان برخاست وباندک زمانی بدستیاری سایردلیران ایران دشمنان خارجی رابرانداخت وآشوب داخلی راخوابانید وهمه بدخواهان رادراندک مدّتی تارومارکرد .

ایرانیان بپاس خدمات نادر وفداکاری وشایستگی که درسرکوبی دشمنان داخلی وخارجی ایران ازاودیدندوی رابسلطنت برگزیدند .

نادرشاه افشارپس ازرسیدن بپادشاهی وگشودن[2] قندهاروکابل بهندوستان لشکرکشید وآن کشورپهناوررافتح کرد پادشاه هندازدراطاعت درآمدوتاج شاهی وخزاین سلطنتی رابشاهنشاه ایران تقدیم داشت ، امّا نادرشاه تاج هندرابپادشاه هندبخشید وخودباشکوه بی مانندی بایران بازگشت .

---

۱ - نادریکی ازبزرگ زادگان ایل افشاربود وبااین جهت نادرافشارگفته میشد ۲ - فتح کردن

حال نادر در اواخر پادشاهی دگرگون شد بدبینی و خودخواهی بر او دست یافت ،
نخست فرزند برومند خود رضاقلی میرزا را کور کرد از آن پس بنای ظلم و ستم گذاشت
مردمان هم از او بستوه آمدند و بدست جمعی از نزدیکان خویش در نزدیکی قوچان کشته شد.



کریمخان زند

پس از کشته شدن نادر میان سران خانواده و سرداران لشگری او کشمکش و جنگ و جدال درگرفت و بار دیگر کشور ایران دچار ناامنی و اغتشاش گردید .

یکی از سرداران نادر کریمخان زند بود که از سران ایل لر و رئیس طایفه زند شمرده میشد کریمخان چون وضع کشور را پریشان یافت لشگری گرد آورد و اصفهان و فارس را تصرف کرد و پس مدعیان سلطنت و اشرار فتنه جو را یکی بعد از دیگری برانداخت و بجز خراسان بر سایر ولایات ایران فرمان روا گردید . خراسان را نیز خود بپاس حقوق نادرشاه باولاد نادر واگذار نمود .

کریمخان مردی پاکدل و شجاع و عادل و فروتن بود با مردم مهربانی رفتار میکرد و در آبادی کشور و آسایش رعیت میکوشید . این پادشاه پاکدل بیش از بیست سال با قدرت و نیکنامی سلطنت کرد ولی هیچوقت نام پادشاه برخود ننهاد خود را وکیل الرعایا میخواند و بهمین جهت هم او را کریمخان وکیل مینامند .

کریمخان شیراز را پایتخت قرار داد و در آن شهر بناهای عالی و باشکوه بساخت که هنوز باقی و پابرجاست و بنام او خوانده میشود مانند مسجد وکیل ، حمام وکیل ، بازار وکیل و غیر آن .

قاجاریه

قاجار نام طایفه‌ای از ترکمنها بود که در استرآباد[1] زندگی میکردند یکی از رؤسای این طایفه بنام محمّدحسنخان بعد از کشته شدن نادر بخیال سلطنت افتاد و در جنگ با کریمخان زند کشته شد و کریمخان پسر او آقا محمّدخان را بشیراز برد و با او بمهربانی رفتار کرد و او را زیر نظر نگاهداشت.

همینکه کریمخان درگذشت آقا محمّدخان از شیراز باسترآباد گریخت و بکومک قبیلهٔ قاجار ولایات استرآباد و مازندران و گیلان را متصرّف شد. آنگاه چشم بتصرّف سایر ولایات ایران دوخت و با خاندان زند بجنگ پرداخت. بازماندگان کریمخان که بر سر پادشاهی بجان هم افتاده و ضعیف شده بودند در جنگ با آقا محمّدخان مغلوب گشتند و لطفعلی خان زند هم با وجود شجاعت و شهامت کاری از پیش نبرد و او بپادشاهی رسید. آقا محمّدخان در سال ۱۲۰۰ قمری تهران[2] را پایتخت قرار داد و در اندک زمانی بر تمام ایران دست یافت.

آقا محمّدخان، سرسلسلهٔ قاجاریه پادشاهی مدبّر و موقع شناس و سرسخت و پشتکار دار

۱ـ گرگان کنونی ۲ ـ تهران بمناسبت نزدیکی باسترآباد در دسترسی بطوایف ترکمن پایتخت قاجاریه قرار گرفت

بود و این صفات باعث پیشرفت او گردید، امّا در مقابل صفات ناپسندی نیز داشت که از بلندی مقام او میکاست وی شخصی بخیل و بیرحم و کینه توز بود تا آنجا که گماشتگان او بر جان و مال خویشتن ایمن نبودند و عاقبت چند تن از آنان همدست شده ویرا در خوابگاهش بکشتند.

آقا محمّد خان چون اولاد نداشت برادرزادهٔ خود را که باباخان نامیده میشد ولیعهد قرار داد باباخان بعد از کشته شدن او پادشاه شد و لقب فتحعلیشاه را بخود گرفت.

فتحعلیشاه دو بار با دولت روسیه جنگید و در هر دو جنگ با اینکه ابتدا فتح با وروی مینمود عاقبت شکست خورد و قسمت مهمی از خاک میهن ما را که در شمال رود ارس واقع بود از دست بداد و از آن هنگام رود ارس سرحدّ ایران و روسیه قرار گرفت.

پس از فتحعلیشاه نوهٔ او محمّد شاه بسلطنت رسید. محمّد شاه ابتدا میرزا ابوالقاسم قائم مقام را که از نویسندگان مشهور زبان فارسی و از مردان آزموده و کاردان ایران بود بصدارت[1] برگزید امّا دیری نگذشت که او را از کار برکنار کرد و دیگری را که چندان لیاقتی نداشت بجای او گماشت و خود و کشور ایران را از دانش و بینش وزیری با تدبیر بی بهره ساخت

---

۱ - در آن دوره نخست وزیر را صدر اعظم و شغل نخست وزیری را صدارت مینامیدند.

بعد از محمّد شاه پسرش ناصرالدّین میرزا پادشاه شد و ناصرالدّین شاه لقب یافت

ناصرالدّین شاه چون بسلطنت رسید میرزا تقی خان فراهانی را که مردی بسیار شایسته

و با کفایت بود صدر اعظم قرار داد و با رأی و تدبیر او بر اوضاع کشور مسلّط گردید و امور

پادشاهی روبراه شد .

میرزا تقی خان بزرگترین مرد دورهٔ قاجار و یکی از وزیران مشهور و خدمتگزاران

نامی کشور عزیز ما است .

وی مردی بود کافی و کاردان و دوربین و میهن دوست که در مدّت کوتاه وزارتش

خدمات بزرگی بملک و ملّت ایران انجام داد و از روی استحقاق و شایستگی او را

امیر کبیر لقب داده اند .

مهمترین خدمات امیر کبیر امنیّت و آرامشی بود که در سراسر کشور برقرار ساخت و

امور مالیاتی را روبراه کرد . مدرسه دارالفنون از یادگارهای امیر کبیر و نخستین مدرسه ایست

که آن رادمرد عاقبت اندیش برای تحصیل علوم جدید در تهران تأسیس فرمود .

بسی جای افسوس است که ناصرالدّین شاه قدر چنان وزیری را ندانست و از

روی جوانی و نادانی وی را معزول کرد و کمی بعد هم بکشتن او امر داد .

ناصرالدّین شاه خود نیز بعد از پنجاه سال سلطنت در حرم حضرت عبدالعظیم کشته شد .

تاریخ ایران در دورهٔ مشروطیت

پس از ناصرالدّین شاه قاجار پسرش مظفرالدّین میرزا بسلطنت رسید.

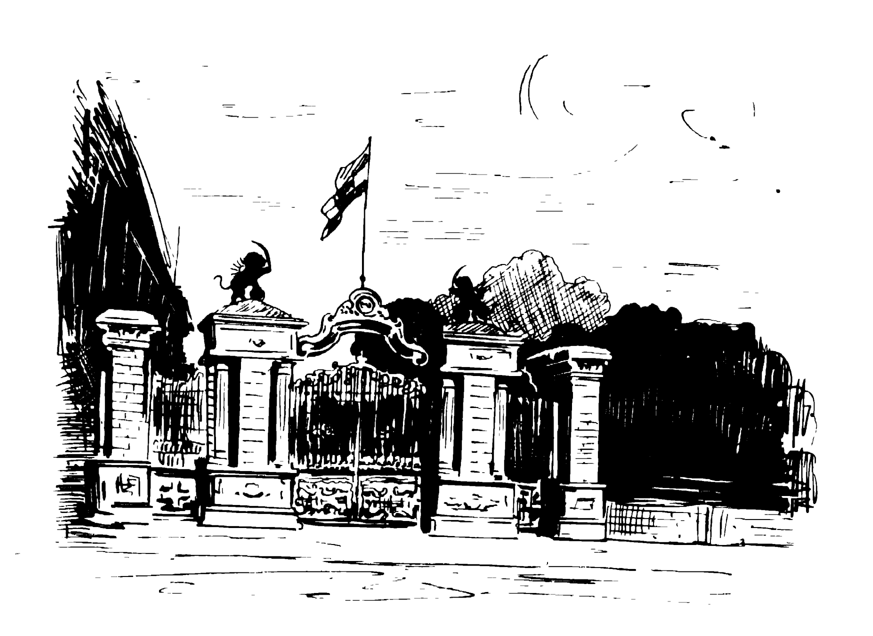
مظفّرالدّین شاه مردی خوش قلب امّا کم اراده و غالباً بیمار و رنجور بود و نمیتوانست جلو پریشانی و خرابیهائی را که از اواخر سلطنت پدرش در امور کشور پیش آمده بود بگیرد دوام این وضع سبب شد که مردم قیام کردند و مظفرالدین شاه را بقبول سلطنت مشروطه وادار ساختند؛ در سال ۱۳۲۴ هجری قمری فرمان مشروطیّت ایران با مضای مظفرالدّین شاه رسید و از آن تاریخ حکومت کشور ایران مشروطه شد.

پس از مظفرالدّین شاه پسرش محمد علی میرزا بسلطنت رسید این پادشاه از آغاز سلطنت بنای مخالفت با مشروطیّت را گذاشت و مجلس شورای ملّی را بتوپ بست امّا باز مردم قیام و شورش کردند. با او بجنگ پرداختند و عاقبت او را از سلطنت انداختند و پسرش احمد میرزا بسلطنت رسید.

در زمان سلطنت احمد شاه جنگ بزرگی در جهان بنام جنگ جهانی اوّل درگرفت و ایران با وجود آنکه در این جنگ وارد نبود از آن صدمات بسیار دید. اوضاع کشور آشفته و حکومت مرکزی ضعیف گردید تا در اسفند ماه سال ۱۲۹۹ شمسی رضا شاه که در آن وقت با درجهٔ سرتیپی فرمانده قسمتی از سپاهیان شمال ایران بود بسوی تهران

حرکت کرد و پایتخت را گرفت . رضاخان سردار سپه ابتدا بوزارت جنگ و
بعد بمقام نخست وزیری رسید . دراین موقع احمدشاه بار و پا مسافرت کرد و مجلس
شورای ملی در تاریخ ۹ آبان ۱۳۰۴ او را از سلطنت برداشت .

چند ماه بعد مجلس مؤسسان یعنی مجمعی از نمایندگان مردم که خصوصاً برای تعیین
تکلیف سلطنت انتخاب شده بودند سلطنت را بسردار سپه و پس از وی باولاد او
واگذار کردند و وی بنام رضاشاه پهلوی پادشاه ایران گردید .



خاندان پهلوی

پس از آنکه رضا شاه بسلطنت رسید، چون مردی لایق و با قدرت بود با مرتّب کردن امور لشگری بتدریج نظم و امنیّت را در سراسر کشور برقرار ساخت و اوضاع آشفتهٔ ایران را بهبود بخشید. در زمان این پادشاه دانشگاه تهران تأسیس و در اغلب نقاط کشور دبستانها، دبیرستانها و بیمارستانهای تازه ایجاد و ساختمانهای بسیار بطرز جدید بنا شد. از کارهای مهمّ او فرستادن دانشجویان بخارجه برای فراگرفتن علوم و فنون مختلفست.

بازرگانی و کشاورزی و صنعت ایران در زمان پادشاهی او رونق گرفت. کارخانه های مهمّ نخ ریسی، پارچه بافی، چرم سازی، قند سازی و سیمان سازی بنیاد گردید و راه آهن سراسر ایران از جنوب بشمال کشیده شد مختصر آنکه اسباب ترقّی و عظمت ایران و ایرانی فراهم آمد و کشور ما بار دیگر در داخل و خارج دارای اعتبار و اقتدار شد.

در اواخر سلطنت رضا شاه جنگ جهانی دوّم درگرفت. دولت ایران در این بار هم بیطرف بود اما سه دولت انگلیس و امریکا و روسیّه شوروی که باهم در جنگ متّحد بودند، باین بهانه که باید اسلحه و خواربار از راه ایران بروسیّه برسد بیطرفی ایران را

رعایت[1] نکرده قوای نظامی خود را از طرف شمال و جنوب و مغرب بخاک ایران وارد ساختند .

بر اثر این واقعه رضا شاه در سال ۱۳۲۰ از پادشاهی استعفا کرد و از ایران رفت و سلطنت ایران را بفرزند ارشد خود اعلیحضرت محمّد رضا شاه پهلوی واگذاشت بدین ترتیب اعلیحضرت محمّد رضا شاه پهلوی دوّمین پادشاه خاندان پهلوی محسوب میشود.

پس از خاتمهٔ جنگ دُوَل[2] روسیّهٔ شوروی و انگلیس و امریکا کم کم قوای نظامی خود را از ایران بردند .

در دوران سلطنت اعلیحضرت همایون محمّد رضا شاه در فرهنگ و ارتش و اوضاع اجتماعی و عمرانی ایران اقداماتی اساسی بعمل آمده و مردم با رشد کامل نسبت بآبادی کشور و تربیت افراد و صنعتی ساختن ایران با دولت همکاری و هماهنگی دارند .

---

۱ - ملاحظه ۲ - دولتها

سرزمین خود را خوب بشناسیم

ایران میهن گرامی و پرافتخار ماست . اجداد ما از چند هزار سال پیش با قدرت و سربلندی در این کشور زیسته و از خود نام نیک ، آوازهٔ بلند و یادگارهای عالی و ارجمند گذاشته اند .

ما بنیروی هوش و کار خویش ، کشاورزی و صنعت میهن خود را پیشرفت خواهیم داد و از ماشین ها و اسباب و ابزار نو استفاده خواهیم برد .

ایران از کشورهای نفت خیز درجه اوّل جهان و نفت ثروت گرانبهائیست

ما باید سرزمین خود را خوب بشناسیم تا بهتر بتوانیم دست بکار آبادی آن شویم .

ما باید از چیزهای خوب و سودمند همه جای ایران آگاه شویم و راه استفاده از آن را بدانیم .

ایران دارای همه نوع ثروتهای طبیعی فراوان از گیاهان و جانوران و کانهاست ما میتوانیم با کار و کوشش خود همه گونه محصولات صنعتی و کشاورزی را در داخل مملکت تولید کنیم و سپس از آنها آنقدر که برای مصرف خود میخواهیم برداریم و بقیّه را بکشورهای دیگر بفروشیم .

وضع طبیعی ایران

نقشهٔ رنگی شمارهٔ ۱ ناهمواریهای ایران را نشان میدهد. چنانکه میدانید بالای نقشه شمال، پائین آن جنوب، سمت راست خاور و سمت چپ باختر ایرانست.

در جنوب ایران خلیج فارس و دریای عمّان واقعست که بتمام دریاهای دنیا راه دارد.

در قسمتی از شمال ایران هم دریای دیگریست که دریای مازندران «خزر» نامیده میشود.

در ایران کوههای زیاد هست که مثل زنجیر بهم متصّلند.

بزرگترین رشتهٔ کوههای ایران البرز است که در شمال کشور از باختر بخاور کشیده شده و بلندترین قلّهٔ آن «دماوند» میباشد.

بزرگترین رودهای جنوب ایران «کارون» در خوزستان جاریست و بشطّ العرب می پیوندد.

بزرگترین رودهای شمال ایران «سفیدرود» از گیلان میگذرد و بدریای مازندران میریزد.

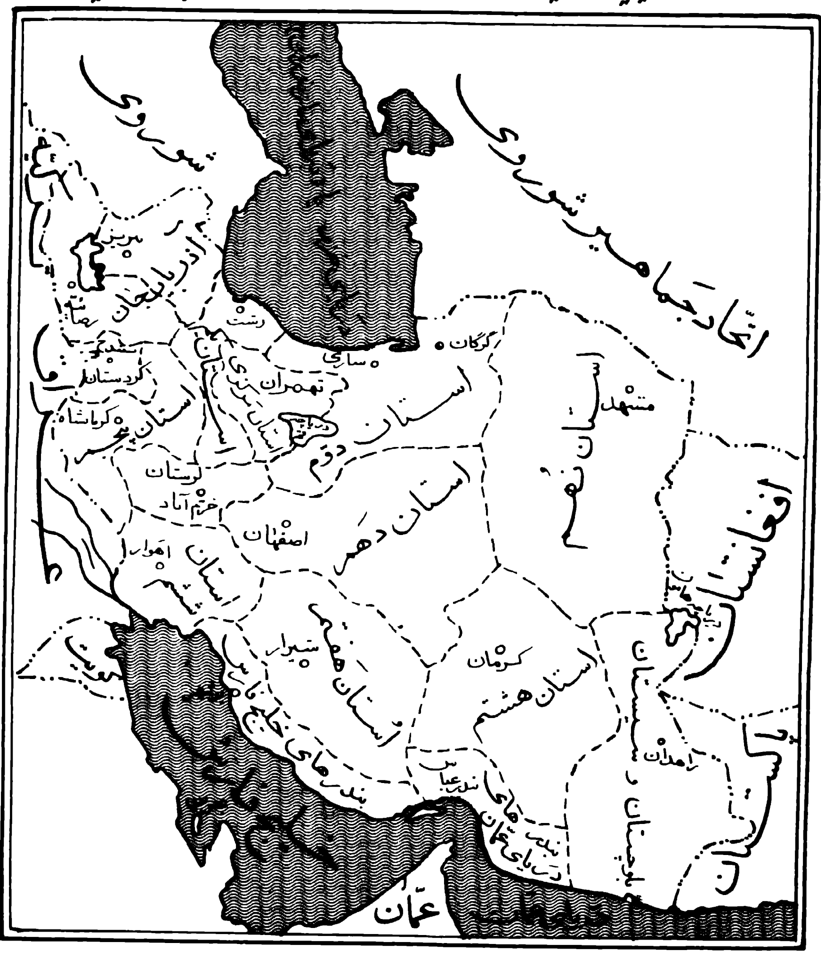
در شمال ایران که مجاور دریای مازندران است هوا مرطوبست و باران زیاد میبارد و زمین از جنگل و چمن پوشیده است.

در مرکز ایران باران کم میبارد و هوای آنجا خشک و روزها بسیار گرم است.

در جنوب ایران هوا گرم و اندکی مرطوبست امّا باران چندان نمیبارد.

استانهای ایران

برای آنکه اداره کارهای کشور آسان باشد آنرا بچندین قسمت کرده اند که هر قسمت را استان میگویند. در این نقشه رنگی شماره ۲ محل هر استان را بخوبی می بینید.



اُستان مرکزی

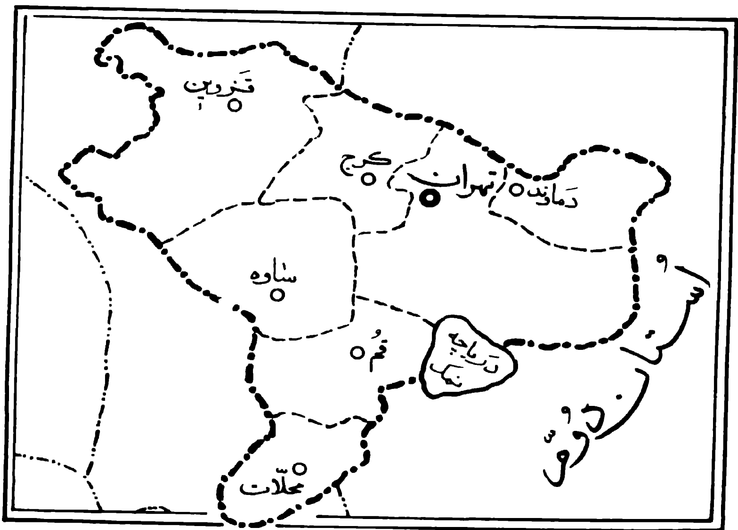
استان مرکزی در نقشه نشان داده شده است .

مرکز این استان تهران است . تهران پایتخت ایران و شهری وسیع و زیبا پرجمعیّت و در جنوب رشته کوه البرز واقعست . قلّهٔ باشکوه و پربرف دماوند بلندترین قلّه های البرز در دوازده فرسخی شمال خاوری تهران قرار دارد .

در اطراف تهران جلگه های پهناور و حاصلخیزی مانند ورامین و شهریار وجود دارد

تهران یکی از مراکز صنعتی ایرانست کارخانه های قند ، سیمان ، شیشه ، چیت و غیره در اطراف این شهر کار میکنند .

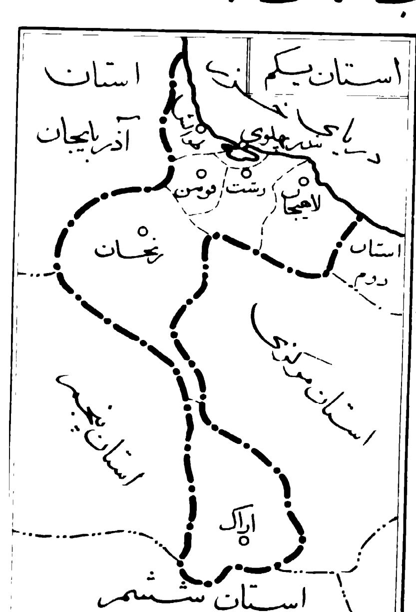
شهرستانهای استان مرکزی را در نقشه پیدا کنید و جای آنها را بخاطر بسپارید .



استان یکم

قسمتی از استان یکم در کنار دریای مازندران «خزر» قرار دارد و گیلان نامیده میشود
و قسمت دیگر شامل شهرستانهای زنجان و اراک میباشد . مرکز استان یکم شهر رشت است .
در گیلان کما بیش در هر سال دویست روز باران میبارد و بدین سبب آن سرزمین
سبز و خرّم میباشد .

محصولات عُمدهٔ گیلان برنج ، چای ، مرکّبات ، توتون ، زیتون ، کَنَف ،
ابریشم ، ماهی ، چوبهای جنگلی ، زغال چوب و لنشا است .



شهرستانهای زنجان و اراک نیز که جُزء
اُستان یکم میباشد از دریای خزر
دُورند .

در زنجان گندم و جو زیاد بدست میآید و
مردم شهرستان اراک نیز در بافتن قالی
ماهرند .

نامهای شهرستانهای استان یکم را
در نقشه بخوانید و جای آنها را بیاد بسپارید .

استان دوّم

چنانکه در نقشه می بینید استان دوّم مانند استان یکم دو قسمت است، قسمتی در کنار دریای مازندران و قسمتی دیگر در جنوب آن قرار دارد .

مازندران و گرگان که در کنار دریای مازندرانست بواسطهٔ رطوبت هوا و باران زیاد سبز و خرّم و از جنگل و چمن پوشیده است . برنج و مرکّبات مازندران فراوان است .

ساری مرکز استان دوّم است جای آنرا در نقشه پیدا کنید و با خواندن نامهای دیگر با شهرستانهای استان دوّم آشنا شوید .



آذربایجان

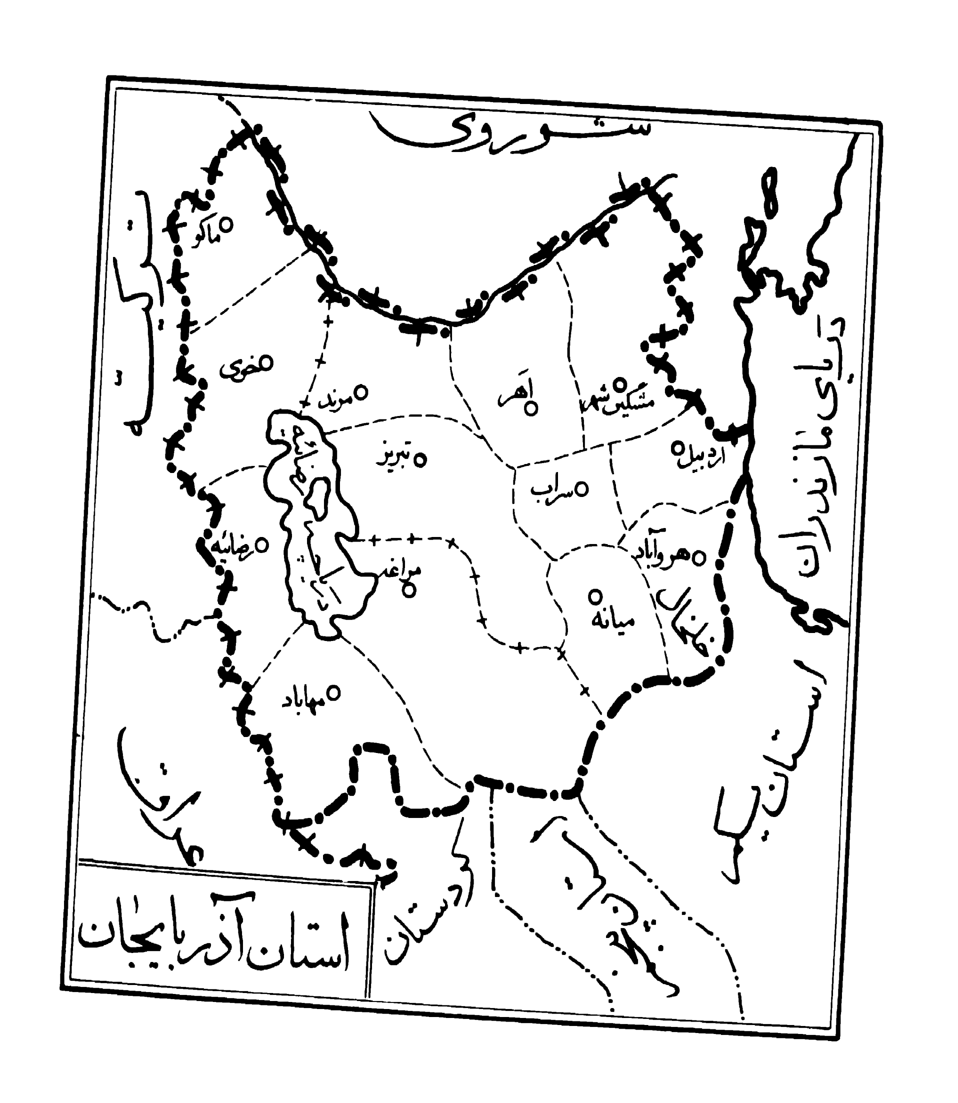
آذربایجان درشمال باختری ایران قرار دارد و دریاچهٔ رضائیه آنرا بدو قسمت خاوری و باختری تقسیم میکند .

بیشتر جاهای این استان کوهستانی است . آذربایجان دارای زمستانهای سرد و تابستانهای معتدل میباشد وبهمین جهت درتابستان عدهٔ زیادی برای استفاده ازهوای ملایم آن بآنجا سفر میکنند .

چنانکه گفته شد دریاچهٔ رضائیه بین آذربایجان خاوری و باختری قرار دارد و در آن کشتیرانی میشود .

کشاورزی وگله داری درآذربایجان رواج بسیار دارد . باغهای میوه وکشت چغندر و توتون وهمچنین پرورش گاومیش ثروت بزرگی برای مردم این استان است . درآذربایجان کارخانجات بزرگ قند ، چرمسازی ، پارچه بافی وکارخانهٔ خشک کردن میوه مشغول کاراست ومحصول آن برای مصرف بنقاط دیگر فرستاده میشود . درآذربایجان بناهای تاریخی بسیار است

مرکز استانداری آذربایجان شهر تبریز است ، اسامی شهرهای مهم دیگر آنرا درنقشه بخوانید .



استان آذربایجان
شوروی
ماکو
خوی
مرند
تبریز
اهر
مشکین شهر
اردبیل
سراب
هروآباد
میانه
مراغه
رضائیه
مهاباد
خلخال
دریای مازندران
کردستان

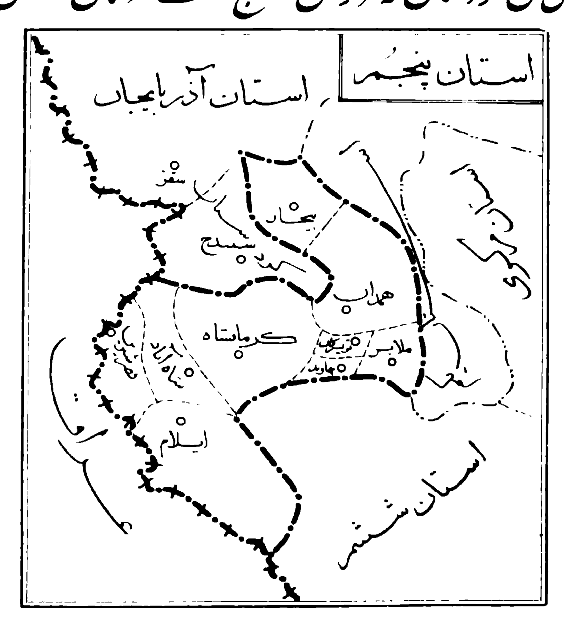
استان پنجم

استان پنجم نیز مانند آذربایجان از جاهای کوهستانی ایرانست .

مردم این استان بیشتر از راه کشاورزی و گله داری زندگی میکنند و از محصولهای آن بخصوص روغن معروفست .

از راه این استان همه ساله عدهٔ زیادی بشهرهای مذهبی و مقدس مانند کربلا و نجف و غیره میروند . مرکز این استان شهر کرمانشاه است که پالایشگاهی برای تصفیهٔ نفت دارد . برای آشنائی بشهرهای دیگر استان پنجم بنقشه نگاه کنید .

فرمانداری کل کردستان که مرکز آن سنندج است در شمال استان پنجم جای دارد.

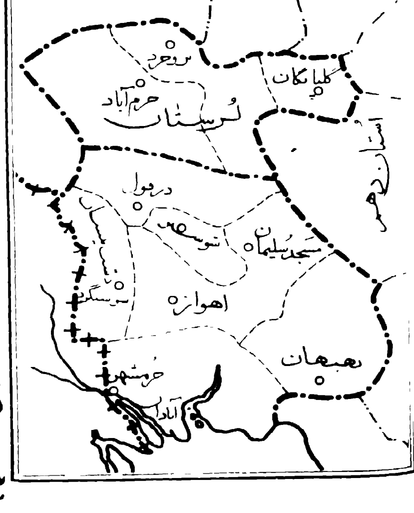


استان ششم

استان ششم یا خوزستان جلگه ایست که بجز تپه های کوچکی در بعضی جا های آن
م روی آن صاف و هموار است و رود های بزرگی مانند کرخه و کارون در
ن جریان دارد .

آب و هوای خوزستان در تابستان گرم و در زمستان ملایم است .

خوزستان سرزمین زرخیزی است ، خاک آن برای کشاورزی بسیار مناسب
یر زمین آن از نفت سرشار است .



پالایشگاه بزرگ آبادان در این استان جای دارد .

مرکز استان ششم شهر اهواز در دو طرف رود کارون ساخته شده است .

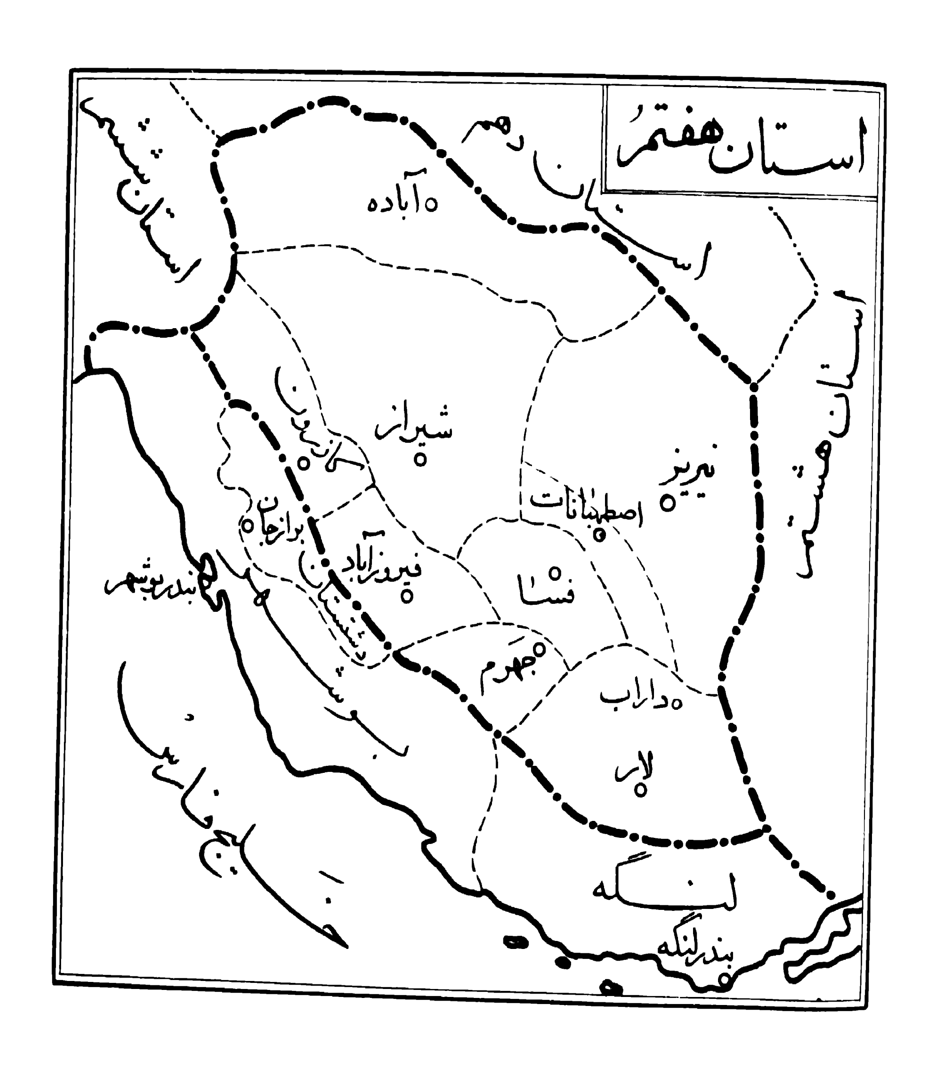
درشمال خوزستان ناحیه کوهستانی لرستان قرار دارد و بصورت فرمانداری کل اداره یشود و مرکز آن خرم آباد است .

جای شهر های دیگر خوزستان و لرستان در نقشه نشان داده شده است .

استان هفتم

« فارس »

فارس نام استان پهناوری در جنوب ایرانست .
دودمانهای پادشاهان هخامنشی و ساسانی و نویسندگان و گویندگان مشهور
از این استان برخاسته اند
خلیج فارس نام خود را از آن گرفته است .
فارس سرزمینهای کوهستانی و سردسیر و نواحی پست و گرمسیر دارد
محصولهای سردسیر و گرمسیر هردو در آن دیده میشود مانند غلات ، انگور و سایر
میوه ها ، مرکبات و خرما .
از رودهای معروف فارس رودکر است . عضدالدوله دیلمی براین رود پل و سد
محکمی بسته که امروز بنام بندامیر معروفست زمینهای وسیع در اطراف آن بند آبیاری
میشود . رودخانه کر بدریاچه نیریز میریزد این دریاچه را بختگان نیز مینامند .
جای شیراز مرکز استان هفتم و شهرهای دیگر آن در نقشه نشان داده شده است
بندرها و جزیره های خلیج فارس بصورت فرمانداری کل اداره میشود
مرکز آن بوشهر است .

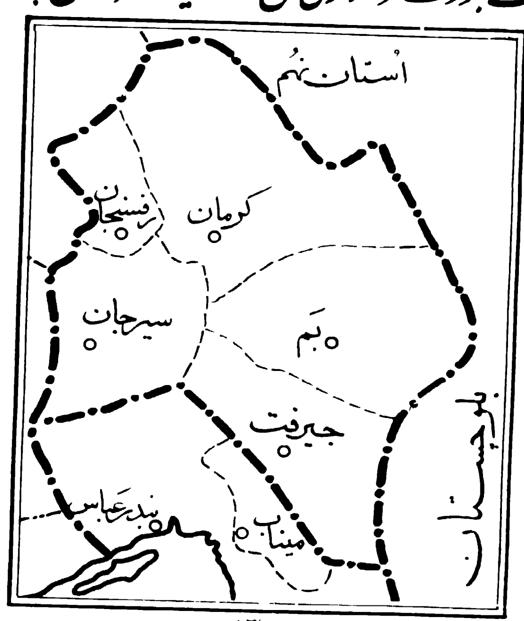


استان هفتم
استان دهم
استان پنجم
استان هشتم
آباده
شیراز
کازرون
نیریز
اصطهبانات
برازجان
فیروزآباد
بندر بوشهر
فسا
دشتستان
جهرم
داراب
لار
خلیج فارس
لنگه
بندر لنگه

استان هشتم «کرمان»

کرمان بین بلوچستان و فارس قرار دارد. بسیاری از زمینهای این استان صحرا و کویر است و آب و هوای گرم و خشک دارد.

تنها میان بعضی رشته کوهها زمینهای حاصلخیزی دیده میشود. در جاهای مختلف این استان محصولهای گوناگون مانند مرکبات، گندم، خرما، حنا و زیره بدست میآید. شهر کرمان مرکز استان هشتم و قالی بافی آن مشهور است. نام شهرهای دیگر کرمان را از روی نقشه بیاد بسپارید. قسمت جنوبی کرمان که مجاور خلیج فارس و دریای عمانست بصورت فرمانداری کل اداره میشود و مرکز آن بندر عباس است.



استان نهم
خراسان

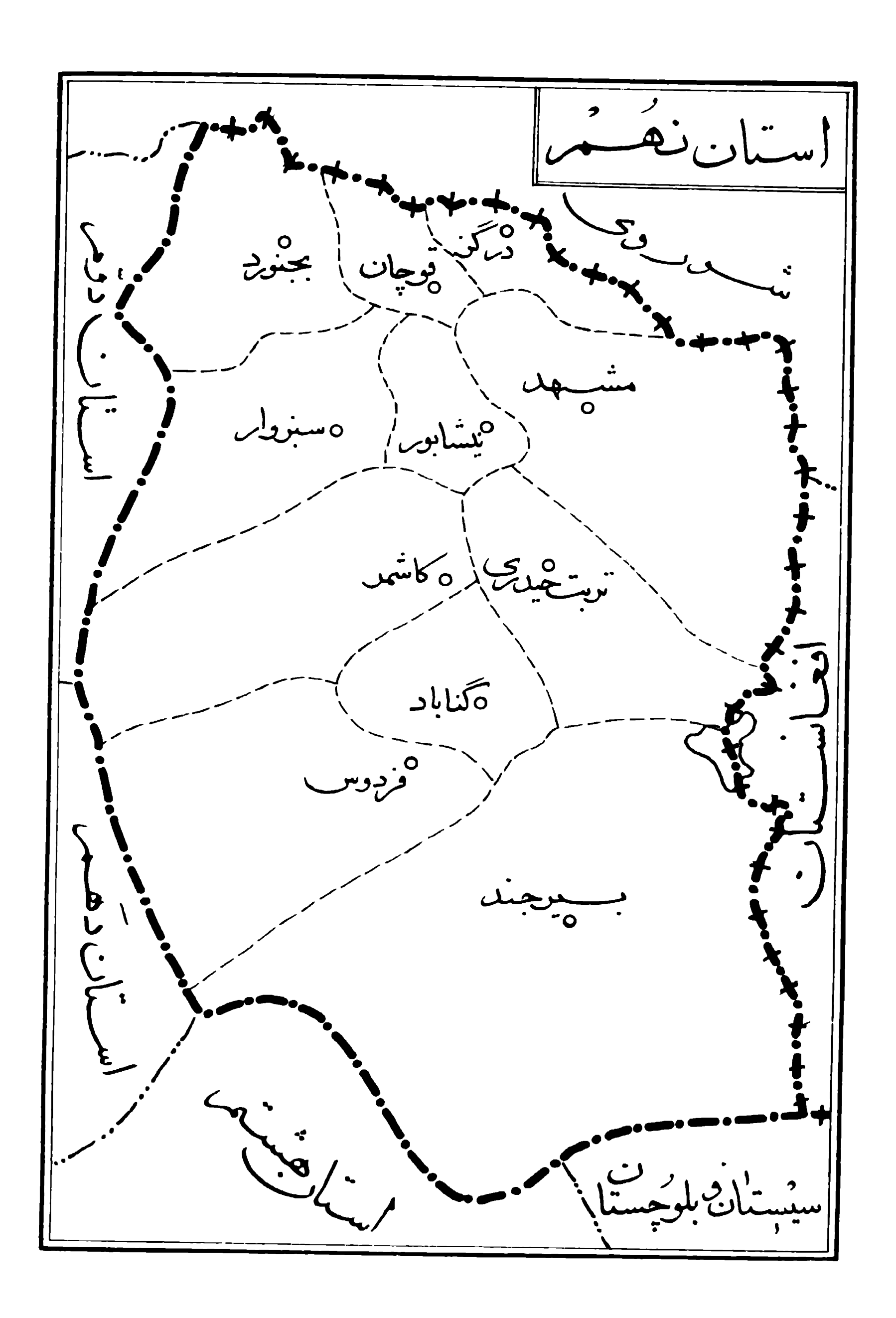
بنقشه نگاه کنید و ببینید خراسان بین کدام استانها و کشورهای همسایه قرار گرفته است؟ شمال خراسان کوهستانی و جنوب باختری آن کویر و بصحرای مرکزی ایران متصلست.

درخراسان باران زیاد نمیبارد، ولی جلگه ها و دره های بین کوهها از آب رودخانه ها آبیاری میشوند. گندم، پنبه، چغندرقند و انواع میوه بخصوص هُلو و سیب از محصولهای آنست. برخی از مردم خراسان بکارهای صنعتی در کارخانه ها قندسازی و چرمسازی و قالی بافی میپردازند. بسیاری از بزرگان و دانشمندان و شعرای ایران که مایهٔ سربلندی و افتخار ما هستند از خراسان برخاسته اند.

عمر خیّام و شیخ عطّار از نیشابور، حکیم ابوالقاسم فردوسی و خواجه نصیرالدّین طوسی و خواجه نظام الملک از اهل طوسند که شهری قدیم و نزدیک مشهد کنونی بوده است.

مشهد مرکز استان نهم مَدفن امام هشتم حضرت رضا علیه السّلام و زیارتگاه شیعیانست.

جای شهرهای دیگر خراسان را در نقشه پیدا کنید.



استان نهم
شوروی
درگز
بجنورد
قوچان
مشهد
سبزوار
نیشابور
کاشمر
تربت حیدری
گناباد
فردوس
بیرجند
افغانستان
استان دوم
استان دهم
استان هشتم
سیستان و بلوچستان

استان دهم

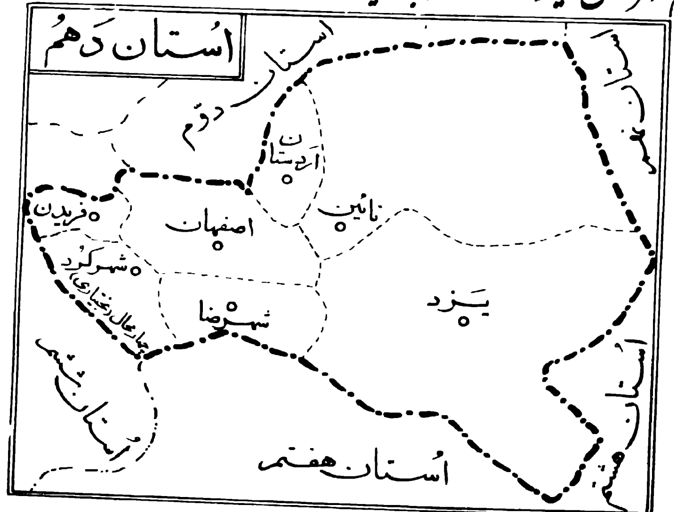
استان دهم در مرکز ایران واقعست .

زاینده رود قسمتی از زمینهای آنرا آبیاری میکند و کشاورزان از آنجا غلّه ، سبزی و میوهٔ فراوان بخصوص گیلاس ، خربزه ، به ، هلو و گلابی بدست میآورند .

شهر اصفهان مرکز استان دهم بزرگترین شهر صنعتی ایران است و مردم آن بیشتر هنرمند و صنعتگرند . در کارخانه های بزرگ پارچه بافی این شهر انواع پارچه های پشمین میبافند که در تمام کشور بمصرف میرسد .

در اصفهان بناهای تاریخی بسیاری دیده میشود که بیشتر آن یادگار دورهٔ پادشاهان صفوی است . دوّمین شهر بزرگ استان دهم یزد است .

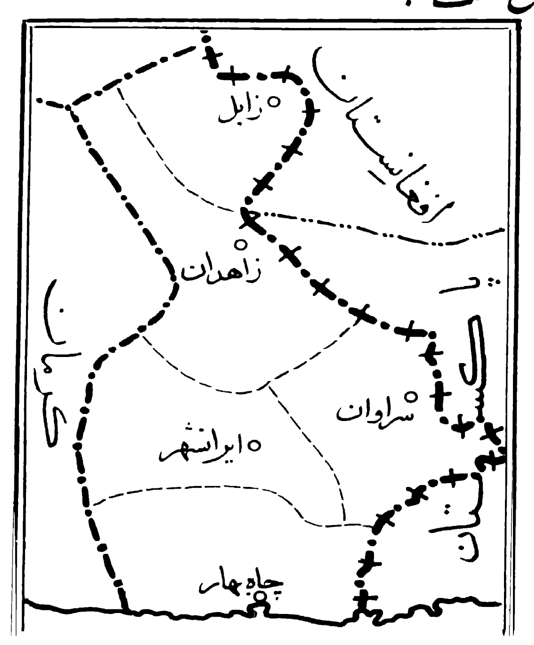
نام شهرهای دیگر را در نقشه بخوانید .



استان بلوچستان و سیستان

این استان در جنوب خاوری کشور ما قرار دارد و از سوی خاور با پاکستان و افغانستان همسایه است. بلوچستان نیز مانند کرمان سرزمینهای خشک و پهناوری دارد. هوای این استان گرم است و گاهی بارانهای سیل آسا در آن فرو میریزد. پاره ای از مردم بلوچستان کشاورزی میکنند و برخی دیگر از راه دامپروری بخصوص تربیت شتر و بافتن نوعی گلیم روزگار میگذرانند. خرما از محصولهای مهم آنست.

نام شهرهای این استان را در نقشه بخوانید، از بین این شهرها زاهدان بزرگتر و مرکز استان است.



آسیا

همسایگان ایران

میدانیم که خشکیهای سطح زمین را به پنج قطعهٔ بزرگ آسیا، اروپا، افریقا، امریکا، اقیانوسیه تقسیم کرده اند.

آسیا بزرگترین قطعات سطح زمین است و کشور ایران در باختر آن قرار دارد.

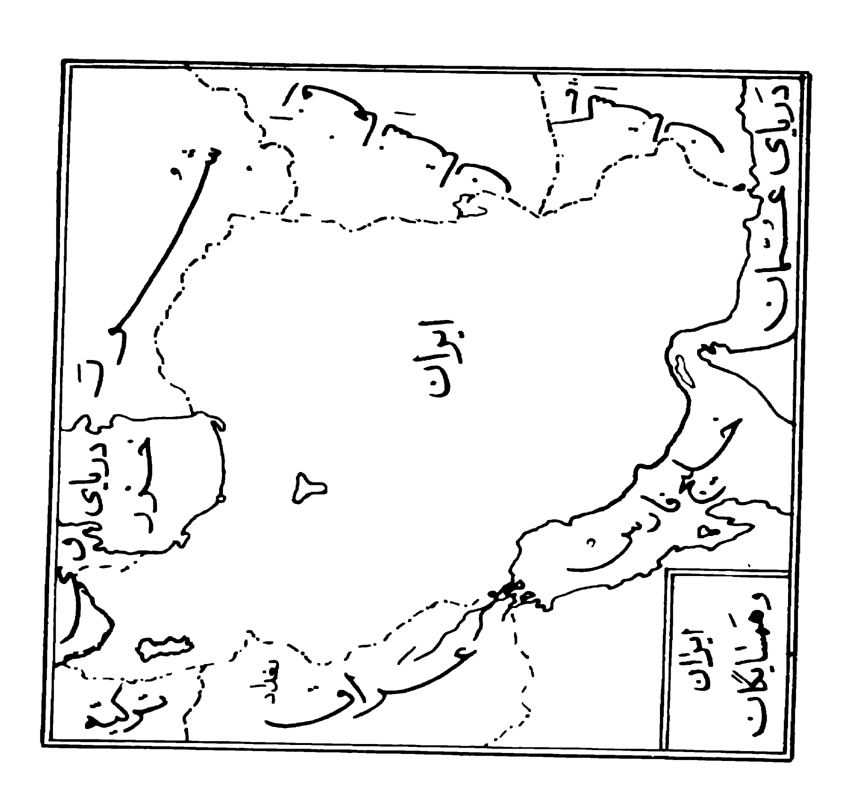
کشورهای ترکیه، عراق، پاکستان و افغانستان که با ما هم مرز و همسایه اند نیز در این قطعه اند.

همچنین قسمتی از خاک اتحاد جماهیر شوروی که در آسیا واقع شده با ما همسایه است. «بنقشه توجه کنید.»

ترکیه در شمال باختری ایران واقع و پایتخت آن شهر «آنکارا» است.

معروفترین شهر این کشور «استانبول» سابقاً پایتخت بوده است. مردم این مملکت مسلمانند و زبانشان ترکی میباشد.

عراق در باختر ایران، پایتخت آن بغداد، زبان مردم این کشور عربی و دینشان اسلام است. نجف مدفن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و کربلا مدفن حضرت امام حسین ع از شهرهای معروف عراق است.


ایران و همسایگان
ایران
دریای خزر
خلیج فارس
دریای عمان
عراق
بغداد
ترکیه

کشورهای دیگر آسیا

غیر از کشورهای همسایهٔ ایران در آسیا کشورهای دیگر هم هست که اینک بعضی را نام میبریم : « بنقشه شمارهٔ ۲ مراجعه کنید . »

هندوستان . کشوری حاصلخیز و پرجمعیّتیست که در جنوب آسیا قرار دارد .

پایتخت هندوستان دهلی و دو بندر مشهور کلکتّه و بمبئی از شهرهای مهمّ هندوستان میباشند .

چین . پرجمعیّت ترین کشورهای جهان ، در خاور آسیا واقعست و مردم آن از نژاد زردند .

پایتخت چین شهر پکینک و از شهرهای بزرگ دیگر آن نانکینک .

ژاپن . از چند جزیره که در مشرق آسیا در اقیانوس کبیر قرار گرفته تشکیل شده است پایتخت این کشور شهر توکیواست . ژاپن از کشورهای مهمّ آسیاست و مردم آن نیز زردپوستند .

عربستان سعودی از کشورهای عرب نشین جنوب باختری آسیا و یکی از شهرهای مهمّ این کشور مکّه معظمه است . کعبه یا خانه خدا که مسلمانان جهان آنرا قبله خود میدانند درین شهر قرار دارد . دیگر از شهرهای مهمّ عربستان سعودی مدینهٔ طیّبه مدفن حضرت رسولست .

سوریّه و لبنان دو کشور دیگر آسیا هستند که در باختر آن واقعند . پایتخت سوریّه شهر دمشق و پایتخت لبنان بندر بیروت است که در کنار دریای مدیترانه قرار دارد .

اروپا - افریقا

اروپا یکی از قطعه های پنجگانهٔ سطح زمینست . این قطعه در باختر آسیا و در جنوب آن دریای مدیترانه قرار دارد . ساکنان این خشکی همه از نژاد سفیدند .

در اروپا چند کشور مهمّ وجود دارد : « بنقشهٔ شمارهٔ ۴ مراجعه کنید . »

در باختر ، کشور فرانسه ، پایتخت آن پاریس - انگلستان پایتخت آن لندن

در مرکز ، کشور آلمان که امروزه بدو قسمت باختری و خاوری تقسیم شده است . پایتخت آلمان باختری ، بُن - پایتخت آلمان خاوری قسمت خاوری شهر برلین است .

در جنوب ، کشور ایتالیا . مرکز آن شهر رُم .

در خاور ، کشور شوروی ، مرکز آن شهر مسکو .

افریقا ، در جنوب اروپا واقع و بوسیلهٔ دریای مدیترانه از آن جدا میباشد . اکثر مردم این قطعه از نژاد سیاهند . « بنقشهٔ شمارهٔ ۵ نگاه کنید . »

مهمترین کشورهای افریقا « مصر » در شمال خاوری آن قطعه قرار دارد . رود نیل از این کشور میگذرد و اراضی حاصلخیز مصر بر کنار آن واقعست مردم مصر مسلمانند و بعربی حرف میزنند . پایتخت مصر « قاهره » و معروفترین شهرهای آن بندر اسکندریه بر کنار دریای مدیترانه میباشد .

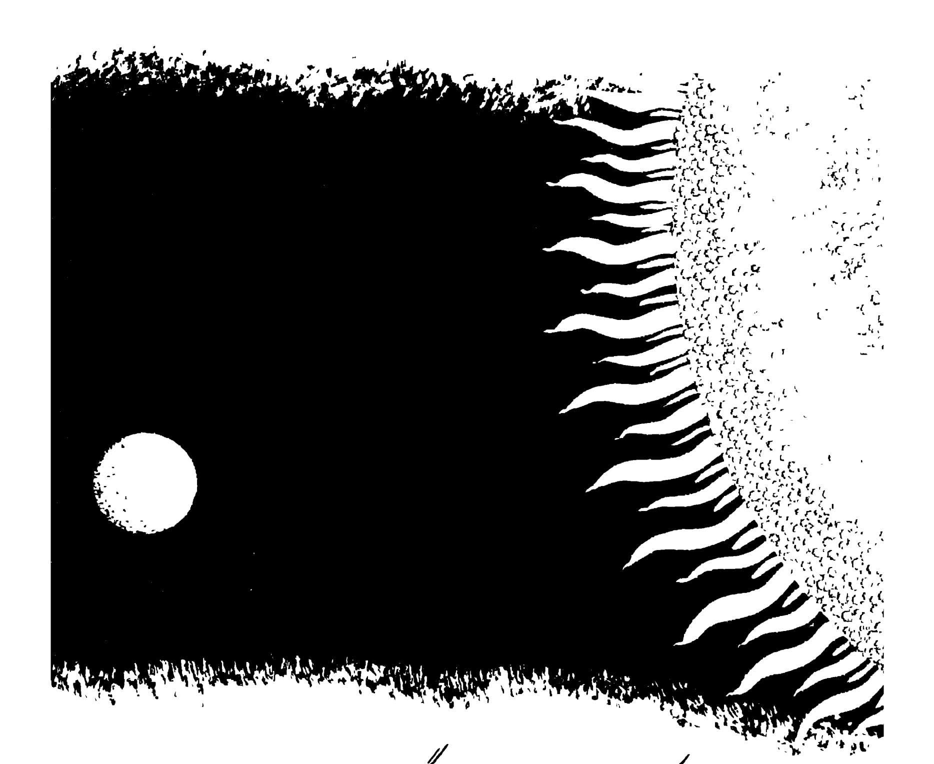
آمریکا

امریکا خشکی وسیعیست که بوسیلهٔ اقیانوس اطلس از اروپا و بوسیلهٔ اقیانوس کبیر از آسیا جدا میشود . این قطعه را در سال ۱۴۹۲ میلادی کشف کردند و قبلاً از آن اطّلاعی نداشتند . «بنقشه های شماره ۶ و ۷ دقت کنید .»

امریکا از سه قسمت تشکیل یافته است : امریکای شمالی ، امریکای مرکزی ، امریکای جنوبی . در قسمت شمالی سه کشور وجود دارد : کانادا ، کشورهای متّحده ، مکزیک .
کشورهای متّحده پرثروت ترین ممالک جهانست و از آنجا محصولات زراعتی مانند گندم و پنبه و موادّ معدنی مانند نفت و زغال سنگ و ماشین آلات مثل اتومبیل و تراکتور بتمام کشورهای دیگر جهان فرستاده میشود .

پایتخت این کشور شهر واشینگتن و معروفترین شهر آن «بندر نیویورک» بر کنار اقیانوس اطلس پرجمعیّت ترین شهر دنیاست .

نام کشورهای امریکای جنوبی را از روی نقشه بخوانید .



حرکت زمین بدور خود و بگرد خورشید

هر روز صبح مشاهده میکنیم که خورشید از سوی خاور نمایان میشود و کم کم بالا میآید تا بوسط آسمان برسد. این هنگام را که روز نصف میشود نیمروز میگویند. پس از آن خورشید بتدریج بسمت باختر پائین میرود تا از نظر ما ناپدید میشود و شب فرا میرسد.
گرچه بظاهر اینطور است که آفتاب بدور زمین میگردد اما حقیقت چنین نیست و زمین است که هر شبانروز یکبار بدور خورشید گردش میکند.

خطّ اِستوا و قطب های زمین

خواندیم که گردش زمین بدور خود مانند گردش نارنج بدور میله ایست که از وسطش گذشته باشد. با این تفاوت که از وسط زمین میله ای نگذشته است امّا میتوان برای زمین هم میله ای خیالی فرض کرد که حرکت زمین بدور آن صورت میگیرد نقطه هائی از کره زمین را که از آنها این میلهٔ خیالی بیرون میآید دو قطب زمین میگویند یکی را قطب شمال و دیگری را قطب جنوب. دایره ای که زمین را بدو نیمکرهٔ شمالی و جنوبی تقسیم میکند اِستوا نام دارد. آن نیمکره که قطب شمال دران واقعست نیمکرهٔ شمالی و آن یک که قطب جنوب دران قرار دارد نیمکرهٔ جنوبی نامیده میشود. ایران در نیمکرهٔ شمالی جای دارد.

پنج منطقهٔ زمین

روشنی و گرمی سطح کرهٔ زمین از خورشید است چون تابش خورشید بهمه جای
زمین یکسان نیست گرما هم در تمام قسمتهای سطح زمین یکسان نمیباشد و بهمین سبب سطح
زمین به پنج قسمت تقسیم میشود که هر یک را منطقه گویند : منطقهٔ منجمد شمالی ، منطقهٔ منجمد جنوبی
منطقهٔ حار (سوزان) ، منطقهٔ معتدل شمالی ، منطقهٔ معتدل جنوبی .

سردترین قسمتهای زمین اطراف دو قطب شمال و جنوبست . آب درین نقاط
همیشه یخ بسته است . بهمین مناسبت اطراف قطب شمال را منطقهٔ منجمد شمالی
و اطراف قطب جنوب را منطقهٔ منجمد جنوبی مینامند .

نواحی استوائی یعنی اطراف خطّ استوا گرمترین نقاط زمینست و بدین سبب آنرا
منطقهٔ حارّ (سوزان) میخوانند .

این منطقه که مانند کمربند دور زمین را فرا گرفته است منطقهٔ استوائی نیز نامیده میشود .
میان منطقهٔ منجمد شمالی و منطقهٔ سوزان منطقهٔ معتدل شمالی واقعست و همچنین بین منطقهٔ
منجمد جنوبی و منطقهٔ سوزان منطقهٔ معتدل جنوبی قرار دارد .

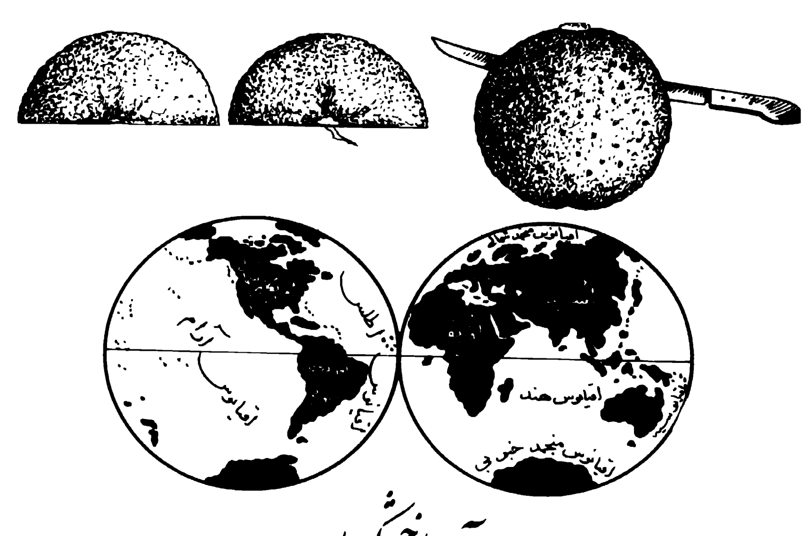
در دو منطقهٔ منجمد شمالی و جنوبی هوا بسیار سرد و درخت و گیاه کمیابست . حیوانات
عمدهٔ این دو منطقه سگ و خرس سفید میباشد . لباس ساکنان این دو منطقه از پوست

سگ و خرس و امثال این حیوانات و مسکنشان خانه های یخیست که در برف و یخ درست میکنند .

هوا در منطقهٔ سوزان بسیار گرمست و مردم در سراسر سال جامه های نازک پنبه ای یا کتانی میپوشند . در اغلب نقاط این منطقه بارانهای پیاپی میبارد . جانوران و درختان تنومند و قوی درین منطقه بسیارست .

در دو منطقهٔ معتدل شمالی و جنوبی هوا نه باندازهٔ منطقه های منجمد سرد و نه بقدر منطقهٔ استوائی گرمست . درین دو منطقه انواع درخت و گیاه و همه قسم حیوان اهلی و وحشی یافت میشود . متمدّن ترین مردم روی زمین درین دو منطقه ساکنند .





آبها و خشکیها

اگر نارنجی را برابر چشم خود بگیریم با یک نظر نمی توانیم همه جای آنرا ببینیم، امّا اگر
آنرا دو نیم کنیم و دو تکه را پهلوی هم بگذاریم. با یک نظر تمام اطراف نارنج را خواهیم دید
شکل زمین هم مانند نارنج است ما آنرا دو قسمت کرده ایم و حالا در این دو نیمه یا نیمکره
همه رویه زمین از آب یا خشکی پیش چشم ماست برخی از جاهای زمین پوشیده از آب
است و اقیانوس نام دارد و جاهای دیگر خشکی است. آب نزدیک سه برابر خشکی و
قطعه های خشکی را در میان گرفته است.

برروی زمین پنج قطعه بزرگ خشکی دیده میشود: آسیا، امریکا، افریقا، اروپا
و اقیانوسیه. چون آسیا و اروپا بیکدیگر پیوسته است میتوانیم بی آنکه محتاج سوار شدن

کشتی باشیم از قطعه ای بقطعه دیگر برویم .

اقیانوسیه از جزایر زیاد تشکیل یافته و بین آسیا و امریکا جای دارد .

اقیانوسهای روی زمین مانند اقیانوس آرام (کبیر)، اقیانوس اطلس،
اقیانوس هند ، اقیانوس منجمد شمالی و اقیانوس منجمد جنوبی ، همه بهم راه دارند .



بطوریکه در نقشه می بینید اگر همه خشکی های زمین را در اقیانوس آرام قطعه جای دهیم باز سطح آن کاملا پوشیده نمیشود .

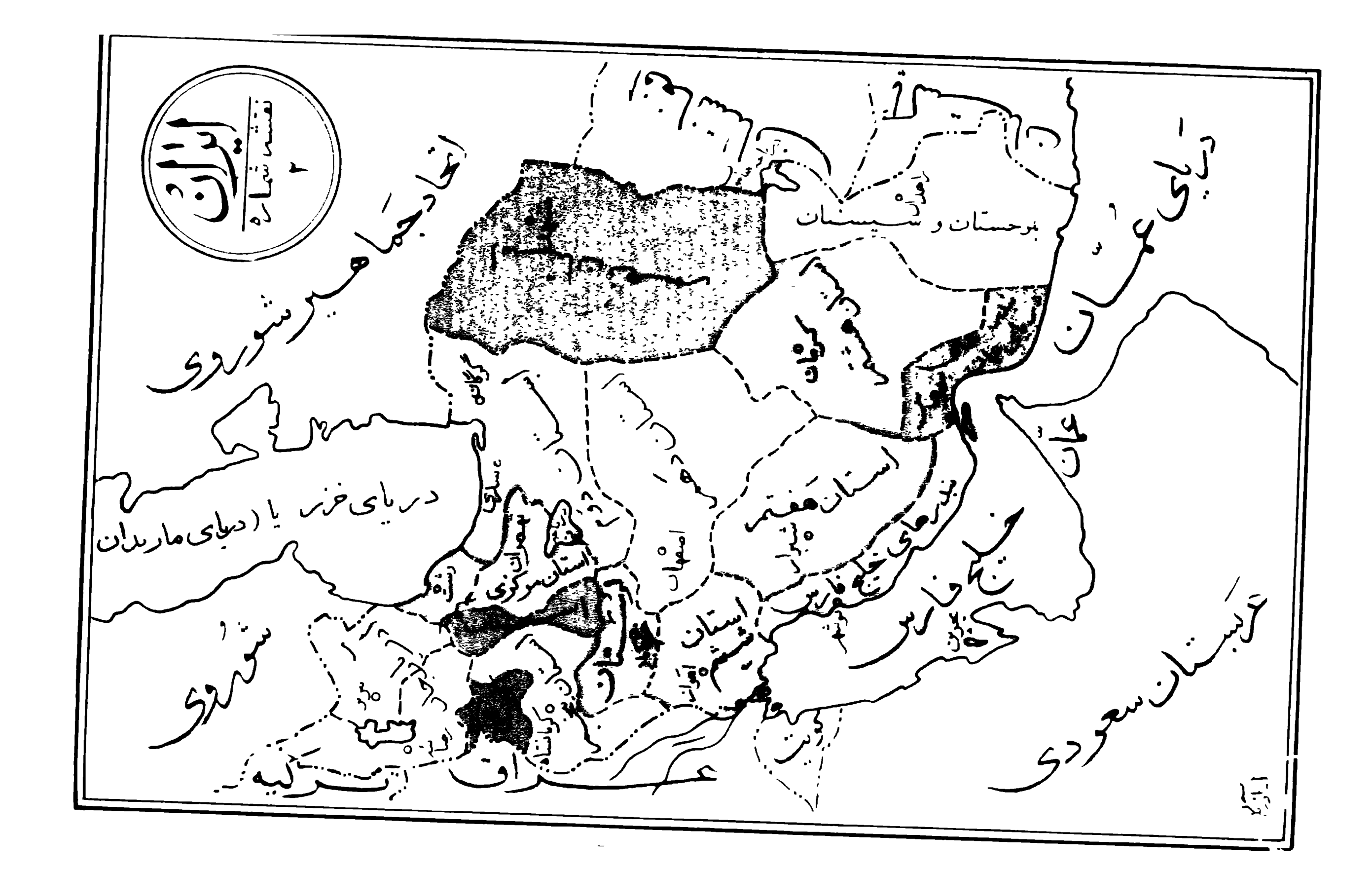


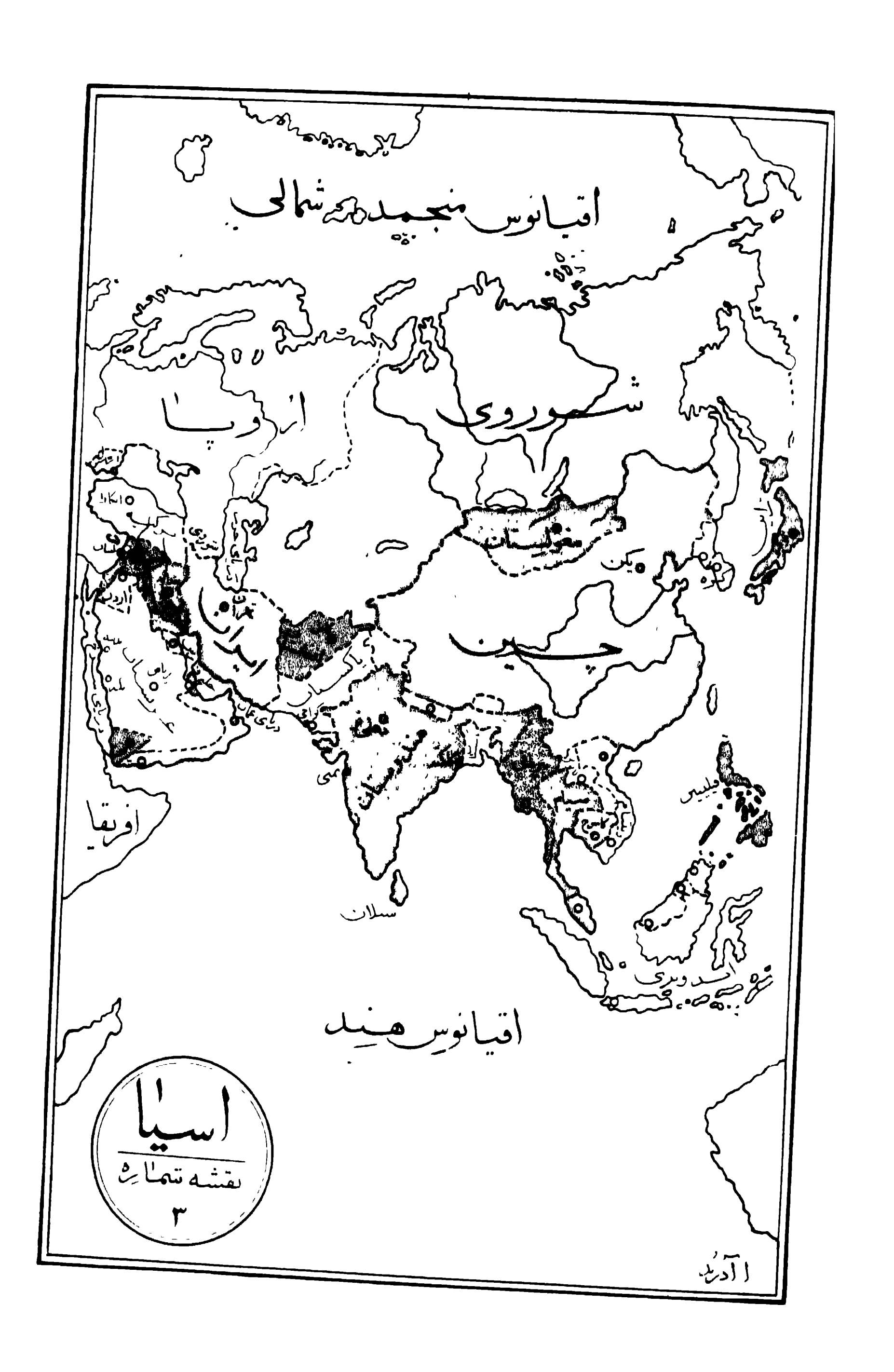
نژادهای انسان

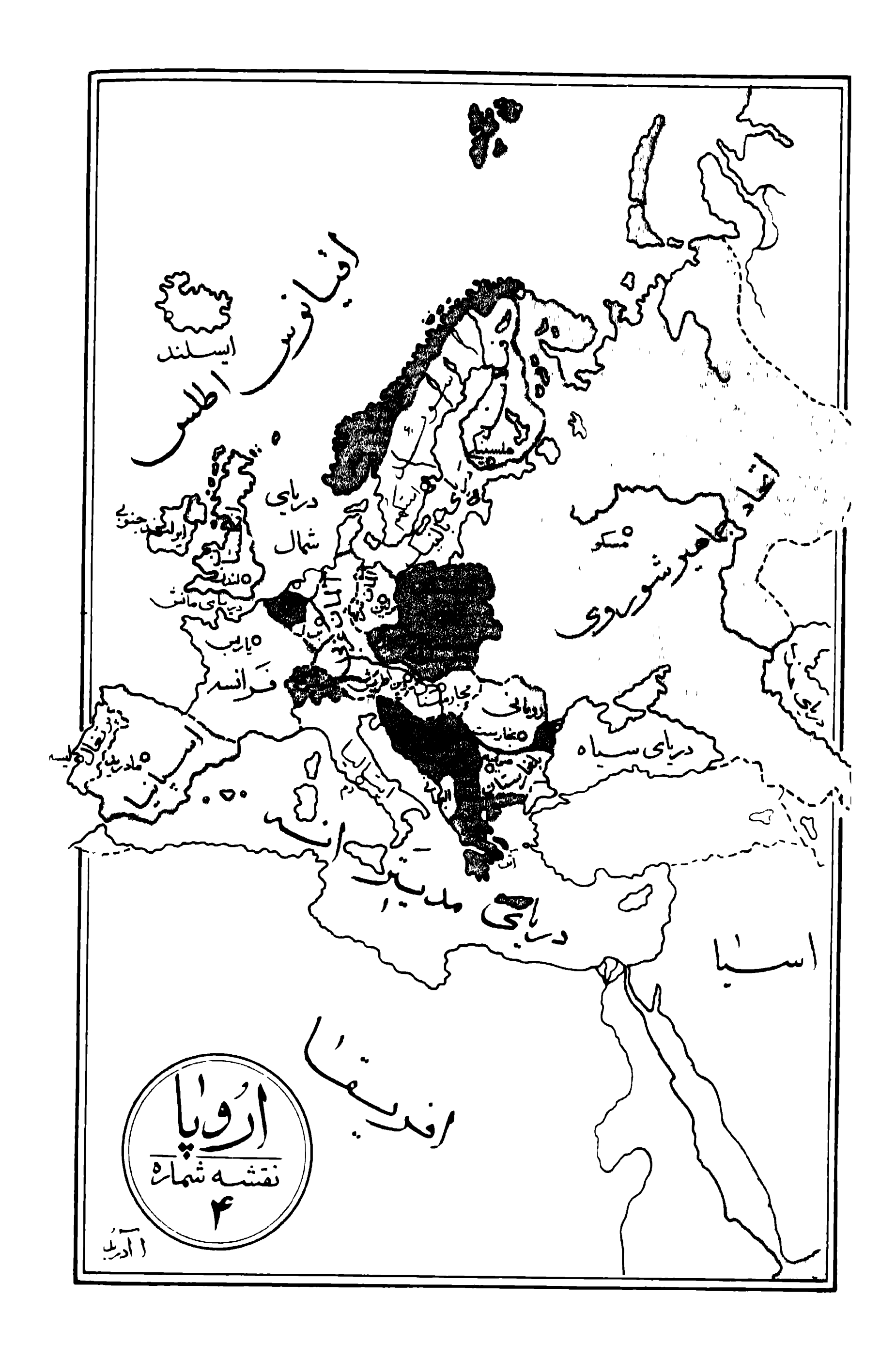
مردم روی زمین را از جهت اختلاف رنگ
پوست و تفاوتهای دیگر بچهار دستهٔ بزرگ یا نژاد
تقسیم کرده اند : نژاد سفید یا سفید پوستان . نژاد
زرد یا زرد پوستان . نژاد سیاه یا سیاه پوستان
نژاد سرخ یا سرخ پوستان . سفید پوستان رنگ
پوستشان روشن و موی بدنشان نرم و برنگ مشکی
خرمائی یا بور است محلّ سکونت این نژاد اروپا
قسمت بزرگی از امریکا ، جنوب و باختر آسیا
و شمال افریقاست . ایرانیان از نژاد سفیدند .
زرد پوستان رنگ بدنشان نزدیک بزرد است
مردم این نژاد در خاور آسیا ساکنند . سیاه پوستان
رنگ بدنشان تیره ، موی آنان سیاه و زبر و پیچیده و
لبانشان کلفت است بیشتر مردم افریقا و قیانوسیّه سیاه پوستند
سرخ پوستان رنگ بدنشان مانند مس سفید نشده است افراد این نژاد در امریکا دیده میشوند .



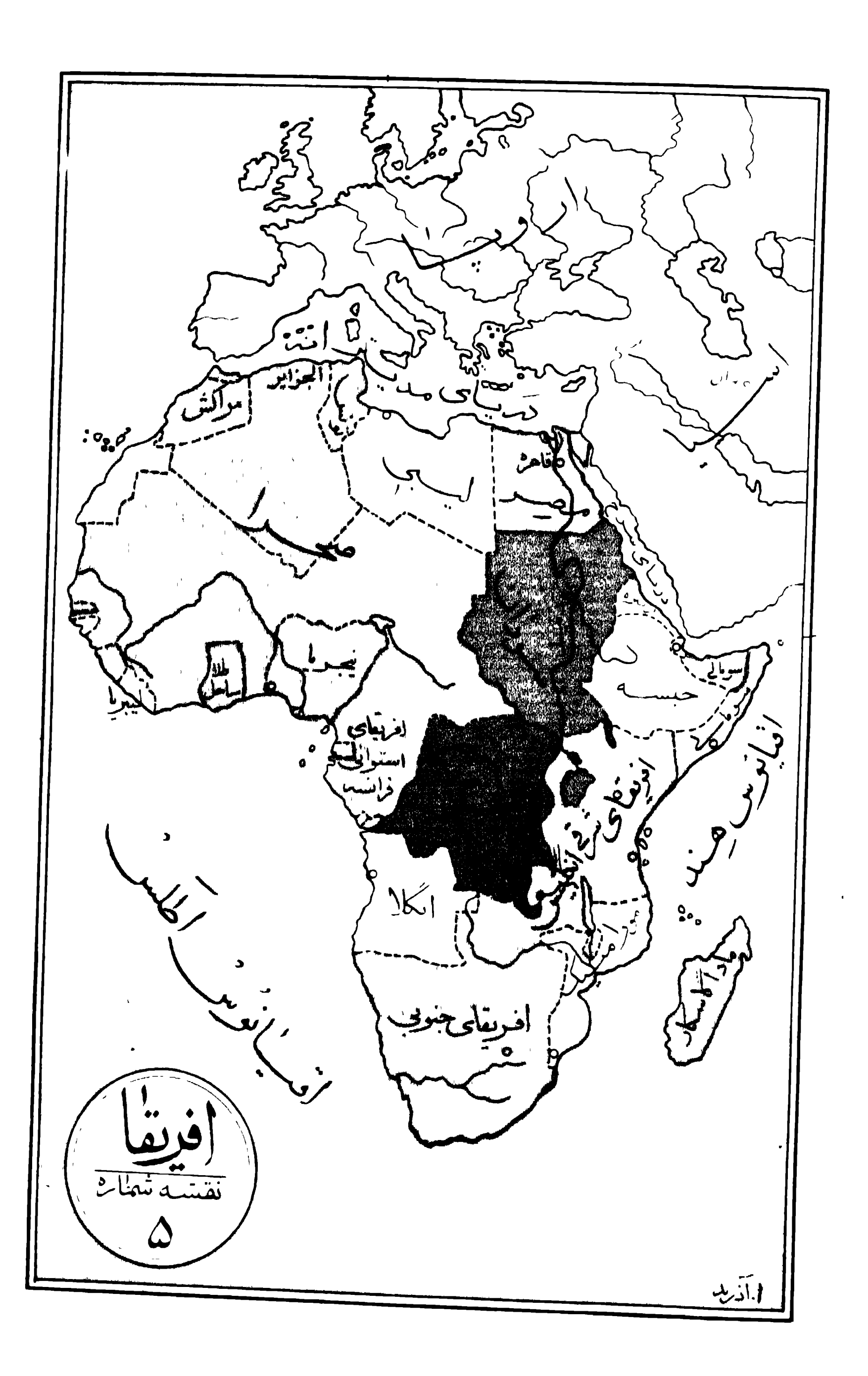
وضع
طبیعی ایران
نقشه شماره
۱
دریای
خزر
یا
دریای مازندران
دماوند
دشت کویر
زاینده رود
گاوخونی
دشت لوت
خلیج فارس
دریای عمان


ایران
نقشه شماره ۲
اتحاد جماهیر شوروی
دریای خزر یا (دریای مازندران)
شوروی
ترکیه
عراق
کویت
عربستان سعودی
خلیج فارس
بنادر و جزایر خلیج فارس
دریای عمان
عمان
بلوچستان و سیستان
کرمان
استان هفتم
استان ششم
استان مرکزی
اصفهان
اهواز
کرمانشاه
بحرین

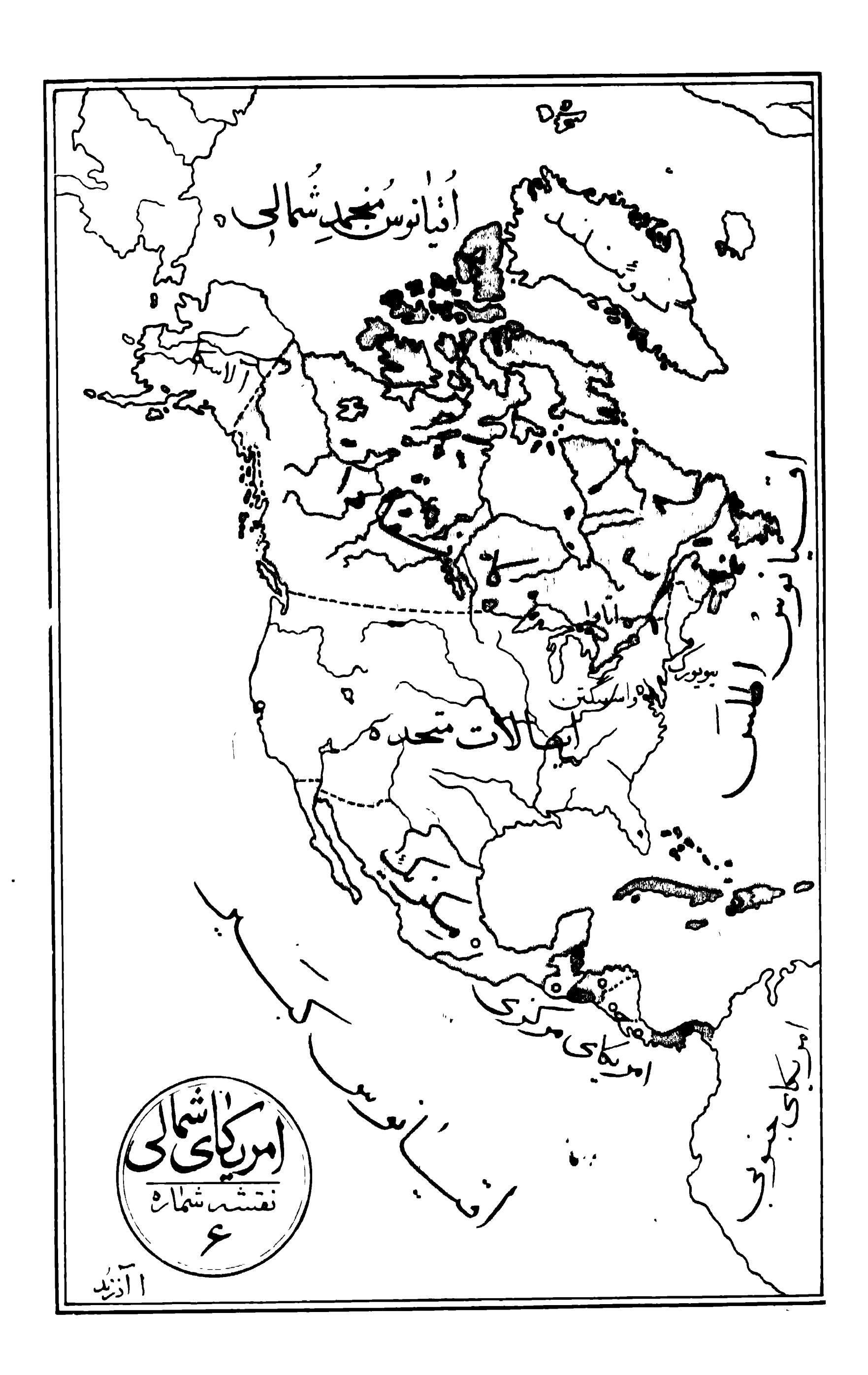

اقیانوس منجمد شمالی
شوروی
اروپا
مغولستان
پکن
چین
ایران
هندوستان
افریقا
سلان
فیلیپین
اندونزی
اقیانوس هند
اسیا
نقشه شماره
۳



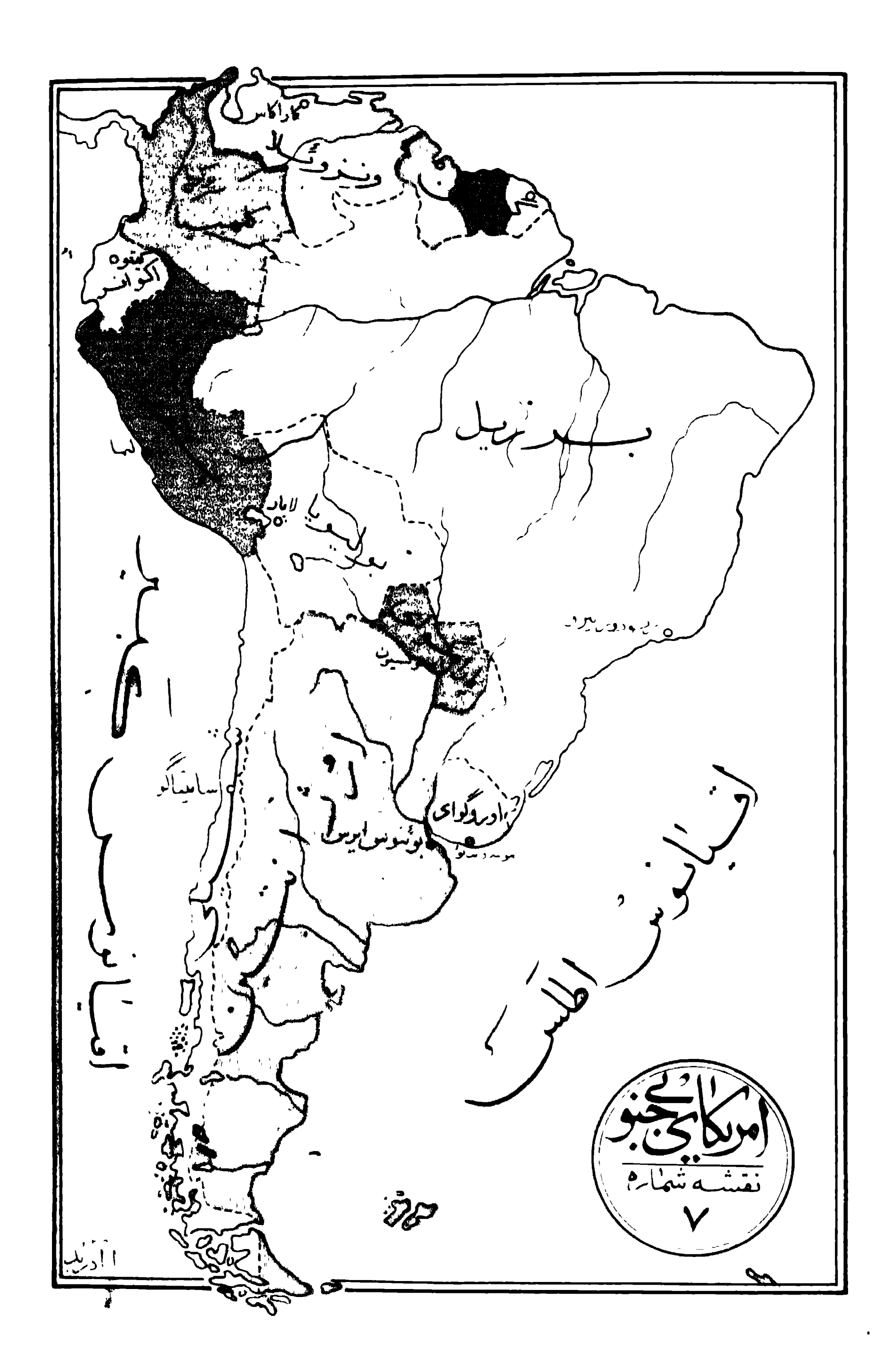
اقیانوس اطلس
ایسلند
دریای شمال
ایرلند جنوبی
لندن
دریای مانش
پاریس
فرانسه
اسپانیا
مادرید
اتحاد جماهیر شوروی
مسکو
رومانی
بخارست
مجارستان
بلغارستان
صوفیه
دریای سیاه
آتن
رم
دریای مدیترانه
آسیا
افریقا
اروپا
نقشه شماره
۴



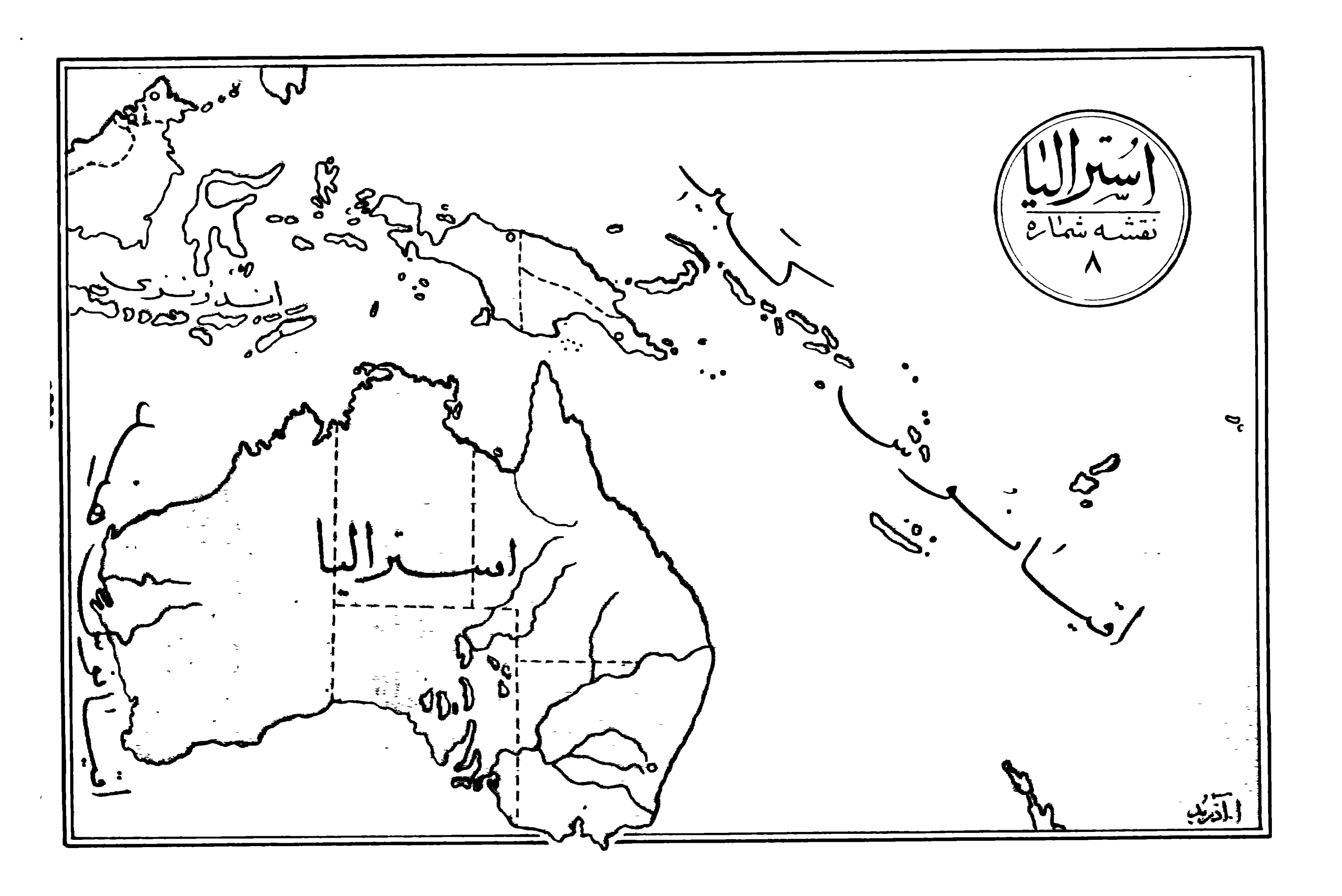
اروپا
ایتالیا
دریای مدیترانه
آسیا
مراکش
الجزایر
لیبی
قاهره
مصر
صحرا
نیجریا
لیبریا
حبشه
سومالی
افریقای استوائی فرانسه
افریقای شرقی انگلیس
انگلا
افریقای جنوبی
اقیانوس هند
ماداگاسکار
اقیانوس اطلس
افریقا
نقشه شماره
۵



اقیانوس منجمد شمالی
آلاسکا
اتاوا
نیویورک
واشنگتن
ایالات متحده
امریکای مرکزی
امریکای جنوبی
امریکای شمالی
نقشه شماره
۶



کاراکاس
ونزوئلا
کیتو
لیما
برزیل
لاپاز
بولیوی
سانتیاگو
اوروگوای
بوئنوس ایرس
اقیانوس اطلس
امریکای جنوبی
نقشه شماره
۷


استرالیا
نقشه شماره
۸
اندونزی
استرالیا
اقیانوس کبیر
اقیانوس هند

بامر مبارک شاهنشاه

این کتاب از طرف سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی
طبع و در اختیار وزارت فرهنگ قرار گرفت تا در میان
کلیهٔ دانش آموزان سراسر کشور رایگان توزیع شود
خرید و فروش آن اکیداً ممنوع است .

۱۳۳۷

مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین